

جلید کسار

خود آموز زبان عربی

صرف و نحو

بمسبک جدید طبق اسلوب امروزی

تالیف

آیت اللہ محمد باقر کمرہ

نشریۃ قزوینی

انجمن تبلیغات اسلامی

شرکت چاپخانه آبان



خود آموز صرف

زبان عربی

برای عموم طالبین ادبیات زبان عرب و مخصوص شاگردان دبیرستان

تألیف

متخصص در ادبیات زبان عرب

آیت الله کمره ای

از نشریات انجمن تبلیغات اسلامی

سال ۱۳۲۴

چاپخانه سروش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعين

.....

مقدمه : دانستن زبان عربی یکی از وظایف های بزرگ ما مسلمانان ایرانی است ؛ زیرا :

۱ - زبان دین اسلام است و قرآن و اخبار که سر چشمه احکام و آداب دین است عربی است

۲ - زبانی است زنده و جمعیت بسیاری که ساکن کشورهای همسایه و مربوط ما هستند عرب اند

۳ - بسیاری از کتب تاریخ و فقه و حدیث و فلسفه که بزرگان تاریخی ملت و کشور ما را بما می شناساند بزبان اعرابی نوشته شده

برای تعلیم و آموختن این زبان چهار برنامه و چهار قسم کتابهای درسی بوجود آمده

اول - طریقه قدیم هزار ساله که کتاب درسی آن مندرجات جامع المقدمات است از امثله و شرح امثله و صرف میر و غیر آن ؛

عیوب این طریقه و این کتب :

الف - محتاج صرف عمر بسیار است زیرا کتابهای درسی آن

زبان و سلیقه چند صد سال پیش نوشته شده و دارای تطویل و الفاظ اصطلاحی غیر مفهوم از برای محصل میباشد ؛

ب - نداشتن قاعده تمرین و جمله های استعمالی که اسباب ثبوت ذوق و قریحه شاگرد گردد

ج - نتیجه تحصیل با این طریقه ؛ آشنا شدن بهمان کتب و نوشتجات قدیم است و بزودی قدرت بر استفاده از کتب جدید و مصری پیدا نمی شود ؛

د - محصلین قدیم بزودی قدرت بر انشاء عربی پیدا نمیکند و اگر عربی دان هم بشوند عربی نویس نیستند ؛

دوم - طریقه که در صدر تشکیلات وزارت فرهنگ ایران در نظر گرفته شد و آن اختصار کتابهای درسی سابق و بصورت سؤال و جواب در آوردن بعضی از آنها بود و اینهم فقط رفع عیب تطویل را نمود ولی باقی عیب ها بجا ماند ؛ علاوه آنکه بعضی اختصار های مضر هم دیده میشود مانند آنکه در خلاصة الصرف بکلی از صیغه سازی صرف نظر شده ؛ با اینکه صیغه سازی مختصر در تعلیم زبان عربی لازم است سوم - بکار بردن کتابهای کلاسی کشور های عربی مانند مصر و عراق که در چند سال پیش وزارت فرهنگ بدان مبادرت کرد و اینهم چند عیب دارد :

الف - بچه های عرب نسبت بتعلیم زبان عربی هیچ طرف قیاس با فارسی زبانان نیستند زیرا آنها زبان را میدانند فقط ادبیات آنرا درس میخوانند . بچه فارسی زبان اصل لغت را نمی داند و اتفاقاً زبان عرب هم چنان با ادبیاتش آمیخته است که باید لغت و ادیت آن

بطور مخلوط و ممزوج آموخته شود بنا بر این کتابی که بمنظور آموزش کشورهای عربی زبان تألیف شده هیچ مناسبت با مدرسه های ایران ندارد
 ب - این کتابها بزبان عربی نوشته شده و شاگردیکه هیچ عربی نمیداند چگونه میتواند هم لغت کتابرا یاد بگیرد و هم مطلب آنرا ؟
 ج - اختلاف ذوق عربی و عجمی اجازه نمیدهد کتابهای کلاسی آنان یکی باشد ؟

چهارم - در اواخر که بنام وزارت فرهنگ برنامه را اصلاح کند و خودش زیر نظر منحصصین کتابهای کلاسی را مرتب نماید آمدند این کتابهای عربی را ترجمه کردند و آنهم دردی دوا نکرد بهمین مناسبت از مدارس جدید فرانسه دان و انگلیسی دان بسیار بیرون آمد ولی برای نمونه یکتن عربی دان بیرون نیامد و با اینکه پاره ای زحمت تحصیل خارج از مدرسه و اهم بر خود هموار کردند نتیجه نگرفتند ؟

یکی از رفقا که تحصیلات پزشکی خود را در پاریس خاتمه داد و ویرگشته بود و زبان فرانسه را خوب میدانست بواسطه ذوق دیانت و علاقه مقرطی که بقرآن داشت میگفت : « من سه بار کاملاً برای یاد گرفتن زبان عربی گمر بستم و زحمت کشیدم تا خسته شدم ولی بجائی نرسیدم »

امروز در دنیا معدل سرعت کارهای زندگانی نسبت بگذشته ده بربك است ؛ کارهایی که سابقاً در عرض ده روز یا ده سال انجام می شد امروزه در ظرف یکروز یا یکسال باید انجام شود . روی این زمینه علوم دینی که در سابق در ظرف سی سال تحصیل میشد امروزه باید در ظرف سه سال تحصیل شود تا با وضع زندگی کنونی تناسب پیدا

کند والا مهجور و متروک میشود و چنانکه می بینید از میان میرود؛
 تسریع تحصیل بترتیب برنامه و تألیف کتابهای درسی خوبست که
 وظیفه بزرگترین و فاضلترین افراد اهل علم است؛ وظیفه مراجع تقلید
 است ولی متأسفانه در مدارس دینی هیچ در این فکر نیستند؛ کتاب
 هایی که هشتصد سال پیش از این در هندوستان؛ افغانستان؛ اندلس؛
 مصر تألیف شده مورد تدریس و تعلیم آنهاست، بسیار جای تأسف است؛
 اکنون با زحمت و مطالعه و تجربه بسیار در مقام برآمدم یک
 دوره کتاب درسی برای ادبیات و تعلیم زبان عربی مرتب شود که
 جامع محسنات این چهار برنامه و خالی از عیوب آنها باشد و در
 نظر اول خود آموز زبان و ادبیات عرب باشد و در نظر دوم خود آموز
 قرآن و اخبار پیغمبر و ائمه و کتب رجال بزرگ تاریخی ایران
 امید وازیم عموم دانش پژوهان و علاقمندان باین موضوع در این
 مشروع با ما همداستان شده از کمکهای لازم و همکاری دریغ نفرمایند؛
 این کتب شامل خود آموز صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع،
 منطق میباشد و ممکن است یک کتاب اصول مختصر و فقه و لغت هم بآن ضمیمه
 شود، ما در نظر داریم که بواسطه این طرز تعلیم در مدت کوتاهی
 شاگردان با ذوق و علاقمند کاملاً با کتب علمی و فنی امروزه مصر و عراق
 و سایر کشورهای عربی آشنا شوند و قدرت بر انشاء عربی و عربی نوشتن
 هم پیدا کنند.

خرداد ۱۳۲۳ محمد باقر کمره ای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین



- درس اول -

مصدر - محمل بازگشت شتر و گوسفند از سرآب

ماضی	گذشته	اسم مفعول	فعل بر او واقع شده	جحد	انکار کردن
مستقبل	آینده	امر	فرمودن	نهی	نیست کردن
اسم فاعل	کننده	نهی	بازداشتن	استفهام	طلب فهم کردن

مصدر در اصطلاح کلمه ایست که آخر فارسی آن - دال و نون چون ضرب بمعنی زدن یا - تا و نون - چون قتل بمعنی کشتن باشد و از آن نه وجه بیرون میآید :

ماضی - مستقبل - اسم فاعل - اسم مفعول - امر - نهی - جحد
نهی - استفهام هر يك از این نه وجه چهارده صیغه دارد سوای اسم فاعل و مفعول که هر يك شش صیغه دارد از این چهارده صیغه سه مفایب مذکر است سه مفایب مؤنث - سه مخاطب مذکر و سه مخاطبه مؤنث - يك متكلم و حده و يك متكلم مع الغير

مفرد	يك	مفایب	او - ایشان	متكلم مع الغير	ما
ثنیه	دو	مخاطب	تو - شما	مذکر	نر
جمع	گروه	متكلم و حده	من	مؤنث	ماده

- درس دوم -

فعل ماضی دلالت دارد بر کرین کاری در زمان گذشته - غالباً
اولش مفتوح (زیر دارد) و آخرش مبنی (حالت ثابت دارد) و چهارده
صیغه آن این است :

سه تای مغایبه مؤنث

سه تای مغایب مذکر

ضَرَبْتُ - زد یک مرد (مفرد) ضَرَبْتُ - زد یک زن (مفرد)
ضَرَبُوا - زد دو مرد (تثنیه) ضَرَبَتَا - زدند دو زن (تثنیه)
ضَرَبُوا - زدند گروه مردان (جمع) ضَرَبْنَ - زدند گروه زنان (جمع)

سه تای مخاطبه مؤنث

سه تای مخاطب مذکر

ضَرَبْتُ - زدی تو یکمرد (مفرد) ضَرَبْتُ - زدی تو یکزن (مفرد)
ضَرَبْتُمَا - زدید شما دو مرد (تثنیه) ضَرَبْتُمَا - زدید شما دو زن (تثنیه)
ضَرَبْتُمْ - زدید شما گروه مردان (جمع) ضَرَبْتُنَّ - زدید شما گروه زنان (جمع)

متکلم مع الغیر

متکلم وحده

ضَرَبْنَا - زدیم ما

ضَرَبْتُ - زدم من

(تمرین) - قتل کشتن - ذهاب رفتن - نصر یاری کردن

از این سه مصدر چهارده صیغه فعل، ماضی بیرون بیاورید و دسته
دسته کنید - و مفرد و تثنیه و جمع آنها را معین کنید

درس سیم

فعل مستقبل - دلالت کند بر کردن کاری در زمان آینده

صیغه های مغایب مذکر

صیغه های مغایبه مؤنث

يَضْرِبُ = میزند یکمرد (مفرد) تَضْرِبُ = میزند یکزن (مفرد)
يَضْرِبَانِ = میزند دومرد (ثنیه) تَضْرِبَانِ = میزند دو زن (ثنیه)
يَضْرِبُونَ = میزند گروه مردان (جمع) يَضْرِبْنَ = میزند گروه زنان (جمع)

صیغه های مخاطب مذکر

صیغه های مخاطب مؤنث

تَضْرِبُ = میزنی تو یکمرد (مفرد) تَضْرِبِينَ = میزنی تو یکزن (مفرد)
تَضْرِبَانِ = میزید شما دومرد (ثنیه) تَضْرِبَانِ = میزید شما دو زن (ثنیه)
تَضْرِبُونَ = میزید شما گروه مردان (جمع) تَضْرِبْنَ = میزید شما گروه زنان (جمع)

متکلم وحده

متکلم مع الغیر

أَضْرِبُ - میزنم من

نَضْرِبُ - میزنیم ما

اول فعل مضارع (مستقبل) همیشه بتر تیب - یا ، تا ،
« همزه » - ن - است و آخرش معرب است یعنی حالت ثابت ندارد
اسم فاعل - دلالت میکند بر کننده فعل و شش صیغه دارد :

سه صیغه مذکر

سه صیغه مؤنث

ضَارِبٌ - یکمرد زننده

ضَارِبَةٌ - یکزن زننده

ضاربان - دومرد زنده ضاربَتان - دوزن زنده
ضاربُون - گروه مردان زنده ضاربَات - گروه زنان زنده
اسم مفعول - دلالت دارد بر کسیکه فعل بر او واقع شده و شش
صیغه دارد

سه صیغه مؤنث

سه صیغه مذکر

مَضْرُوبٌ - یکمرد زده شده مَضْرُوبَةٌ - یکزن زده شده

مَضْرُوبَان - دو مرد زده شده مَضْرُوبَتَان - دو زن زده شده

مَضْرُوبُونَ - گروه مردان زده شده مَضْرُوبَاتُ - گروه زنان زده شده

شش صیغه اسم فاعل و مفعول بر غائب و مخاطب و متکلم همه

صادق است

(تمرین ۲) از قتل، ذهب، نصر، صیغه های مستقبل واسم

فاعل و مفعول بسازید (بیرون آورید) - دسته کنید - بنویسید

درس چهارم

فعل امر - دلالت بر واداشتن بکاری میکند در زمان حال یا آینده:

صیغه های مغایبه مؤنث

صیغه های مغایبه مذکر

لِضَرْبٍ - نزد یکمرد (مفرد) لَتَضْرِبُ - باید بزنی (مفرد)

لِضَرْبَا - باید نزد دومرد (ثنیه) لَتَضْرِبَا - باید برنند دوزن (ثنیه)

لِضْرِبُوا - باید بزنند گروه مردان (جمع) - لِضْرِبْنَ باید بزنند گروه زنان (جمع)

در اول صیغه های امر غائب همیشه يك لام مكسوره (ل) میباشد

صیغه های مخاطب مذکر صیغه های مخاطب مؤنث

اَضْرِبْ - بزنی تو یکمرد (مفرد) - اَضْرِبِي - بزنی تو یکزن (مفرد)

اَضْرِبَا - بزنید شما دو مرد (تشبیه) - اَضْرِبَا - بزنید شما دو زن (تشبیه)

اَضْرِبُوا - بزنید شما گروه مردان (جمع) - اَضْرِبْنَ - بزنید شما گروه زنان (جمع)

متکلم وحده متکلم مع الغیر

لَا تُضْرِبْ - باید بزنم من لَنْضْرِبْ - باید بزنیم ما

فعل نهی - دلالت میکند بر بازداشتن از کاری در زمان حال یا آینده - در اول آن لاء نهی است

صیغه های مغایب مذکر صیغه های مغایب مؤنث

لَا يُضْرِبْ - نزنند یکمرد (مفرد) لَا تُضْرِبْ - نزنند یکزن (مفرد)

لَا يُضْرِبَا - نزنند دو مرد (تشبیه) لَا تُضْرِبَا - نزنند دو زن (تشبیه)

لَا يُضْرِبُوا - نزنند گروه مردان (جمع) لَا يُضْرِبْنَ - نزنند گروه زنان (جمع)

صیغه های مخاطب مذکر صیغه های مخاطب مؤنث

لَا تُضْرِبْ - نزن تو یکمرد (مفرد) لَا تُضْرِبِي - نزن تو یکزن (مفرد)

لَا تُضْرِبَا - نزنید شما دو مرد (تشبیه) لَا تُضْرِبَا - نزنید شما دو زن (تشبیه)

لا تضربوا - نزنید شما گروه مردان (جمع) لا تضربن - نزنید شما گروه زنان (جمع)

متكلم مع الغير

متكلم وحده

لا تضرب - نزنیم ما

لا تضرب - نزنم من

آخر صیغه های امر ونهی مانند یکدیگر است

(تمرین ۳) از افعال: قتل، ذهب، نصر - صیغه های امر ونهی

بیرون آورید دسته دسته کنید و مرتباً بنویسید

- درس پنجم -

فعل جحد - دلالت میکند بر نکردن کاری در زمان گذشته - و

اولش (لم) است :

صیغه های مغایبه مؤنث

صیغه های مغایب مذکر

لم تضرب - نزد یکمرد (مفرد) لم تضرب - نزد یکزن (مفرد)

لم تضربا - نزدند دومرد (تثنیه) لم تضربا - نزدند دوزن (تثنیه)

لم تضربوا - نزدند گروه مردان (جمع) لم تضربن - نزدند گروه زنان (جمع)

صیغه های مخاطبه مؤنث

صیغه های مخاطب مذکر

لم تضرب - نزدی تو یکمرد (مفرد) لم تضربی - نزدی تو یکزن (مفرد)

لم تضربا - نزدید شما دو مرد (تثنیه) لم تضربا - نزدید شما دوزن (تثنیه)

لم تضربوا - نزدید شما گروه مردان (جمع) لم تضربن - نزدید شما گروه زنان (جمع)

متکلم مع الغیر	متکلم وحده
لم أَضْرِبْ - نزدیم ما	لم أَضْرِبْ - نزد من
فعل نفی - دلالت میکند بر نکردن کاری در زمان آینده و آن همان فعل مستقبل است باضافه يك لاء نفی در اولش :	
صیغه های مغایب مؤنث	صیغه های مغایب مذکر
لَا تُضْرَبُ نمیزند یکزن (مفرد)	لَا يُضْرَبُ نمیزند یکمرد (مفرد)
لَا تُضْرَبْنَ نمیزند دوزن (تثنيه)	لَا يُضْرَبْنَ نمیزند دومرد (تثنيه)
لَا تُضْرَبْنَ نمیزند گروه زنان (جمع)	لَا يُضْرَبُونَ نمیزند گروه مردان (جمع)
صیغه های مخاطب مؤنث	صیغه های مخاطب مذکر
لَا تُضْرَبِينَ نمیزنی تو یکزن (مفرد)	لَا تُضْرَبُ نمیزنی تو یکمرد (مفرد)
لَا تُضْرَبَيْنِ نمیزنید شما دوزن (تثنيه)	لَا تُضْرَبَانِ نمیزنید شما دومرد (تثنيه)
لَا تُضْرَبْنَ نمیزنید شما گروه زنان (جمع)	لَا تُضْرَبُونَ نمیزنید شما گروه مردان (جمع)
متکلم مع الغیر	متکلم وحده
لَا تُضْرَبُ - نمیزنیم ما	لَا تُضْرَبُ - نمیزنم من
فعل استعْهَام - دلالت میکند بر رسیدن از وقوع کاری در زمان آینده و آن فعل مستقبل است باضافه هل در اولش	
صیغه های مغایب مؤنث	صیغه های مغایب مذکر

هل يضربُ - آیامیزند یکمرد (مفرد) هل تضربُ - آیامیزند یکزن (مفرد)
 هل يضربانِ - آیامیزند دو مرد (تشبیه) هل تضربانِ - آیامیزند دو زن (تشبیه)
 هل يضربونَ - آیامیزند گروه مردان (جمع) هل تضربونَ - آیامیزند گروه زنان (جمع)

صیغه های مخاطب مذکر صیغه های مخاطبه مؤنث

هل تضربُ - آیامیزنی تو یکمرد (مفرد) هل تضربینَ - آیامیزنی تو یکزن (مفرد)
 هل تضربانِ - آیامیزید شما دو مرد (تشبیه) هل تضربانِ - آیامیزید شما دو زن (تشبیه)
 هل يضربونَ - آیامیزید شما گروه مردان (جمع) هل تضربنَ - آیامیزید گروه زنان (جمع)

متکلم وحده متکلم مع الغیر

هل اضربُ آیامیزنم من هل تضربُ آیامیزنیم ما

(تمرین ۴) از افعال قَتَلَ، ذَهَبَ، نَصَرَ صیغه های جحد و نفی و استفهام را مرتب بنویسید.

دانش آموز باید جمیع صیغه های افعال را بقدری استمرار کند که هر صیغه بآیات مخصوصه آن حفظ و خاطر نشان او شود

فصل دوم در صیغه سازی و اشتقاق

(درس ششم)

دانستی که مصدر اصل همه فعلها است و هر فعلی شاخه ایست که از آن جدا شده و راه جدا کردن و ساختن صیغه هر فعلی از مصدر این است که علامت مخصوص مصدر را بر داریم و علامت آن فعل و

صیغه را بر آن اضافه نکنیم تا مصدر در قالب صیغه فعل درآید؛

علامت مخصوص مصدر الف و لام (ال) اول آنست.

طریقه صیغه سازی فعل ماضی :

علامتهای مخصوص صیغه های فعل ماضی یازده است :

- ۱- الف تشیه در ضربا که ضمیر فاعل و علامت تشیه است
- ۲- واو جمع مذکر در ضربوا که ضمیر فاعل و علامت جمع است
- ۳- تاء ساکنه در ضربت که فقط علامت مؤنث است
- ۴- نون جمع مؤنث در ضربن که ضمیر فاعل و علامت مؤنث است
- ۵- تاء مفتوحه در ضربت که ضمیر فاعل و علامت مخاطب مذکر است
- ۶- تما در ضربتما که ضمیر فاعل و علامت تشیه مخاطب است
- ۷- تم در ضربتم که ضمیر فاعل و علامت جمع مخاطب است
- ۸- تاء مکسوره در ضربت که ضمیر فاعل و علامت مخاطب مؤنث است
- ۹- تن در ضربتن که ضمیر فاعل و علامت جمع مخاطب مؤنث است
- ۱۰- تاء مضمومه در ضربت که ضمیر فاعل و علامت متکلم وحده است
- ۱۱- نا - در ضربنا که ضمیر فاعل و علامت متکلم مع الغیر است

ضمیر - اسمی است که بطور عموم بر گوینده یا شنونده یا خارج از طرف گفتگو دلالت میکند مانند انا (من) اَنْتَ (تو) هُوَ (او) و گاهی خودش تلفظ مستقل ندارد و بدنبال کلمه دیگر جسیده مانند ت در ضربت (برابرم - در زدم) و ت در ضربت (برابر - ی - در زدی)

والف در ضَرَبَا (برابر- ند- در زدند) و آن را ضمیر متصل می گویند
و ضمیر های فعل ماضی همه متصلند

ضَرَبَ در اصل الضرب بود مصدر بود خواستم مفرد مغایب مذکر
فعل ماضی بسازیم (اِ) مصدر را از اولش انداختیم و عین الفعل
(حرف دوم) و لام الفعل (حرف سوم) آن را مفتوح کردیم ضَرَبَ
شد یعنی زد یکمرد غائب در زمان گذشته .

ضَرَبَا در اصل ضَرَبَ بود الف تشبیه در آخرش در آوردیم ضَرَبَا
شد ؛ زدند دومرد غائب در زمان گذشته .

ضَرَبُوا در اصل ضَرَبَ بود خواستیم جمع مذکر غائب بسازیم
و او ضمیر که علامتش بود در آخرش در آوردیم و لام الفعل (حرف
آخرش) را مضموم کردیم ضَرَبُوا شد : زدند گروه مردان غائب

ضَرَبْتُ در اصل ضَرَبَ بود مفرد مغایب مذکر بود خواستم مفرد
مغایبه مؤنث بسازیم تاء ساکنه که علامت مؤنث است در آخرش در
آوردیم ضَرَبْتُ شد : زد یکزن غایبه در زمان گذشته

ضَرَبْتَا در اصل ضَرَبْتُ بود مفرد مغایبه مؤنث بود خواستم تشبیه
مغایبه مؤنث بسازیم الف که علامت تشبیه بود در آخرش در آوردیم
ضَرَبْتَا شد : زدند دوزن در زمان گذشته

ضَرَبْنَ در اصل ضَرَبْتُ بود مفرد مغایبه مؤنث بود خواستیم جمع
مغایبه مؤنث بسازیم (ن) که علامت جمع و مؤنث هردو بود بجای
تاء آن گذاشتیم و لام الفعلش را ساکن کردیم ضَرَبْنَ شد : زدند گروه
زنان در زمان گذشته .

ضَرَبَتْ در اصل ضَرَبَ بود مفرد مغایب مذکر بود خواستیم مفرد مخاطب مذکر بسازیم ت که ضمیر آن بود در آخرش دو آوردیم و لام الفعلش را برای سهولت ساکن کردیم ضَرَبَتْ شد: زدی تو مرد در زنان گذشته.

ضَرَبْتُمَا در اصل ضَرَبْتَ بود مفرد مخاطب مذکر بود خواستیم تنبیه مخاطب مذکر بسازیم تما که ضمیرش بود بجای ت که ضمیر مفرد بود گذاشتیم ضَرَبْتُمَا شد: زدید شما دو مرد در زمان گذشته.

ضَرَبْتُمْ در اصل ضَرَبْتِ بود مفرد مخاطب مذکر بود خواستیم جمع مخاطب مذکر بسازیم تم که ضمیرش بود بجای ت ضمیر مفرد گذاشتیم ضَرَبْتُمْ شد: زدید شما گروه مردان در زمان گذشته.

ضَرَبَتْ در اصل ضَرَبَتْ بود مفرد مخاطب مذکر بود خواستیم مفرد مخاطبه مؤنث بسازیم ت که ضمیر آن بود بجای ت گذاشتیم ضَرَبَتْ شد: زدی تو یکزن.

ضَرَبْتُمَا در اصل ضَرَبْتَ بود مفرد مخاطبه مؤنث بود خواستیم تنبیه مخاطبه مؤنث بنا کنیم تما که ضمیر آن بود بجای ت ضمیر مفرد مؤنث گذاشتیم ضَرَبْتُمَا شد: زدید شما دو زن در زمان گذشته.

ضَرَبْتُنَّ در اصل ضَرَبْتِ بود مفرد مخاطبه مؤنث بود خواستیم جمع مخاطب مؤنث بسازیم - تن که ضمیر آن بود بجای ت ضمیر مفرد مؤنث گذاشتیم ضَرَبْتُنَّ شد: زدید شما گروه زنان در زمان گذشته.

مذکر بود خواستیم متکلم

وحده بسازیم ن که علامت متکلم وحده بود در آخرش در آوردیم و
ما قبل آن را ساکن کردیم ضَرَبْتُ شد : زدم من در زمان گذشته

ضَرَبْنَا در اصل ضَرَبَ بود مفرد مغایب مذکر بود خواستیم
متکلم مع الغیر بسازیم نا که علامت متکلم مع الغیر بود در آخرش
در آوردیم و ما قبایش را ساکن کردیم ضَرَبْنَا شد : زدیم ما در
زمان گذشته.

(تمرین ۵) ۱ - صیغه های فعل ماضی قَتَلَ ، دَهَبَ ، نَصَرَ

را بامعنای آن بنویسید

درس هفتم

صیغه سازی فعل مستقبل (مضارع) :

علامات مخصوص فعل مستقبل هفت است :

۱ - یا در چهار صیغه : يَضْرِبُ - يَضْرِبَانِ - يَضْرِبُونَ - يَضْرِبْنَ

۲ - تا در هشت صیغه : تَضْرِبُ - تَضْرِبَانِ و شش صیغه مخاطب

۳ - همزه در اَضْرِبُ

۴ - ن در نَضْرِبُ

این چهار حرف حروف مستقبل نامیده میشوند و آنها را حرف

اتین می گویند و همیشه اول فعلند

۵ - ضمه علامت رفع در چهار صیغه يَضْرِبُ تَضْرِبُ اَضْرِبُ نَضْرِبُ

۶ - ن علامت رفع در پنجم صیغه یضربان یضربان یضربون

تضر بون تضرین

۷ - ی ضمیر مفرد مخاطبه مؤنث در تضرین

تبصره الف تنبیه و واو جمع مذکر و نون جمع مؤنث که در ماضی بود بآخر فعل مضارع هم متصل می شود

مثل یضربان - یضربون - یضربین

۲ - فعل ماضی در زبان فارسی چند صیغه دارد

یضربُ در اصل ضرب بود ماضی بود خواستیم مفرد مغایب مذکر

فعل مستقبل بسازیم بباء حرف مستقبل در اولش در آوریم وضمه رفع

بآخرش متصل کردیم و بمقتضای بنای این باب فاء الفعل (حرف اول)

ساکن و عین الفعل (حرف دوم) مکسور شد یضربُ کردید : می زند
یکمرد .

یضربان در اصل یضرب بود خواستم تنبیه مغایب مذکر بسازیم

الف علامت تنبیه و ن علامت رفع در آخرش در آوردیم یضربان شد : می

زنتد دو مرد .

یضربون در اصل یضرب بود مفرد بود خواستیم جمع مذکر غائب

بسازیم واو جمع مذکر و ن علامت رفع در آخرش در آوردیم یضربون

شد ا می زنتد گروه مردان

تضرُ در اصل ضرب بود مفرد فعل ماضی بود خواستیم مغایبه

مؤنث فعل مضارع (مستقبل) بسازیم تاء حرف مستقبل را در اولش در آوردیم و ضمه علامت رفع با آخرش پیوستیم و بمقتضای باب - فاء الفعلش ساکن و عین الفعلش مکسور گردید **تَضَرَّبُ** شد : می زند یکزن

تَضَرَّبَانِ در اصل **تَضَرَّبُ** بود مفرد مفاعیه مؤنث بود خواستیم تشبیه آنرا بسازیم الف علامت تشبیه و ن عوض رفع در آخرش در آوردیم **تَضَرَّبَانِ** شد : می زنند دو زن

يَضْرِبْنَ در اصل **ضَرَبْنَ** بود جمع مفاعیه مؤنث فعلا ماضی بود خواستیم جمع مفاعیه مؤنث فعل مستقبل بسازیم یاء حرف مستقبل در اولش در آوردیم و بمقتضای بنای باب فاء الفعلش ساکن و عین الفعلش مکرر گردید **يَضْرِبْنَ** شد : می زنند گروه زنان

تَضَرَّبُ در اصل **ضَرَبَ** بود مفرد مفاعیه فعل ماضی بود خواستیم مفرد مخاطب مذکر فعل مستقبل بسازیم تاء حرف مستقبل در اولش و ضمه علامت رفع در آخرش در آوردیم و بمقتضای بنای باب فاء الفعلش ساکن و عین الفعلش مکسور گردید **تَضَرَّبُ** شد : می زنی تو یکمرد .

تَضَرَّبَانِ در اصل **تَضَرَّبُ** بود مفرد مخاطب مذکر بود خواستیم تشبیه

مخاطب مذکر بسازیم الف تشبیه و ن علامت رفع در آخرش در آوردیم **تَضَرَّبَانِ** شد : می زنید شما دو مرد

تَضَرَّبُونَ در اصل **تَضَرَّبُ** مفرد مخاطب مذکر بود خواستیم جمع

مخاطب مذکر بسازیم واو جمع مذکر و ن علامت رفع در آخرش در آوردیم تَضْرِبُ نَ شد: می زنید شما گروه مردان

تَضْرِبُ در اصل تَضْرِبُ بود مفرد مخاطب مذکر بود خواستیم مفرد مخاطبه مؤنث بنا کنیم ی علامت مفرد مخاطب مؤنث و ن علامت رفع در آخرش در آوردیم تَضْرِبِ نَ شد: می زنی یکزن

تَضْرِبِ نَ در اصل تَضْرِبِ نَ بود مفرد مخاطبه مؤنث بود خواستیم ضیه آنرا بسازیم الف علامت تشیه بجای یاء آن گذاشتیم ماقبل یاء مفتوح و نون مکسور گردید تَضْرِبِ نَ شد: می زنید شما دوزن

تَضْرِبِ نَ در اصل تَضْرِبِ نَ بود مفرد مخاطبه مؤنث بود خواستیم جمع مخاطبه مؤنث بسازیم ن (نون مفتوح) که علامت آن بود بجای یاء ضمیر و نون رفع گذاشتیم و لام الفعلش را ساکن کردیم تَضْرِبِ نَ شد: می زنید شما گروه زنان

أَضْرِبُ در اصل أَضْرِبُ بود مفرد مغایب بود فعل مضارع بود خواستیم متکلم وحده آنرا بسازیم بجای یاء - همزه علامت متکلم وحده گذاشتیم أَضْرِبُ شد: می زنم من

أَضْرِبُ در اصل أَضْرِبُ بود مفرد مغایب مذکر فعل مستقبل بود خواستیم متکلم مع الفیر آنرا بسازیم نَ علامت متکلم مع الفیر بجای ی گذاشتیم أَضْرِبُ نَ شد: می زنیم ما

(تمرین ۶) ۱- صیغه های فعل مستقبل قتل، ذهب، نصر

را با معنای آن بنویسید قَتُلْ يَذْهَبُ يَنْصُرُ

۲- مستقبل یازده تلفظ دارد و چهارده صیغه - تلفظ های مشترك

و مختص آن را معین کنید

۳- فعل ماضی و مضارع در چند علامت شریکند و در چند علامت

جددا - علامت های مشترك و مختص هر يك را بیان کنید

۴- فعل مستقبل در زبان فارسی چند صیغه دارد؟

درس هشتم

اسم فاعل - علامات مخصوصه آن ۳ است :-

۱- الف ساکنه بعد از فاء الفعل

۲- تنوین (نون ساکنه که گفته می شود و نوشته نمی شود)

در آخر

۳- تاء متحرك علامت مؤنث

تبصرة - تنوین را بدو پیش () یا دو زیر () یا دو زیر

() می نویسند

صیغه سازی اسم فاعل :-

ضارب در اصل ضَرَبَ مفرد فعل ماضی بود خواسته مفرد

مذکر اسم فاعل بسازییم الف ساکنه بعد از فاء الفعل و ضمه و تنوین

اعراب در آخرش در آوریم ضارب شد : یکمرد زننده

ضارِبَانِ در اصل ضاربٌ بود مفرد بود خواستیم تنبیه بسازیم
الف علامت تنبیه و نون اعراب در آخرش در آوردیم ضاربَانِ شد :
دومرد زننده

ضاربُونَ در اصل ضاربٌ مفرد مذکر اسم فاعل بود خواستیم
جمع مذکر اسم فاعل بنا کنیم واو علامت جمع با - ن - اعراب در
آخرش در آوردیم ضاربُونَ شد : گروه مردان زننده

ضاربَةٌ در اصل ضاربٌ مفرد مذکر اسم فاعل بود خواستیم
مفرد مؤنث آن را بسازیم تاء علامت مؤنث پیش از تنوین در آوردیم
ضاربَةٌ شد : یکزن زننده

ضاربَتَانِ در اصل ضاربَةٌ مفرد مؤنث اسم فاعل بود خواستیم تنبیه
اسم فاعل بسازیم الف علامت تنبیه و ن اعراب در عوض تنوینش در آوردیم
ضاربَتَانِ شد : دوزن زننده

ضاربَاتُ در اصل ضاربَةٌ مفرد مؤنث بود خواستیم جمع مؤنث اسم
فاعل بسازیم ا - ت - علامت جمع مؤنث اسم بجای ت علامت مفرد
گذاشتیم ضاربَاتُ شد : گروه زنان زننده

اسم مفعول - علامت مخصوصه آن ۲ - است : ۱ - (م) در اول
۲ - (و) ماقبل آخر

صیغه سناری اسم مفعول :

مضروبٌ در اصل یضربُ فعل مستقبل بود خواستیم اسم مفعول بسازیم (م) علامت اسم مفعول بجای حرف مستقبل آن گذاشتیم واو ساکن ماقبل مضموم پیش از حرف آخرش در آوردیم و تنوین علامت اسم به آخرش دادیم مضروبٌ شد : یکمرد زده شده

مضروبان در اصل مضروبٌ مفرد مذکر اسم مفعول بود خواستیم تشبیه آن را بسازیم الف علامت تشبیه و - ن - عوض تنوین در آخرش در آوردیم مضروبان شد : دومرد زده شده

مضروبون در اصل مضروبٌ مفرد مذکر اسم مفعول بود خواستیم جمع آنرا بسازیم (و) علامت جمع مذکر و - ن - عوض تنوین در آخرش در آوردیم مضروبون شد : گروه مردان زده شده

مضروبهٌ در اصل مضروبٌ بود خواستیم مفرد مؤنث آنرا بسازیم ماء متحرکه که علامت مؤنث اسم است بآن ملحق کردیم مضروبهٌ شد : یکزن زده شده

مضروبتان در اصل مضروبهٌ مفرد مؤنث اسم مفعول بود خواستیم تشبیه آن را بنا کنیم الف علامت تشبیه و - ن - عوض تنوین در آخرش در آوردیم مضروبتان شد : دوزن زده شده

مضروبات در اصل مضروبهٌ بود خواستیم جمع مؤنث اسم مفعول بسازیم - ا - ت - که علامت جمع مؤنث اسم است بجای ت که علامت مفرد مؤنث آنست گذاشتیم مضروبات شد : گروه زنان زده شده

تبصره اسم فاعل و مفعول در تنوین مفرد و نون تثنیه و جمع که هر دو علامت اعرابند شریکند - علامت اعراب مقصود از کلمه را می فهماند .

(تمرین ۷ -) از فعل قَتَلَ و تَصَرَ اسم فاعل و مفعول بسازید و جمیع صیغه های آنها را با ترجمه فارسی بنویسید
- درس نهم -

امر بر دو قسم است : امر غائب - امر حاضر
علامت امر غائب :

۱ - لام مکسوره (ل) در اولش ؛

۲ - بنای بر جزم (اسقاط ضمه رفع مفرد و نون عوض رفع در تنه و جمع مذکر) در آخرش ؛

صیغه سازی امر غائب :

يَضْرِبُ در اصل يَضْرِبُ مفرد مذکر فعل مستقبل بود خواستیم مفرد مذکر فعل امر غائب بسازیم لام مکسوری بر سرش در آوردیم و ضمه آخرش بجزمی افتاد يَضْرِبْ شد : باید بزنند یکمرد

يَضْرِبَا در اصل يَضْرِبَانِ تنه مغایب مذکر از فعل مستقبل بود خواستیم تنه مغایب مذکر از فعل امر بسازیم لام امر را بر سرش در آوردیم ن عوض رفعی بجزمی افتاد يَضْرِبَا شد : باید بزنند دو مرد يَضْرِبُوا در اصل يَضْرِبُونَ جمع مغایب مذکر از فعل مستقبل بود

خواستیم جمع آنرا بسازیم (و) علامت جمع مذکر و - ن هوز تنوین
در آخرش در آوردیم مضروبون شد : گروه مردان زده شده

لَتَضْرِبُ در اصل تضرب مفرد مغایه مؤنث از فعل مستقبل بود

خواستیم مفرد مغایه مؤنث از فعل امر بنا کنیم لام امر بر سرش
در آوردیم آخرش مجزوم گردید لتضرب شد : باید بزنند یکزن

لَتَضْرِبَا در اصل تضربان تشبیه مغایه مؤنث از فعل مستقبل بودخواستیم
مفرد مغایه مؤنث از فعل امر بسازیم لام امر بر سرش در آوردیم

نون عوض رفعی بجزمی افتاد لتضربا شد : باید بزنند دو زن

لَيَضْرِبُنَّ در اصل یضربن جمع مغایه مؤنث از فعل مستقبل بود

خواستیم جمع مغایه مؤنث از فعل امر بسازیم لام امر بر سرش در
آوردیم لیضربن شد : باید بزنند گروه زنان

لَاضْرِبْ در اصل اضرب متکلم وحده از فعل مستقبل بود

خواستیم متکلم وحده از فعل امر بسازیم لام امر بر سرش در آوردیم

ضمه رفع بجزمی افتاد لاضرب شد : باید بزنم من

لَتَضْرِبْ در اصل تضرب متکلم مع الغیر فعل مستقبل بودخواستیم

متکلم مع الغیر فعل امر بسازیم لام امر بر سرش در آوردیم ضمه

رفع بجزمی افتاد لتضرب شد : باید بزنیم ما

تبصرة- نون جمع مؤنث در مثل یضربن و تَضْرِبُنَّ مستقبل ثابت

و تغییر ناپذیر است و این دو صیغه را هجنی میخوانند - صیغه های

متکلم امر در ترکیب صرفی مثل صیغه های مغایب است و با آنها محسوب میشود

علامات امر حاضر :

۱ - اسقاط حرف مضارعة (ت) از اولش و گذاردن همزه وصل مضموم در صورتیکه عین الفعلش مضموم باشد و مکسور در غیر آن بجای حرف مضارعة ۲ - بنای بر جزم (اسقاط ضمه مفرد و نون عوض رفع در تنبیه و جمع مذکر و مفرد مؤنث)

صیغه سازی امر حاضر : اَصْرِبْ - در اصل تضرب مفرد مخاطب مذکر فعل مضارع بود خواستیم مفرد مذکر امر حاضر بسازیم حرف مضارعه را از اولش انداختیم چون ما بعدش ساکن و تلفظ آن ممکن نبود همزه وصل مکسوری در اولش در آوردیم و ضمه آخرش بجز می افتاد اضرب شد : بزنی تو یکمرد

اضربا - در اصل تضربان بود تنبیه مخاطب فعل مضارع بود خواستیم تنبیه امر حاضر بسازیم تاء مضارعه را از اولش انداختیم و همزه وصل مکسوری در اولش در آوردیم نون عوض رفعی بجز می افتاد اضربا شد : بزنی شما دومرد

اَصْرِبُوا در اصل تضربون جمع مخاطب مذکر از فعل مضارع بود خواستیم جمع مذکر فعل امر بسازیم تاء مضارعه را از اولش

انداختیم همزه وصل مکسوره بر سرش در آوردیم نون عوض رفعی
بجزمی - افتاد اضربوا شد : بزید شما گروه مردان
اضربی - در اصل تَضْرِبُ بین مفرد مخاطبه مؤنث از فعل مضارع
بود خواستیم مفرد مخاطب فعل امر بسازیم تاء مضارعه را از اولش
انداختیم همزه وصل مکسوره بر سرش در آوردیم نون عوض رفعی
بجزمی افتاد اضربی شد : بزنی تو زن - اضربا - گذشت

اضربین - در اصل تَضْرِبْنَ جمع مخاطبه مؤنث از فعل مضارع
بود خواستیم جمع مخاطبه مؤنث از فعل امر بسازیم تاء مضارعه را
از اولش انداختیم همزه وصل مکسوره بر سرش در آوردیم -
اضربن شد . بزید شما گروه زنان
(تمرین -) فعل امر از یَنْصُرْ و یَذْهَبْ راضف کنید و بسازید
انصر - اذهب - یَنْصُرْ - لِيَنْصُرْ - لِيَذْهَبْ

(درس دهم)

طریقه ساختن فعل نهی :

صیغه های نهی همان صیغه های فعل مضارع است که در
اول آن يك لفظ لاء تاهیه در میآوریم و ضمه رفعی از چهار صیغه
يَضْرِبْ - تَضْرِبْ - اضربْ - - تَضْرِبْ - ساقط میشود و نون عوض
رفعی از پنج صیغه : يَضْرِبَانْ - تَضْرِبَانْ - (تنبیه) - يَضْرِبُوْنَ - تَضْرِبُوْنَ
(جمع مذکر) - تَضْرِبُ بین مفرد مخاطبه مؤنث حذف میشود و لا یضربا

لا تضربا - لا يضربوا - لا تضربوا - لا تضربى میگردد و يضربن و

تضربن بحال خود باقی است و نهی معنی طلب پیدا میکند و گفته میشود:

لا يضرب نزنند یکمرد لا يضربا نزنند دو مرد لا يضربوا

نزنند گروه مردان

لا تضرب نزنند یکزن لا تضربا نزنند دوزن لا يضربن

نزنند گروه زنان

لا تضرب نزن تو یکمرد لا تضربا نزنید شما دو مرد لا تضربوا

نزنید شما گروه مردان

لا تضربى نزن تو یکزن لا تضربا نزنید شما دوزن لا يضربن

نزنید شما گروه زنان لا تضرب نزنم من لا تضرب نزنیم ما

طريقة ساختمان فعل جحد:

لم که علامت جحد است قبل از فعل مستقبل میگذاریم و مثل

نهی ضمه های رفع از چهار صیغه يضرب - تضرب - اضرب - اضرب

ساقط میشود و لم يضرب - لم تضرب - لم اضرب - لم تضرب میگردد

و از پنج صیغه يضربان - تضربان - يضربون - تضربون - تضربین -

نون عوض رفعی ساقط میشود - لم يضربا - لم تضربا - لم يضربوا -

ام تضربوا - لم تضربى میگردد و يضربن ، تضربن بحال خود باقی

میمانند . ام يضربن ، ام تضربان و معنی آینده بدل بماضی و گذشته

میشود :

لم يضرب نرد يك مرد لم يضربا نرد دو مرد لم يضربوا
نرد گروه مردان

لم تضرب نرد يك زن لم تضربا نردند دو زن لم يضربن
نردند گروه زنان

لم تضرب نردی تو يكمر دلم تضربا نردید شما دو مرد لم تضربوا
نردید شما گروه مردان

لم تضربى نردی تو يكزن لم تضربا نردید شما دو زن
لم تضربن نردید شما گروه زنان لم تضرب من لم تضرب
نزدیم ما

(تمرین ۹) فعل نهی و جحد را از مضارع قتل ، نصر ، ذهب
بسازید و صیغه های آنرا مرتب کنید

(درس یازدهم)

طریقه ساختمان نفی آنست که يك لاء نفی (نافیہ) بر سر
فعل مستقبل در میآوریم و بدون آنکه تغییری در لفظ آن بدهد معنی
آنرا نفی میکند :

لا يضربُ نیزند يك مرد لا يضربان نیزند دو مرد لا يضربون
نیزند گروه مردان

لا تضربُ نیزند يك زن لا تضربان نیزند دو زن لا يضربن
نیزند گروه زنان

لا تَضْرِبْ نَمِيزْنِي تُو يَكْمَرْد لَا تَضْرِبَان نَمِيزْنِيد شَمَا دُو مَرْد
لا تَضْرِبُون نَمِيزْنِيد شَمَا گَرُوِه مَرْدَان

لا تَضْرِبِين نَمِيزْنِي تُو يَكْزَن لَا تَضْرِبَان نَمِيزْنِيد شَمَا دُو زَن
لا تَضْرِبَان نَمِيزْنِيد شَمَا گَرُوِه زَنَان لَا اَضْرِب نَمِيزْنِم مَن لَا نَضْرِب
نَمِيزْنِم مَا

طَرِيقَةُ سَاخْتِمَان اسْتِفْهَام :

اسْتِفْهَام هِمَان فَعْل مَسْتَقْبَل اسْتِ كِه لَفْظ هَل (بَمَعْنِي آيَا) بَر
سَرَش دَر مِیَاوَرَنْدَن و بَدُون تَغْیِیْرِی دَر لَفْظِ آن مَعْنِی اِنْشَاء (یَعْنِی طَلَب
فَهْمِیْدَن) پِیْدَا مِیْکَنْد :

هَلْ یَضْرِبْ آيَا مِيزْنَد بَك مَرْد هَلْ یَضْرِبَان آيَا مِيزْنَنْدُو مَرْد
هَلْ اَضْرِبُون آيَا مِيزْنَنْد گَرُوِه مَرْدَان
هَلْ تَضْرِبْ آيَا مِيزْنَد يَك زَن هَلْ تَضْرِبَان آيَا مِيزْنَنْدُو زَن
هَلْ یَضْرِبِين آيَا مِيزْنَنْد گَرُوِه زَنَان
هَلْ اَضْرِبْ آيَا مِيزْنِي تُو يَك مَرْد هَلْ تَضْرِبَان آيَا مِيزْنِيد شَمَا دُو مَرْد
هَلْ تَضْرِبُون آيَا مِيزْنِيد شَمَا گَرُوِه مَرْدَان
هَلْ تَضْرِبِين آيَا مِيزْنِي تُو يَك زَن هَلْ تَضْرِبَان آيَا مِيزْنِيد شَمَا دُو زَن
هَلْ تَضْرِبِين آيَا مِيزْنِيد شَمَا گَرُوِه زَنَان

هَلْ اَضْرِبْ آيَا مِيزْنِم مَن

هَلْ لَضْرِبْ آيَا مِيزْنِم مَا

(تمرین ۱۰) فعل فعی و استفهام را از مستقبل یتصرف ؛ یقتل

یذهب ، بسازید و صیغه ها و معنی آنرا بنویسید

فصل سوم

درس دوازدهم

کلمه سه قسم است :

اسم - مانند رَجُلٌ (مرد)

فعل - چون ضَرَبَ ، دَخَرَجَ (زد - غلطایید) ،

حرف - مثل مِنْ (از)

تعارف علم صرف - علم صرف دو چیز را می فهماند :

اول - نقل کلمه بصورت های مختلف بحسب معنائی که از آن

قصد میشود ،

دویم - حروف اصلی وزائد و بنای سالم و غیر سالم کلمه تشخیص

داده میشود ، چنانچه دانستی صرف در فعل بسیار بکار میرود زیرا

مصدر بهفت فعل نقل میشود و هر فعل آن دارای چهارده صیغه است

چون ضَرَبَ که میشود یَضْرِبُ ، اَضْرِبُ

و در اسم کمتر بکار میرود زیرا چون اَهْرَ که اسم است نقل میشود

به نهران (تنبه و اَنهَار (جمع) و لَهَیْر (نهر کوچک - مصغر) و

نَهْرَی بیاء نسبت

حرف اصلی عضو اصلی بنای کلمه است و در همه مشتقات و صیغه ها وجود دارد مگر عیب و علتی در کلمه پیدا شود که ساقطش کند و حرف زائد وسیله تغییر و صیغه سازی است و بهمین مناسبت در پاره صیغه ها هست در برخی نیست .

برای حرف اصلی ف ، ع ، ل را میزان قرار داده اند و میگویند ضَرَبَ بَرُوزَن فَعَلَ و همچنین لَصَرَ بَرُوزَن فَعَل و هر فعل سه حرفی دیگر ولی اگر حرفی زائد باشد خود آن را در میزان میآورند میگویند یَضْرِب بَرُوزَن یَفْعَل و ضارب بَرُوزَن فاعل ،

تبصرة- حروف زائد از این یازده حرف بیرون نیست سائله و نیه و اگر حرف اصلی چهار یا پنج باشد از سه بیالا در میزان برابر همان لام قرار میدهند میگویند دَخَرَجَ بَرُوزَن دَخَلَّ و جَعَمَرَشْ بَرُوزَن فَعَلَّ - ج (درد خرج) لام الفعل ثانی و ش (در حجمرش) لام الفعل ثالث است .

کلمه سالم آنست که همزه و تضعیف (حرف مکرر مدّ) و حرف عله (و - ی الف ساکنه) در حروف اصلیش نباشد چون علم - سلم - و علامت سالمیش این است که تمام - صیغه های آن و مشتقاتش بی عیب و نقصان از آن بیرون میاید

کلمه غیر سالم آنست که همزه یا تضعیف یا حرف عله در اصلش بکار رفته و علامت ناسالمیش آنستکه همه صیغه های آن یا

بعضی صیغه های آن بر وزن کا مل نیاید بلکه افتاده یا حروف عوضی پیدا میکنند یا بوزن درست تلفظ نمیشوند مانند سأل که گاهی امرش سل خوانده میشود - قَرَّ - قال - رمی - که بر وزن فعل تلفظ نشده

درس دوازدهم

رسم - کلمه ایست که خودش تنها معنایی میدهد که مقید بزمانی نیست : رَجُل (مرد) عِلْم (دانستن)
فعل - کلمه ایست که خودش به تنهایی دارای معنی باشد ولی مقید بزمان است : نَصَرَ - (یاری کرد) يَنْصُرُ (یاری میکند)

حرف - کلمه ایست که خودش تنها معنی نمیدهد : مِنْ - عَنْ - (از)
اسم را شش بنا است :

۱ - ثلاثی مجرد سه حرفی تنها ، و آن ده صیغه دارد :
فَلَسٌ ، بُولَسِيَّاه ، قَرَسٌ ، اسبٌ ، كَتَفٌ ، شانه ، عِصْدٌ ، بازو ،
جَبَرٌ ، مرکب ، عَنَبٌ ، انگور اَبَلٌ ، شتر ، قُقُلٌ ، در بند ، صَرَدٌ ، جغد ،
عَقٌ ، گردن ،

بنای اسم سه حرفی حاصل میشود از ضرب سه حالت حرف
اول (فَتْح - ضَم - كَسْر -) در چهار حالت حرف دوم همین سه تا
بعلاوه سُكُونٌ و دوازده صیغه بوجود میآید که : فَعِلٌ ، فَعِلٌ بَجَهَةِ ناسلیسی

ساقط شده و ده تا استعمال شده - دستور ریاضی آن این است

$$۱۰ = ۴-۲ \times ۳$$

۴- ثلاثی مزید - سه حرفی بازائد ، صیفه های آن بسیار

است چون : ضارب، مضروب، انگرام ، استبدار

۳- رباعی مجرد - چهار حرفی تنها ، پنج صیفه دارد :

جَظَر (نام شخص) ثَرْتَن (چنگال شیر ، درهم (پول سفید) زَبْرَج

(زینت) قَمَطَر (صندوقچه)

۴- رباعی مزید (چهار حرفی بازائد) چوق دَحْرَحَة ،

دراهم

۵- خماسی مجرد (پنج حرفی تنها) چهار صیفه دارد :

مَفْرَجَل (به) قَزَعَمَل (شترقوی) جَحْمَرَش (پیره زن) قَرَطَعَب

(چیز کم)

۶- خماسی مزید (پنج حرفی بازائد) بسیار کم است چون :

عَضْرُقُوط (نام جانوری است) خَزَعَمِيل (باطل و بیهوده)

تبصرة - میزان حروف اصلی و زائد در ثلاثی ف ع ل در رباعی

ف ع ل ل در خماسی ف ع ل ل ل است

(تمرین) - بناهای ششگانه اسم را با میزان آن مطابق کنید

و حروف اصلی و زائد را تعیین نمایید

فعل چهار بنا داور :

الف ثلاثی مجرد - ماضی آن سه صیفه دارد : فَعَلَ بَسَمَ فَتَحَهُ

فَعَلَ بکسر عین فعل بضم عین مضارع فعل سه تا است ^{۹۸۰}فَعْلٌ بضم
عین ^{۹۸۰}فَعْلٌ بفتح عین ^{۹۸۰}فَعْلٌ بکسر عین - مضارع فعل دو است ^{۹۸۰}فَعْلٌ
بفتح و ^{۹۸۰}فَعْلٌ بکسر - مضارع فعل یکی بیشتر نیست ^{۹۸۰}فَعْلٌ بضم عین
و از این مجموع شش باب فعل ثلاثی مجرد مرتب شود :

۱ - فَعْلٌ یَفْعَلُ چون نصر ینصر

۲ - فَعْلٌ یَفْعَلُ چون ضرب ینضرب

۳ - فَعْلٌ یَفْعَلُ چون علم ینعلم

و این سه باب را اصلی گویند چون حرکت عین الفعل در ماضی
و مضارع با هم مخالف است X

۴ - فَعْلٌ یَفْعَلُ چون منع ینمنع (باید عین الفعل

با لام الفعل حرف حلق باشد) (ع ه ع غ ح خ) ^{۹۸۰}فَعْلٌ ^{۹۸۰}فَعْلٌ

۵ - فَعْلٌ یَفْعَلُ چون حسب ینحسب

۶ - فَعْلٌ یَفْعَلُ چون کرم ینکرم

و این سه باب را فرعی گویند چون عین الفعل در ماضی و
مضارع یکحرکت دارد

ب - ثلاثی مزید - ده ماضی و ده مضارع و ده مصدر مخصوص
دارد که از آنها ده باب مرتب میشود :

۱ - أَفْعَلٌ یَفْعِلُ افعالا چون اکرم ینکرم اکراماً - باب افعال

۲ - فَعْلٌ یَفْعِلُ تفعیلا چون صَرَفٌ یَصْرِفُ تصرفاً - باب تفعیل

۴ - فاعل یفاعل مفاعلة چون ضارب يضارب مضاربة -
باب مفاعلة

در این سه باب يك حرف زائد دارد : همزه افعل - مکرر
(تشدید) فعل - الف فاعل

۴ - افتعل یفتعل افتعالا چون اکتب یکتب اکتبا - باب افتعال

۵ - انقل یفعل انفعالا چون انطلق یطلق انطلاقا - باب انفعال

۶ - تفعل یفعل تفعالا چون تصرف یصرف تصرفا - باب تفعال

۷ - تناعل یتناعل تناعالا چون تباعد یباعد تباعدا - باب تناعال

۸ - ارفع یفعل افعالا چون احمر یحمر احمرارا - باب افعال

و در این پنج باب دو حرف زائد است : (همزه ، تا) همزه، نون

(تاء و عین مکرر) تاء و الف (همزه، مکرر لام الفعل)

۹ - استفعل یستفعل استفعالا چون استخرج یستخرج استخرجا -

باب استفعال

۱۰ - افعوعل یفعوعل افعیلا چون اعشوب یعشوب اعشیبا -

باب افعیعال

در این دو باب سه حرف زائد است : همزه ، سین ، تاء - و

همزه ، واو ، عین الفعل مکرر

ج - رباعی مجرد (چهار حرفی تنها) فقط یکباب دارد

دخرج یدخرج دخرجه و دخرجا

د - رباعی مزید (چهار حرفی با زائد) سه ماضی و سه

مضارع (مستقبل) دارد که سه باب از آن مرتب میشود :

۱ - تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعَّلًا چون اَدَّخَرَجَ يَتَدَّخَرُجُ تَدَّخَرُجًا -

باب تفعَّل

×

۲ - اَفْعَلَّلَ يَفْعَلِّلُ اَفْعَلَّلًا چون اَحْرَنَجَمَ يَحْرَنَجَمُ اَحْرَنَجَاءًا -

باب افعَلَّل

۳ - اَفْعَلَّلَ يَفْعَلِّلُ اَفْعَلَّلًا چون اِقْشَعَّرَ يَقْشَعِّرُ اِقْشَعْرَارًا -

باب افعَلَّل

در باب اول یکحرف (تاء) زائد است و در دو باب دیگر دو

حرف زائد میباشد: همزه، نون و همزه، تکرار لام الفعل دویم

همه ابواب فعل - یست است ($۶ + ۱۰ + ۱ + ۳ = ۲۰$)

و پارهٔ افعال ثلاثی مزید دیگر است که آنرا ملحق بر بعضی مزید

قرار دادند مثل اَسْلَمْتُ يَسْلُمُ اسْلَاقًا

معانی: اکرم - گرامی داشت صرف - جا بجا کرد ضارب -

هم بزنی کردند اَكْتَسَبَ - کسب کرد انطلق - رها شد تباعد - دور

شد احمر - سرخ شد استخرج - در خواست بیرون آمدن کرد

اعشوب - گیاه دار شد دحرج - غلطاند اندحرج غلطید احرنجم -

شتری بر دیگری پرید اقشعر - لرزید، بدنش دانه زد

(تمرین ۱۲) ثلاثی مجرد را از ثلاثی مزید تشخیص دهید:

امتنع ۱ ادب ۲ تعطف ۳ صبر ۴ تناصر ۵ سلم ۶ اسود ۷

استرحم ۸ انزل ۹ رابط ۱۰ افتح ۱۱ اشجر ۱۲ ملک ۱۳ تبخر ۱۴

أَعْرَضَ ١٥ التَّفَتَ ١٦ اكْتَسَبَ ١٧ أَنْجَزَ ١٨ فَرَّجَ ١٩ امْتَزَجَ ٢٠ (١)
(تمرین ١٣) زیر ثلاثی مجرد های عبارات زیر یکخط و زیر
ثلاثی مزید ها دوخط بگذارید :

حَمَامَةٌ مَرَّةً عَطَشْتُ ، فَأَتَتْ إِلَى نَهْرٍ مَاءً تَشْرَبُ وَ يَقْرُبُهَا فَمَلَأَتْ
وَقَعَتْ فِي الْمَاءِ وَ اشْرَفَتْ عَلَى الْهَلَاكِ فَنَصَرَهَا الْحَمَامَةُ وَ نَجَتْ
مِنَ الْمَوْتِ ٢١

(تمرین ١٤) افعال ثلاثی مجرد - ثلاثی مزید - رباعی - را
از یکدیگر جدا کنید :

زَعَزَعَ الْبِنَاءَ ٢٢ تَرَعَرَ الْفَلَامُ ٢٣ اِشْمَزَّ مِنَ الطَّعَامِ ٢٤
دَحْرَجَا الْحَجَرَ ٢٥ تَزَلَزَلَتِ الْأَرْضُ ٢٦
(تمرین ١٥) جدولی بسازید که همه انواع فعل سه حرفی و
چهار حرفی در آن درج باشد :

(١) ١- امتناع کرد ٢- تادیب کرد ٣- لطف کرد ٤- شکیبابوده
یکدیگر را یاری کردند ٦- سلام کرد ٧- سیاه شد ٨- درخواست
ترحم کرد ٩- فرود آمد ١٠- بست و بند کرد ١١- گشوده شد ١٢
نزاع کرد ١٣- مالک شد ١٤- تکبر کرد ١٥- رو گردانید ١٦- توجه
کرد ١٧- کسب کرد ١٨- وفا کرد ١٩- رفع گرفتاری کرد ٢٠
آمیخت ٢١- کبوتری تشنه شد آمد سرجوی (لب جوی) آب بیاشامد
در نزدیکیش مورچه ای در آب افتاده بود و نزدیک بود بمیرد کبوتر
او را یاری کرد و از مَرَك نجات داد ٢٢- ساختمان تکان خورد ٢٣
بچه جوان گردید ٢٤- از طعام بدش آمد ٢٥- سنگ را غلطانیدم
٢٦- زمین لرزید

درس سیزدهم

طریقه ساختمان افعال سه حرفی :

فعل سه صیغه اساسی دارد : ماضی - مضارع - امر حاضر

و باقی صیغه ها تابع مضارع است

۱- ماضی : فعلی است که دلالت کند بر زمان گذشته مانند

أَخَذَ : گرفت حرف اول ماضی سه حرفی (فاء الفعل) مفتوح است

و حرف آخرش (لام الفعل) در چهار صیغه نیز مفتوح میباشد :

نَصَرَ نَصْرًا نَصَرْتُ نَصْرًا و در جمع معایب مذکر مضموم است نَصَرُوا

و در ۹ صیغه دیگر ساکن است نَصَرْنَ نَصَرْتُ نَصْرًا نَصَرْتُمْ نَصَرْنَا

و حرف دویم (عین الفعل) در باب ۱ - ۲ - ۴ مفتوح است و در باب ۳ - ۵

مکسور و در باب ۶ مضموم مثل : نَصَرَ نَصْرًا نَصَرُوا - ضَرَبَ ضَرْبًا

ضَرَبُوا - عَلِمَ عَلِمًا عَلِمُوا - شَرَفَ شَرَفًا شَرَفُوا

۲- مضارع : فعلی است که دلالت میکند بر کاری در آینده

مثل یَنْصَرُ : یاری میکند. اول مضارع فعل سه حرفی یکی از چهار

حرف (ا ت ی ن) بحالت مفتوح واقع است و اینها را حروف

مضارع میگویند و در آخرش یکی از علامات مضارع : (ضمه رفع

یا نون عوض رفعی) واقع میشود و عین الفعلش در باب ۱ و ۶ مضموم

و در باب ۲ و ۵ مکسور و در باب ۳ و ۴ مفتوح است مثل : یَنْصُرُ

یَنْصُرَانِ یَنْصُرُونَ - یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ - یَعْلَمُ یَعْلَمَانِ یَعْلَمُونَ -

يَمْنَعُ يَمْنَعَانِ يَمْنَعُونَ - يَحْبِبُ يَحْسِبَانِ يَحْسِبُونَ - يَكْرُمُ يَكْرُمَانِ يَكْرُمُونَ
 ۴ - امر - فعلی است که دلالت دارد بر طلب کاری : أَنْصُرْ
 یاری کن امر حاضر ثلاثی مجرد از شش صیغه مخاطب مضارع
 ساخته میشود:

دستورش این است که حرف مضارع را حذف میکنند و
 بجای آن در باب ۱ و ۶ که عین الفعل مضارع مضموم است - همزه
 مضموم و در باقی با بها - همزه مکسور میگذارند و علامت مخصوص
 آخر مضارع که ضمه رفع و نون عوض رفعی است بجزمی میافند
 مانند: أَنْصُرْ أَنْصِرُوا أَنْصِرِي أَنْصِرَا أَنْصِرْنَ - اضْرِبْ اضْرِبَا
 اضْرِبِي اضْرِبَا اضْرِبْنَ - اَعْلَمْ اَعْلَمُوا اَعْلَمِي اَعْلَمَا اَعْلَمْنَ - اَمْنَعْ اَمْنَعُوا اَمْنَعِي اَمْنَعَا اَمْنَعْنَ - اَحِبْ اَحِبُوا اَحِبِي اَحِبَا اَحِبْنَ - اَشْرَفْ اَشْرَفُوا اَشْرَفِي اَشْرَفَا اَشْرَفْنَ

درس چهاردهم

« ملحقات و مشخصات فعل ماضی »-

- ۱ - نصر - مفرد مذکر غائب است فاعلش گاهی اسم ظاهر است
 چون أَنْصَرَ زَيْدٌ و گاهی ضمیر مستتر است چون زَيْدٌ أَنْصَرَ یعنی زید
 یاری کرد (او) و فاعل ۵ است که مستتر و ناپیداست
- ۲ - الف در مثل نصر اعلامت تشبیه غائب مذکر و ضمیر فاعل است
- ۳ - واو در نصرو اعلامت جمع مذکر و ضمیر فاعل است
- ۴ - تاء ساکنه در نصرت اعلامت مؤنث و فاعلش گاهی ظاهر
 است چون نَصَرْتُ هُنْدٌ و گاهی ضمیر مستتر چون هُنْدٌ نَصَرْتُ که ی
 در آن مستتر است
- ۵ - الف در نصر تا اعلامت تشبیه و ضمیر فاعل است

٦ - اَوْنَ مَفْتُوحَةً - اُعْلَمَ - اُنْمَ - تَ - اَمَّا - اُنْ - تَ - اَوَّ - بِتَرْتِيبِ
علامت جمع . مغایه مؤنث - مفرد مخاطب مذکر - تشبیه مخاطب مذکر
جمع مخاطب مذکر - مفرد مخاطبه مؤنث - تشبیه مخاطبه مؤنث -
جمع مخاطبه مؤنث - متکلم وحده متکلم مع الغیر و ضمیر
فاعل است .

تبصرة - در این علامات و ملحقات جمع افعال ماضی بیست باب
ثلاثی و رباعی از مجرد و مزید فیه متساویند

« ملحقات و مشخصات فعل مضارع »

اول آن در چهار صیغه (ی) : يضرب يضربان يضربون
 يضربن - و در هشت صیغه (ت) تضرب تضربان تضربه مؤنث تضرب
 تضربان تضربون تضربین تضربان تضربن مخاطب و در يك صیغه متکلم
 (همه) اضرب متکلم وحده و در یکی (نون) متکلم مع الغير
 اضرب .

و آخر آن در چهار صیغه ضمه رفعی است یضربُ یضربُ یضربُ یضربُ
در دو صیغه نون ضمیر جمع مؤنث یضربنَ - یضربنَ در هفت صیغه
دیگر - نون عوض رفعی - یضربان یضربان یضربونَ یضربونَ
و ملحقات آن الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل است در یضربان و یضربان
و علامت جمع و ضمیر فاعل در یضربون و یضربون
یا ساکنه (ی) علامت مفرد مخاطب مؤنث و ضمیر فاعل
در یضربن

در دو صیغه مضارع یضرب و تضرب که مفایه مؤنث است
 فاعل گاهی اسم ظاهر است چون یَضْرِبُ زَيْدٌ تَضْرِبُ مَرْيَمُ و
 گاهی ضمیر مستتر چون زید یضرب و مریم تضرب و در سه
 صیغه همیشه ضمیر مستتر است تَضْرِبُ مخاطب مذکر (انت) در آن مندرج
 است أَضْرِبْ مُتَكَلِّمٌ وحده (اَنَا) در آن مندرج است نَضْرِبْ مُتَكَلِّمٌ
 مع الغیر (نَحْنُ) در آن مندرج است

تبصره - این علامات و مشخصات در جمیع مضارعهای بیست
 باب جاری است

تمرین - مضارع افعال زیر را بسازید و آنها را با حرکت
 حروف آن بنویسید ،

- ۱- عَزَمَ ۲- مَكَثَ ۳- تَفَارَضَ ۴- مَرَضَ ۵- اِعْتَزَلَ
- ۶- تَهَدَّكَ ۷- اَسْرَعَ ۸- خَالَطَ ۹- بَلَغَ ۱۰- شَدَّ ۱۱- كَسَرَ
- ۱۲- مَرَضَ ۱۳- اَضْطَرَبَ

تمرین - ۹ وجه شش باب را صرف کنید و مرتب بنویسید:

-(درس پانزدهم)-

طریقه ساختن فعل ثلاثی مزید و رباعی مزید از مجرد آن
 قاعده کلی - ثلاثی مجرد را ملاحظه می کنیم و با باب ثلاثی
 مزید می سنجمیم و هر زیادی و اختلافی که آن باب معین دارد بثلاثی
 مجرد ضمیمه می کنیم تا بصورت ثلاثی مزید در آید

باب افعال - اَكْرَمَ يُكْرَمُ اَكْرَامًا؛

ماضی - اكرم در اصل كَرَم بود ثلاثی مجرد بود خواستیم ثلاثی مزید بنا کنیم از باب افعال همزه قطع مفتوحی بر سرش در آوردیم فاء الفعلش را ساکن عین الفعلش را مفتوح کردیم اَكْرَمَ شد

مضارع يُكْرَمُ در اصل اكرم بود فعل ماضی بود خواستیم مضارع بنا کنیم (ی) حرف مضارع بر سرش در آوردیم یَاكْرَم شد صرفش کردیم در متکلم وحده اَاَكْرَمَ شد اجتماع دو همزه ناسلیس بود همزه دویم را حذف کردیم اَكْرَمَ شد برای تناسب صیغه هاهمزه همه حذف شد يُكْرَمُ گردید

اسم فاعل - مُكْرَمٌ مُكْرَمَانِ مُكْرَمُونَ مُكْرَمَةٌ مُكْرَمَاتٌ
مُكْرَمَاتٌ •

چون بجای حرف مضارع میم مضمومه بگذاریم و ماقبل آخرش را مکسور کنیم و تنوین که علامت اسم است بآن اضافه کنیم اسم فاعل آن باب میشود. این قاعده در جمیع افعال ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید جاری است

اسم مفعول - مُكْرَمٌ مُكْرَمَانِ مُكْرَمُونَ مُكْرَمَةٌ مُكْرَمَاتٌ
مُكْرَمَاتٌ •

چون حرف پیش از آخر اسم فاعل را در هر يك از بابهای ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید مفتوح کنیم اسم مفعول میشود

باب تفعیل

صَرَّفَ در اصل صَرَّفَ ثلاثی مجرد بود خواستیم ثلاثی مزید از باب تفعیل بنا کنیم حرف دویم که عین الفعل است مکرر (مشدد) نمودیم صرف شد - صَرَّفَ صَرَّفَا صَرَّفُوا الخ

مضارع یصرف یصرفان یصرفون الخ

اسم فاعل - مُصَرِّف الخ اسم مفعول - مُصَرَّف الخ
باب مفاعلة : ضارب - در اصل ضَرَبَ بود ثلاثی مجرد بود خواستیم ثلاثی مزید بنا کنیم از باب مفاعله - الف ساکنه که علامت باب مفاعله است بعد از فاء الفعل در آوردیم ضارب شد ضارب - ضارباً ضاربوا الخ

مضارع - یضارب - یضاربان یضاربون الخ
اسم فاعل - مُضَارِب الخ اسم مفعول - مُضَارَب الخ
تمرین - تمام صیغ این ابواب را صرف کنید - و بنویسید -
و معانی آنها را زیرشان بنویسید

درس شانزدهم

باب افتعال : اِکْتَسَبَ در اصل کَسَبَ ثلاثی مجرد بود خواستیم ثلاثی مزید از باب افتعال بسازیم همزه وصل مکسوی در او اش و قاء مفتوحی بعد از فاء الفعلش در آوردیم و فاء الفعل را ساکن کردیم اکتسب شد - اکتسب - اکتسباً - اکتسبوا الخ

مضارع : يَكْتُبُ يَكْتُبَانِ يَكْتُبُونَ الخ

يَكْتُبُ - در اصل اَكْتُبُ بود ماضی بود خواستیم مضارع بسازیم یاء حرف مضارع بر سرش در آوردیم همزه وصلش در درج افتاد و ماقبل آخرش را مکسور کردیم یکتب شد

قاعده - افتادن همزه در مضارع در جمیع بابهای که همزه وصل مکسور در اول ماضی است جاریست

اسم فاعل مَكْتُبٌ اسم مفعول مَكْتُبٌ

باب افعال - انصرف : در اصل صَرَفُ بود ثلاثی مجرد بود خواستیم ثلاثی مزید از باب افعال بسازیم آن که علامت آن بود بر سرش در آوردیم انصرف شد

انصرف . انصرفا . انصرفوا الخ

مضارع يتصرف يتصرفان يتصرفون الخ

اسم فاعل : مُتَصَرِّفٌ .. اسم مفعول : مُتَصَرِّفٌ ..

باب تفعّل - تَصَرَّفَ : در اصل صَرَفُ بود ثلاثی مجرد بود خواستیم ثلاثی مزید بسازیم از باب تفعّل تاء مفتوحه که علامت باب تفعّل بود بر سرش در آوردیم وعین الفعل آنرا مکرر و مشدّد کردیم تصرف شد : تَصَرَّفَ . تَصَرَّفَا . تَصَرَّفُوا ... مضارع يَتَصَرَّفُ . يَتَصَرَّفَانِ . يَتَصَرَّفُونَ ...

اسم فاعل : مُتَصَرِّفٌ ... اسم مفعول : مُتَصَرِّفٌ ...

باب تفاعل - تَبَاعَدَ : در اصل بعد بود ثلاثی مجرد بود خواستیم ثلاثی مزید بسازیم از باب تفاعل تَاء مفتوحه اول و اَل بعد از عین الفعل که علامت باب تفاعل بود بر او اضافه کردیم و عین الفعلش مفتوح شد تَبَاعَدَ شد : تَبَاعَدَ . تَبَاعَدَا . تَبَاعَدُوا ... مضارع یَتَبَاعَدُ یَتَبَاعَدَان یَتَبَاعَدُونَ ...

اسم فاعل : مُتَبَاعِدٌ ... اسم مفعول : مُتَبَاعَدٌ ...

باب افعلال - اَحْمَرَّ : در اصل حَمَر بود ثلاثی مجرد بود خواستیم ثلاثی مزید از باب افعلال بسازیم همزه وصل مکسوری در اولش در آوردیم و فاء الفعلش را و لام الاء عمل آنرا مکرر و مشدد کردیم اَحْمَرَّ شد اَحْمَرَّ اَحْمَرَّا اَحْمَرُوا . اَحْمَرَّتْ اَحْمَرَّتَا اَحْمَرَّرْنَ ... مضارع یَحْمَرُّ یَحْمَرُّان یَحْمَرُّون یَحْمَرُّان یَحْمَرُّان یَحْمَرُّون ... اسم فاعل و مفعولش مَحْمَرُّ که در اصل مَحْمَر و مَحْمَرَر بوده

تمرین - جمیع این افعال بابها را صرف کنید و معنی صیغه‌های مختلف آنرا بنویسید

تبصره - فعل امر حاضر اَحْمَرَّ در صیغه مفرد اَحْمَرَّ . اَحْمَرِّ

اَحْمَرُّ بسه وجه تلفظ میشود

درس هفدهم

باب استفعال - اَسْتَخْرَجَ : در اصل خَرَج بود ثلاثی مجرد بود
خواستیم ثلاثی مزید باب استفعال بسازیم همزه وصل مکسور و سین
ساکنه و تاء مفتوحه است که علامت آن بود بر سرش در آوردیم
وفاء الفعلش را ساکن کردیم استَخْرَجَ شد - استَخْرَجَ استَخْرَجَا
استَخْرَجُوا ... مضارع : يَسْتَخْرِجُ يَسْتَخْرِجَانِ يَسْتَخْرِجُونَ ...
اسم فاعل : مُسْتَخْرِجٌ ... اسم مفعول مُسْتَخْرَجٌ ...

باب افعیال - اَعْشَوْشَبَ در اصل عَشَب بود ثلاثی مجرد بود
خواستیم ثلاثی مزید از باب افعیال بسازیم همزه وصل مکسوری
بر سرش در آوردیم و بین الفعل آنرا مکرر نموده واو ساکنی
میان آنها در آوردیم اَعْشَوْشَبَ شد

اَعْشَوْشَبَ اَعْشَوْشَبَا اَعْشَوْشَبُوا ... مضارع : يَعْشَوْشَبُ يَعْشَوْشَبَانِ
يَعْشَوْشَبُونَ ... اسم فاعل : مُعْشَوْشَبٌ ... اسم مفعول :
مُعْشَوْشَبٌ ...

باب رباعی مجرد - دَحْرَجَ : در اصل دَحْرَجَة بود مصدر بود
خواستیم فعل ماضی مجرد بسازیم تاء مصدر را از آخرش انداختیم
دَحْرَجَ شد - دَحْرَجَ دَحْرَجَا دَحْرَجُوا ... مضارع : يَدْحَرِجُ يَدْحَرِجَانِ
يَدْحَرِجُونَ ... اسم فاعل : مُدْحَرِجٌ ... اسم مفعول مُدْحَرَجٌ ...

فصل - در بابهای رباعی مزید

باب تَفَعَّلَ - تَدَخَّرَجَ : در اصل دَخَّرَجَ بود رباعی مجرد بود

خواستیم رباعی مزید از باب تَفَعَّلَ بسازیم قاء مفتوحه که علامت باب

تفعّل بود بر سرش در آوردیم قَدْ دَخَّرَجَ شد - تَدَخَّرَجَ تَدَخَّرَجَا

مضارع : تَدَخَّرَجُ يَتَدَخَّرَجَانِ يَتَدَخَّرَجُونَ ... اسم فاعل متَدَخَّرَجٌ

اسم مفعول متَدَخَّرَجٌ ...

باب افعلال - اَحْرَنْجَمَ : در اصل حَرَجَمَ بود رباعی مجرد بود

خواستیم رباعی مزید از باب افعلال بسازیم همزه وصل مکسوری

بر سرش در آوردیم و فاء الفعل آنرا ساکن کردیم و نون ساکنه

بعد از عین الفعلش زیاد کردیم اَحْرَنْجَمَ شد - اَحْرَنْجَمَ اَحْرَنْجَمَا

اَحْرَنْجَمُوا ... مضارع يَحْرَنْجَمُ يَحْرَنْجَمَانِ يَحْرَنْجَمُونَ ... اسم فاعل

مَحْرَنْجَمٌ ... اسم مفعول مَحْرَنْجَمٌ

باب افعلال - اقشعَرَّ : در اصل قَشَعَرَّ بود رباعی مجرد بود خواستیم

رباعی مزید از باب افعلال بسازیم همزه وصل مکسوری بر سرش

در آوردیم و فتحه فاء الفعلش را بعین الفعل دادیم و لام الفعل دوم

ت: ا م ک ر ر و مشدد نمودیم اقشعَرَّ شد - اقشعَرَّ اقشعَرَّا اقشعَرُّوا ...

مضارع يَقْشَعِرُّ يَقْشَعِرَانِ يَقْشَعِرُونَ ... اسم فاعل مَقْشَعَرٌ ... اسم
مفعول مَقْشَعَرٌ ...

تبصره- اَعْشَوْشِبِ الارْضِ زَمِينَ بِرِ كِبَاهِ شَدَّ ذَحْرَجِ الْحَجَرِ
سنگ را غلطانید اَحْرَ نَجَمِ الْبَعِيرِ نَرَه شتر بر ماده خود پدید اَقْشَعَرِ
الْجِلْدِ پوست بدن دانه دانه شد

تمرین - همه نه وجه این افعال را صرف کنید و بنویسید و معنی
هر صیغه را زیر آن ضبط کنید

تمرین - معین کنید افعالیکه در عبارت زیر واقعست چیست
و اسمهای سه حرفی و چهار حرفیش را بتوسط خطیکه زیر آنها
میکشید تعیین کنید

أَخَذَ صَاحِبِي مَكْتُوبِي وَ رَأَيْنَا نَافِئِينَ نَبِئَنَا هُمَا فَوَجَدْنَا مُتَعَارِكِينَ
و شَرَعَا يَهْرَبَانِ وَ يَتَدَافِعَانِ وَلَدَ فَرَسٍ اجْتَدَبَا كُفَّهُ وَ صَاحِبَتُهُ أَخْبَرَتْ
صَاحِبَاتَهَا فَانْدَفَعْنَ يَضْرِبْنَ الدَّافِعِينَ فَكَسَرْنَ عُنُقَهُمَا وَ اعْلَمَنَّ رَجُلًا عَضَدَهُ
مُعَقَّدَ بَصُرَدِهِ وَ اَبْلَهُ مُنْطَلِقًا وَ قَفَلَ بِرَجُلِهِ يَتَكَلَّمُ وَ يَتَنَظَّاهِرُ بِزُبُرْجِهِ
فَانَلَا اَذْهَبْنَ فَلَا اَعَاوُنَ نَاصِرَاتِ الشَّيْطَانِ فَالْتَمَسْنَ مَتَكْنَاتٍ وَ اسْتَخْرَجْنَ
سَفَطًا وَ قَسَمْنَ خُبْرَهُ وَ تَعَلَّقْنَ بِالرَّجْلِ وَ اخْتَلَسْنَ فَلْسَهُ وَ هَرَبْنَ
مُبَاعِدَاتٍ يَصْرَخْنَ اَهْرَبِي اَهْرَبِي (۱)

(۱) گرفت رفیق من نوشته مرا و دو تن خواب دیدیم بیدارشان
کردیم و تو میدیدی که ما در حال جنگیم آندو نفر شروع بفرار کردن
نمودند و کمره اسبی که شانه آنها کشیده هل دادند زنیکه صاحب کمره
بقیه پاورقی در صفحه به-

درس هیجدهم

قاعده - هر گاه ماضی چهار حرفی باشد حرف مضارع مضمومست
 مثل اکرم یکریم : دخرج یدخرج و در غیر آن مفتوح است مثل ینصر
 و ینکسب و یتدخرج
 قاعده - چون ماضی تا ع زائده دارد مثل تصرف و تدخرج حرف ماقبل
 آخر در مضارع مفتوح است و در سائر بابهای ثلاثی مزید و رباعی
 مجرد و مزید مکسور است

قاعده - چون حروف جزم (لام امر غائب ، ۱ لاه نهی
 ۲ لم و لما ۳ حروف شرط ۴) بر فعل مضارع داخل شود ضمه رفع
 در چهار صیغه مفرد و متکلم ساقط گردد چون لم یضرب ، لم تضرب ،
 لم اضرب ، لم یضرب و نون عوض رفع در تشبیه و جمعهای مذکر
 و مفرد مخاطبه مؤنث ساقط شود چون لم یضربا ، لم تضربا ، لم
 یضربوا ، لم تضربوا ، لم تضربیا ، و این پنج صیغه را افعال
 خسته مینامند

بقیه از صفحه قبل

اسب بود برقیانش خبر داد آمدند آن دو نفر را زدند و گردنشان
 را شکستند و بمردیکه بازویش بچغش بسته بود و شترش رها بود و قتل
 بیایش بود خبر دادند آن مرد سخن میگفت و زینت خود را نمایش میداد و
 سگفت بروید من یاری نمیکم یا وراث شیطانرا التماس کردند درحالیکه
 داده بودند و سبدچه ای بیرون آوردند و نانش را قسمت کردند و بآن
 در آویختند بولش را دزدیدند و گریختند و فریاد میزدند بگریز بگریز

و چون حروف نصب (اَنْ ، هَ لَنْ ، كَيْ ، اِذَنْ ۸) (۱) بر سر فعل مضارع در آید ضمه چهار صیغه مفرد و متکلم بدل بفتحه گردد چون لَنْ یضرب ، لَنْ تضرب ، لَنْ اضرب ، لَنْ تضرب و نون عوض رفعی در آن پنج صیغه دیگر بیفتد چون لَنْ یضربا ، لَنْ تضربا ، لَنْ یضربوا ، لَنْ تضربوا ، لَنْ تضربوا ، لَنْ تضربوا

تجره - امر غائب و نهی و جحد که مکرر خواندید تحت قاعده حروف جازمه است - تفصیل جزم و نصب مضارع در نحو بیان میشود

تمرین - از بابهای ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید مثالهای جزم و نصب را بنویسید

درس نوزدهم

فعل دو قسم داریم لازم و متعدی - لازم فاعل تنها دارد - متعدی فاعل و مفعول هر دو را دارد

هر فعلی فاعل دارد و چون بگوئیم جَلَسَ (نشست) یا ضَرَبَ (زد) لازمست شخص نشیننده و زنده ذکر شود و گفته شود جلس

(۱) باید ۲ - نباید ۳ - نشده ۴ - معنی حروف شرط

اگر است و تفصیل آن در نحو بیاید

۵ - اینکه ۴ - هرگز ۷ - برای اینکه ۸ - اینکه ، اکنون

الواقف - یا - ضَرَبَ زَيْدٌ و لی اگر محتاج بمفعول نیست مانند جلس
 آنرا لازم گویند و اگر مفعول هم دارد مانند ضرب که لابد زدن
 بر کسی واقع شده آنرا مُتَعَدًی گویند یعنی از فاعل بمفعول تجاوز
 میکند . فعل متعدی بدون ذکر مفعول نا تمامست چنانچه گوئی کسر
 الخادم شکست خادم که تمام نیست تا بگوئی الابریق اولهنک را
 و گاهی فاعل فعل متعدی ساقط میشود و تعلق فعل بمفعول قصد
 میشود و این فعل را مجهول نامند پس فعل متعدی دو قسم است معلوم،
 مجهول - معلوم آنستکه فاعل آن ذکر شود و مجهول آنست که
 فاعلش ساقط شود و مفعول نائب آن گردد

صیغه های فعل معلوم را شناختی اما صیغه و سازمان فعل مجهول
 از این قرار است

فعل مجهول را از معلوم میسازیم باین طریق . که در ماضی
 حرف پیش از آخر را کسره میدهیم و هر حرف متحرکی پیش
 از آن واقع شده ضمه میدهیم پس در جمیع بابهای ثلاثی مجرد بر
 وزن فَعَلَ میشود چون نصرَ . ضربَ . عَلِمَ . . . و در بابهای ثلاثی مزید
 و رباعی مجرد و مزید گفته میشود اُکْرِمَ . صَرَفَ . دَحْرَجَ .
 تدحرج . . .

و در مضارع حرف پیش از آخر را مفتوح و حرف مضارع را
 مضموم میکنیم . در ثلاثی مجرد بر وزن یَفْعَلُ میشود چون یُنَصِّرُ ،
 یُضَرِّبُ و در ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید گفته میشود یُکْرِمُ یُصَرِّفُ

بدخرج . بدخرج

تبصره - امر غایب و نهی و جحد و استفهام هم بتبع مضارع معلوم و مجهول دارند

تمرین - مجهول ماضی و مضارع ۲۰ باب را بنویسید با ترجمه فارسی آن

تمرین - فعلهای لازم و متعدی زیر را تشخیص دهید و برای متعدی مجهول بسازید

جَلَسَ . وَقَفَ . دَخَلَ . سَمِعَ . حَبَسَ . قَرَأَ . فَعَلَ . أَصْلَحَ . يُسَافِرُ
يَتَقَدَّمُ . نَسِيَ . تَذَكَّرَ . دَرَسَ . يَكْتَسِبُونَ . يَنْتَفَعَانِ . دَحْرَجَ . تَعَلَّمَ

تمرین فعلهای معلوم و مجهول جمله‌های زیر را تعیین کنید

الْقَبِيحُ لَا يَذْكُرُ ۱ وَالْجَمِيلُ لَا يُنْكِرُ ۲ وَالرَّسُولُ لَا يَقْتُلُ
۳ وَالْخَلْقُ لَا تَعَامَلُ إِلَّا بِالْإِحْسَانِ ۴ بِقَدْرِ الْكَدِّ تَكْتَسِبُ الْمَعَالِي وَ مَنْ
طَلَبَ الْعُلَى سَهَرَ اللَّيَالِي ۵ مَنْ غَالَبَ الْحَقَّ غُلِبَ ۶ وَ مَنْ اسْتَهَانَ بِالَّذِينَ
سُلِبَ ۷ مَنْ لَوْمْ طَبَعَهُ لَا يَرْفَعُ لَهُ قَدْرٌ وَلَا يَشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ وَلَا يُؤْمَنُ

بقیه پاورقی در صفحه بعد

- ۱ - زشت ذکر نمیشود ۲ - و زیبا فراموش نمیکردد ۳ - پیغامبر
کشته نمیشود ۴ - با مردم معامله نمیشود مگر بنیکی
- ۵ - بانه‌آزده کوشش کسب میشود مطابق بزرگ کسیکه بخواهد
درجه بلند را بیداری مینماید شبها
- ۶ - کسیکه با - ق نبرد کند شکست می‌خورد ۷ - کسیکه خوارشمارد

عَلَى خِيَانَةٍ فَهُوَ يَعْمُرُ دُنْيَاهُ بَخْرَابٍ آخِرَتِهِ

درس بیستم

اسم بر چند قسم است

- ۱ ضمیر و آن اسمی است که اشاره بغایب (او ، ایشان)
بمخاطب (تو ، شما) یا بخود (من ، ما) دارد ضمیر متصل است چنانچه
در ملحقات فعل ماضی و مضارع خواندید ، تشبیه و جمع مذکر
جمع مؤنث ت ، تَما ، تِ ، تَن ، تِثْنا که خودشان جدا استعمال میشوند
و منفصل چون (هُوَ هُمَا هُمْ هِيَ هُمَا هُنَّ) برای غائب .
(اَنْتَ اَنْتَما اَنْتِ اَنْتِما اَنْتَنَّ) مخاطب (اَنَا اَنْحَن) متکلم و ضمیر
مستتر که تلفظ بآن نمیشود و از خود فعل فهمیده میشود چون ضمیر
غائب فاعل یَنْصُر در زید یَنْصُر (هو) و در هُنْدَ نَصَرَتْ (هی) و ضمیر
مخاطب در تَسْأَلْ مفرد مخاطب مذکر مضارع و اَسْأَلْ امر حاضر (انت)
ضمیر متکلم در اَضْرِب (انا) نَضْرِب (نحن)
۲- اسم جامد - اسم جامد کدامست ؟ اسم جامد آنست که از لفظ
فعل جدا نشده و با او هم ریشه نیست چون رَجُل (مرد) - درهم
(پول نقره)

بقیه پاورقی از صفحه قبل

دین را نابود میشود ۸. کمی که پست شده عايش بالا نمیروند درش و شريك
نمیشود در اسات و این نمیشود از خیانت او است که آباد میکند دنیايش
بو پراست کردن آخرتش

۳ - اسم مشتق اسم مشتق کدامست ؟ اسم مشتق آنست که از لفظ فعل ساخته میشود و با آن هم ریشه است چون ناظر - بیننده - که از نظر ساخته شده و مریض (بیمار) که از مرض ساخته شده تبصر - اسم مشتق ۸ قسم است اسم فاعل ، اسم مفعول ، اسم زمان و مکان اسم آلت ، افعَل التفضیل ، صفة مشبهة ، صیغه های مبانه اسم فاعل دلالت بر کننده کار دارد - اسم فاعل ثلاثی مجرد بروزن فاعل است چون ضارب از ضرب ، عالم از علم و از غیر ثلاثی بر وزن مضارع است که بجای حرف مضارعش میم مضمومی است و پیش از حرف آخرش مکسور است چون مُکرم از یکرم و متقدم از یتقدم و مُستغفر از یتغفر ...

اسم مفعول دلالت میکنند بر کسیکه کار بر او واقع شده از فعل ثلاثی بر وزن مفعول میآید چون مَضْرُوب از ضرب و مکسور از کسر و از غیر ثلاثی بر وزن ، مضارع مجهولی میآید که بجای حرف مضارعش میم مضموم باشد چون مُکرم ، از یکرم و مستخرج از یتخرج .

تمرین - اسم فاعل و مفعول عبارتهای زیر را تشخیص دهید
الموت سبیل محتوم علی کلّ الناس ۱ طوبی لمن ینجد المظلوم
و یجیب السائل و المحروم ۲ العلم رفیق لازم ۳ افعَل ما یسرک

۱ مرگ راهی است حتی بر همه مردم ۲ خوشا به حال کسیکه بداد متمکش رسد و اجابت کند سائلی و محرومی را ۳ دانش یار همراهی است

عاجله و يَفْعَمُكْ آجله ۵ شکرُ المنعم واجب ه الحيوانات المفترسة
تأوى الى البرارى و الغابات الكثيفة و لها مخالب و أسنان مُحددة
تُمزقُ بها فريستها. و تتغذى بلحوم الحيوانات من ناطقه و غير ناطقه
٦ النسر من الطيور الجارحة. قصير الرقبة معقوف المنقار. ساقاه
محبوبتان بریش ينتهي الى الاظافر و هو قادر على احتمال الجوع
أسبوعاً كاملاً ٧ ١)

تمرین - اسم فاعل و مفعول افعال زیر را بیان کنید

ضرب، قتل، جلس، قدم، اخضر ٨ تعدد، خالف، سأل،

سلم، علم، قتر، ٩ قدر، حدد، امن، وعد، بسر ١٠

١) ٤ یکن کاری که یاد کند تو را در دنیا و سود بدهد بتو در

آینده (آخرت)

ه شکر نعمت بخش واجبست ٦ دامهای درنده ماوی میکنند در

بایانها و جنگلهای پر درخت و جنگالها دندانهای تیزی دارند که

پاره میکنند با آفت شکار خود را و غذا میخورند از گوشتهای حیوانات

ناطق (سخنگو) و غیر ناطق ٧ کرکس از پرنده های شکار است . کوتاه

گردن بر گشته نوک است دو ساقش پوشیده است از پرها تا به میریزد

روی جنگالها ٨ این کرکس تواناست بر تحمل گرسنگی بگفته کامل

٨ سبز شد ٩ سست شد ١٠ قمار باخت

درس بیست و یکم

اسم مکان و زمان - اسم مکان صیغه ایست که دلالت میکند بر جای فعل مانند مطبخ (آشپزخانه) که دلالت میکند بر جائیکه در آن پخت میشود

اسم زمان صیغه ایست که دلالت میکند بر وقت فعل چون مغرب که دلالت دارد بر وقت غروب

طریقه ساختن اسم زمان و مکان : اسم زمان و مکان از هر فعل ثلاثی مجردیکه لام الفعلش حرف عله است (و. ی. ا.) و از باب ۱ و ۳ و ۴ و ۶ ثلاثی مجرد که عین الفعل مضارع مضموم یا مفتوح است و فاء الفعل آن حرف عله نیست بر وزن مَفْعَلٍ مفتوح العین است چون مجمع و مشرب و مغزی و مرمی و از باب ۲ و ۵ ثلاثی مجرد که عین الفعل مضارع مکسور است و از هر فعلیکه فاء الفعلش حرف عله است بر وزن مفعِل بکسر عین است چون مجلس و موعد

و اسم زمان و مکان ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید بر همان وزن اسم مفعول آنست چون مُنْصَرَفٌ ، مُجْتَمِعٌ ، مُسْتَقَرٌّ

تمرین - اسم زمان و مکان را از بیست باب با ترجمه

فارسیش بنویسید

تمرین - اسم زمان و فعلهاییکه در عبارت زیر میان پرانتز

است معین کنید

كَانَ عِنْدَ رُومَى خُرُوفٌ (فَرَبَطَهُ) إِلَى أُسْطُوَانَةٍ وَوَضَعَ الْعَلْفَ
بَيْنَ يَدَيْهِ لِيَسْمَنَهُ وَكَانَ هُنَاكَ اِثْنَانِ لَهَا جَعَشٌ (يَلْتَقِطُ) مِنَ الْعَلْفِ مَا
(يَتَنَاثَرُ) فَقَالَ يَا أُمَّاهُ مَا أَطْيَبَ هَذَا الْعَلْفَ لَوْ دَامَ فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ يَا بُنَى
لَا تَقْرَبْهُ فَإِنَّ وِرائِهِ الطَّامَةَ الْكُبْرَى فَلَمَّا ارَادَ الرُّومَى أَنْ (يَذْبَحَ)
الْخُرُوفَ وَوَضَعَ السَّكِينَ عَلَى حَلْقِهِ جَعَلَ (يَضْطَرِبُ وَ يَنْفَخُ) (فَهَرَبَ)
الْجَعَشُ وَ (اتَى) إِلَى أُمِّهِ وَ اخْرَجَ لَهَا أَسْنَانَهُ فَقَالَ وَ يَحْكُ يَا أُمَّاهُ
(انْظُرِي) هَلْ بَقِيَ فِي خِلَالِ أَسْنَانِي شَيْئٌ مِنْ ذَلِكَ الْعَلْفِ (فَاقْلَعِيهِ)
فَمَا أَحْسَنَ الْقِنَاعَةَ مَعَ السَّلَامَةِ ١)

درس بیست و دوم

افعل التفضیل و اسم آت

افعل التفضیل صیغه ایست که مقصود از آن بیان بیشترى فعل
است در فاعلى از فاعل دیگر چنانچه گوئى أَحْمَدُ أَعْلَمُ مِنْ مُحَمَّدٍ
(احمد داناتر است از محمود)

١) بود در نزد يك رومى کوسپندى که بسته بودش بستونى و
میکذاشت علف پیش او تا فربهش کند و بود آنجا ماده خریکه، کره اى
داشت و بر میچید از آن علفها هرچه پراکنده میشد پس گفت اى مادر
چه پاکیزه است این علف اگر همیشه بود مادرش گفت اى فرزند نزدیک
آن مرو که دنبالش گرفتارى بزرگى است . چون خواست رومى بکشد
کوسپند را و گذاشت کارد را بر گاویش کوسپند شروع کرد دست و
پا زدن و خرخر کردن کره خر گریخت و آمد پیش مادرش و بیرون
آورد دندانهایش را گفت وای اى مادر بین آيا بجا مانده میان دندانهای
من چیزی از این علفها بچون بیاور چقدر خوبست قناعت با سلامتی

اسم تفضیل از فعل ثلاثی مجرد معلوم بر وزن أَفْعَلَ ساخته میشود چون اکبر و اعلم و این طور صرف میشود

مذکر : اکبر ، اکبران ، اکبرون هؤث ، کبری گبریان
کیریات - تفصیل آن در نحو ذکر میشود

اسم آلت صیغه ایست که دلالت بر ابزار فعل میکنند و بر سه وزن آمده مفعَل چون مبرد مفعلة چون مکنسة مفعال چون مفتاح

اسم آلت که بآلت دال است مفعَل و مفعلة و مفعال است
تمرین - از هر باب ثلاثی مجرد يك صیغه افعال التفضیل باصرف آن بنویسید و بفارسی ترجمه کنید

اسمهای آلت عبارات زیر را تشخیص دهید و ترجمه کنید
مضباح اللیل ۱ میزان الحطَب ۲ مغزل المرأة ۳ مبرد الحديد
مطرقة الحداد ۱)

تمرین - فعلیکه افعال التفضیل عبارتهای زیر از آن مشتق شده معلوم کنید

العلم اکرم زاد تتزوذه ۱ الحمار اصبر من الحصان علی التعب
۲ الصینی اشد الناس احتمالا للجوع ۳ اهل البادية اعظم من اهل المدن
صبراً علی الظماء ۴ مریم اطهر النساء اخی امیل الیک ۵ هو اعجز
من ان ینالنی بضر ۶ یوسف احسن اخوته ۷ کان ابراهیم اوفر اهل
زمانه ایمانا بالله ۸ سُکَّانُ الْمَدْنِ اُولِعَ مِنْ سُکَّانِ الْقَرْیِ بِالْتِّجَارَةِ وَاَعْرِفْ
مِنْهُمْ بِطَرُقِ الْمُکَاسِبِ

درس بیست و سوم

صفة مشبهة وصیغه های مبالغه
 صفة مشبهة صیغه ایست که از فعل لازم میسازند و هفت وزن
 معروف دارد که شاعر گفته
 دی از صفت مشبهه رفت سخن

کرد از همدش ستوال شخصی از من
 گفتم خشن و صعب و ذلول است و شجاع
 و انگاه جبانست است و شریفست و حسن

و صیغه های مبالغه بمعنی اسم فاعل است و دلالت بر کثرت
 فعل فاعل دارد و وزنهای معروف آن پنج است
 فعّال و فعّالة و فعیل و مفعّال و مفعیل است چون جبار و علامة
 و صدیق و مفضل و مسکین

تبصره صفة مشبهة فعل ثلاثی که دلالت بر رنگ یا عیب یا
 زینت داشتن میکند بر وزن أفعل ساخته میشود چون اسمر (سیاه
 رنگ) احول (لوچ) ادعج (خوش چشم) و اگر دلالت بر معنای
 دیگر میکند وزنهای نامضبوط دیگری دارد که باید از عرب شنید
 چون طاهر ، قطاشان ، جنب ، اکول

تمرین - زیر صفتهای مشبهه يك خط بکشید و زیر اسم
 فاعل دو خط

قال بعضُ الحكماء المؤمنُ ، شریف ، ظریف ، لطیف ، غضبُ الطرف
 ۱ سخنی الکف ۲ لایرد سائلا ۳ متواصل الاحزان ۴ مترادف الاحسان

ه متأسف علی مافاتہ من تضييع اوقاته ۶ کانه ناظر الی ربّه ۷ مُراقِبٌ
لما خُلِقَ له ۸ کَثِيرُ الْمَعُونَةِ ۹ قَلِيلُ الْمَوْنَةِ (۱)

درس بیست و چهارم

مصدر اصل مشتقاتست و دلالت بر کاری یا حالی میکند چون

أَخَذَ (گرفتن) سَرُورَ (شادبودن)

مصدر بر دو قسم است میمی و غیر میمی - علامت مصدر میمی

یک میم زائده است که در اول آنست و صیغه ثلاثی مجرد آن بر

وزن مَفْعَل است چون مَا کَلَّ (خوردن) مشرب (آشامیدن)

و اگر حرف فاء الفعل عله باشد بر وزن مَفْعَل مکسور العین است

چون مورد و موعِد و صیغه غیر ثلاثی مجردش بر وزن اسم مفعول

بابست چون مُتَحَدِّرٌ از انحدَرٍ و مُضْطَبِّرٌ از اضطبر

مصدر غیر میمی ۱۴ باب غیر ثلاثی مجرد مضبوط است چنانچه

گذشت باین تفصیل

(۱) پاره حُصَاء گفته اند مؤمن با شرافت ، با ظرافت ، لطیف

چشم بزرگ است ۲ دست باز ۳ رد سائل نمیکند ۴ پی در پی اندوه دارد ۵

پشت هم نیکی میکند ۶ اسفناک است بر آنچه از دستش رفته از اوقاتیکه

ضایع کرده ۷ گویا ناظر است بر ورود کارش و مراقب وظیفه ایست ۸

برای آن آفریده شده ، بر کار و حکم خرج است

افْعَلْ اَفْعَالاً : اَكْرَمَ اَكْرَاماً	اَفْعَلْ اَفْعَالاً : اَكْرَمَ اَكْرَاماً
اِسْتَفْعَلَ اِسْتَفْعَالاً : اِسْتَرْحَمَ اِسْتَرْحَاماً	فَعْلٌ - تَفْعِيلاً وَ تَفْعِلاً : قَدَمَ تَقْدِيماً وَ تَقَدُّمَةً
اَفْعَوْعَلَ اَفْعِيْعَالاً : اَحْدَوْدَبَ اَحْدِيْدَاباً	فَاعِلٌ - مُفَاعَلَةٌ : ضَارَبَ مَضَارِبَةً
فَعْلَلْ فَعْلَلَةً : دَحْرَجَ دَحْرَجَةً	اِفْتَعَلَ اِفْتِعَالاً : اِجْتَمَعَ اِجْتِمَاعاً
تَفَعَّلَ تَفَعَّلًا : تَدَحْرَجَ تَدَحْرَجاً	اِنْفَعَلَ اِنْفِعَالاً : اِنْكَسَرَ اِنْكِسَاراً
اَفْعَلَّلَ اَفْعَلَّلًا : اَقْنَسَسَ اَقْنَسَاساً	تَفَعَّلَ تَفَعَّلًا : تَكَسَّرَ تَكْسَرًا
اَفْعَلَّلَ اَفْعَلَّلًا : اِقْشَعَرَ اِقْشَعَاراً	تَفَاعَلَ - تَفَاعَلًا : تَبَاعَدَ تَبَاعُداً

مصدر ثلاثی مجرد چهار وزن قانونی مضبوط دارد

۱ - فَعْلٌ چون ضرب- برای وزن فَعْلٌ متعدی چون ضرب ضرباً.
نصر نصرأ. منع منعاً

۲ - فَعْلٌ مفتوح العین چون فَرَحَ برای وزن فَعْلٌ لازم
مکسور العین چون فَرَحَ فرحاً - وَ غَضِبَ غَضَباً

۳ و ۴ فَعْوَلَةٌ وَ فَعَالَةٌ برای فَعْلٌ باب ۶ مثل سهل سهولة و جزل
جزالة و اوزان بسیار غیر مضبوط هم دارد که باید از زبان عرب و
کتابهای لغت بدست آورد چون ۱ شَغَلَ ۲ فسَقَ ۳ رَحِمَ ۴ نَشَدَ
۵ كُدِرَ ۶ ذَهَبَ ۷ صَرَفَ ۸ سُئِلَ ۹ رَوِيَ ۱۰ بَغِيَ ۱۱ دَعَا
۱۲ صُهِبَ ۱۳ وَجِفَ ۱۴ خُمِدَ ۱۵ قَبُولَ ۱۶ عَافِيَ ۱۷ كَرَاهِيَ و
غیر آن ۱)

(۱) ۴ جشن گم شده ۵ تیره بود ۶ رفتن ۷ خرج کردن ۸
برسیدن ۹ دانستن ۱۰ هستن ۱۱ خواندن ۱۲ ۱۳ شتابیدن ۱۴ خموشیدن
۱۵ پلید رفتن ۱۶ خوش بودن ۱۷ بد داشتن

تمرین - مصدر میمی و غیر میمی فعلهای زیر را بساز و ترجمه

فارسی آنرا بنویس

قدم ۱ نام ۲ اقبل ۳ استعدّ نازع ۵ شدّ ۶ صلی ۷ اصطبر
۸ رجع ۹ شتم ۱۰ ثابر ۱۱ استفرغ ۱۲ امطر ۱۳ شمرّ ۱۴ (۱)

درس بیست و پنجم

مشتقات اسم

صرف فعل را دانستیم اکنون باید صرف اسم و مشتقات

آنرا بدانیم .

از اسم پنج وجه مشتق میشود یعنی به پنج صورت مختلف در

میآید که هر کدام مقصود خاصی را میفهماند

مؤنث ، تشبیه ، جمع ، مُصغَر ، منسوب

یکی از سه علامت که در آخر اسم گذاشته شد مؤنث شناخته

میشود ۱ - تاء متحرّ که چون ضاربة طلحة ۲ - الف مقصورة (ساکنه)

چون سلمی ۱ حَبلی ۲ . کبری ۳ - الف ممدّوة (الف ساکنیکه

بعد از آن همزه است) چون بیضاء . صحراء

قاعده — هر لفظی نام حیوان یا انسان ماده باشد مؤنث شناخته

میشود چه دارای علامت تاء تأنیث باشد چون فاطمة . عذری . حمیرا .

(۲) ۱ - آمد ۲ خوابید ۳ رو آورد ۴ آماده شده کشمکش کرد ۶

سختی گرفت ۷ نماز کرد ۸ شکیبائی کرد ۹ برگشت ۱۰ بویید ۱۱

ابستادگی کرد ۱۲ فریاد زد ۱۳ بارید ۱۴ دامن بکمر زد

چه نیا شد چون مریم . زینب . هند و هر دو قسم را مؤنث حقیقی خوانند چنانچه لفظ مؤنثیکه معنای آن ماده نیست مؤنث مجازی خوانند چون صحراء . تَفَاحَة . حُمی . سماء

تبصره - مؤنثیکه علامت تانیث دارد مؤنث لفظی است چون فاطمه . سلمی . عذراء . و مؤنثیکه علامت تانیث ندارد معنوی است چون . مریم . شمس

قاعده - صفة مذکر چون اسم فاعل و مفعول و صیغه مشبیه بیوستن تاء مؤنث میشود چنانچه در تانیث صادق و کاذب و حسن میگوئی صادقة و کاذبة و حسنة مکر در سه مورد

۱ - صفة مشبیه بر وزن فعلان چون عطشان و سکران که مؤنث آن بر وزن فعلى است چون عطشى و سكرى

۲ - صفة مشبیه بر وزن اَفْعَلْ بادلال بر رنگ ، عیب، زینت چون ابيض ، اهور ، اهيف ه که مؤنث آن بر وزن فعلاء باشد چون بیضاء ، عوراء ، هیفاء

۳ - افعَل التفضیل که موشش بر وزن فعلى است چون افضل فضلى و اصغر صغرى

تمرین - مؤنث حقیقی و مجازی را تشخیص بده
الفأس تقطع ۱ الریح تصفر ۲ أقفرت الدار ۳ رَضَتْ رَجُلٌ
أخيك بصدمة ۴ اکتفهم البلوی و ترکتهم خادمته ۵ الحمامة تهدر ۶

۱ نام زنی ۲ آبستن ۳ بزرگتر ۴ بکچشم ۵ کمر باریک

الْكَلْبَةُ تُعَوَّى ٧ الدَّجَاجَةُ تَبْيَضُ ٨ رَحَى الطَّاحُونِ تَسْحَقُ الْقُمَحَ ٩
صحراء افريقية واسعة جداً يَضِلُّ فيها المسافرون ١٠ الاَصْبَعُ الصَّغِيرَةُ
فى طرف اليد تُسَمَّى الْخَنَصِرُ ١١ وَرَدَّتْ الْبَشْرَى بانهمال الغيث بعد
الْقَيْظِ ١)

تمرین - صفتهائیکه در عبارات زیر است معلوم کنید . مذکر
آنها را مؤنث بنویسید و مؤنث آنها را مذکر با ترجمه فارسی آن
البطاطا نبات دَرَنی اخضر ١ وهو كُرَوِّ الشَّكْلِ تقريباً
مَكُونٌ من طبقات ثخينة لَحْمِيَّة مغطاة بقشرة رقيقة سَمَرَاء يُوَكَّل
مسلوقاً و مطبوخاً ٢ كانوا فى الزَّمان القديم يَسْتَجْلِبُونَهُ من البلاد
الاجنبية و اليومَ نراه مزروعاً فى كُلِّ البلاد الشرقية ٣ الزَّنجى اسودَّ
البشرة مستوى الجبهة ٤ بارزاً الفكَّين ٥ غليظاً الشفتين واسع الفم ٦
انفاس الانف اسود الشعر ٧ وهذا النوع من الانسان اقل مدنية من

١ (١) نیرقطع میکند ٢ باد ذرد میکند ٣ خالی شد خانه ٤ کوفته
شد پای برادرت بر خوردی ٥ دوره شن کرد گرفتاری و وا گذاشتن
خدمتکار خود ٦ ماده کبوتر بقیق میکند ٧ ماده سگ عوم میکند ٨ مرغ
نخم میکند ارد سگ آسیا خورد میکند گندم را ٩ بیابان آسیا بسیار وسیع
است . گم میشوند در آن مسافری ١١ انگشت کوچک طرف دست نامیده
میشود خنصر ١٣ رسید مزده بآمدن باران پس از تابستان

النَّوعَيْنِ الْاَبْيَضِ وَالْاَصْفَرِ (۲)

درس بیست و ششم

مفرد ، ثنیه ، جمع

مفرد دلالت میکند بر يك تن بایك چیز چون رَجُلٌ (یکمرد ،
کُتَابٌ (يك نامه) ثنیه دلالت میکند بر دو تن یادو چیز چون رَجُلَانِ
(دو مرد) کتابان (دو نامه) و جمع دلالت میکند بر سه و بیشتر از
آن چون رَجَالٌ (مرد ها) کُتُبٌ (نامه ها)

چون خواهند اسمی را ثنیه کنند الف و نون یا یاء و نون
بآخرش میچسبانند چون قام الرجلان (ایستادند دو مرد) رأیت-
الفرقدين (دیدم دو ستاره فرقدين را) اسْتَفَدْتُ مِنَ الْعَالَمَيْنِ (استفاده

۲ (۱) سیب زمینی گیاهی است خاکی و سبز ۲ شکلیش کرویست تقریباً
بوجود آمده از طبقه های کلفت گوشتین که پوشیده است با پوست نازک سیاهی
خورده میشود کباب و پخته ۳ در زمان پيش جلب میکردند آنرا از بلاد خارجه
و امروز می بینیم کشته میشود در همه بلاد خارری ۴ زنجی سیاه پوست صاف
پیشانیست ۵ پیدا ارواره است ۶ کلفت لب و گشاده دهن است ۷ پهن بینی
و سیاه مو است ۸ این نوع آدم کم تمدن تر است از دو نوع سفید پوست
و در رد پوست

کردم از دو تن دانا) و در صورتیکه در آخر اسم سه حرفی الف مقصوره باشد قلب بواو یا یاء میشود که اصل آن بوده چون عَصَوَان در تنثیه عَصِی و فَتِیَان در تنثیه فَتِی و در صورتیکه الف مقصوره آخر اسم چهار حرفی و بیشتر باشد قلب بخصوص یاء میشود چون مَاهِیَان و مَعْنِیَان در تنثیه مَلْهَی و معنی و اگر آخر اسم الف مدوده (همزه دُفبال الف) باشد قلب بواو میشود چون خَضِرَاوَان و صَحْرَاوَان در تنثیه خَضِرَاء و صَحْرَاء و اگر اصلی است جائز است بحال خود بماند چون سَمَاءَان در تنثیه سَمَاء

تبصره - در فارسی علامت مخصوصی برای تنثیه نیست و بلفظ دو تنثیه را میفهمانند

تبصره - بعضی الفاظ عربی معنی تنثیه میدهند ولی تنثیه نامیده

نمیشوند چون کَلَا و کَلْتَا بمعنی هر دو

تمرین - تنثیه الفاظ زیر چیست ؟

مَرْمِی . رَضِی . صَيَّاد . اَعْمِی . مَنَزِی . اَقْصِی ۲ غَبْرَاء

۳ ضَوْضَاء ۴ سَمْرَاء ۵ بِنَاء ۶ فَرَاء . اسْتَقْصَاء ۸ ۱)

۱) محل جنگ ۲ دورتر ۳ کرد آلود ۴ غوغاء

۵ سبزه ۶ ساختمان ۷ پوستین پوش ۷ کاوش کردن

نمرین - الفاظ تشبیه را بصورت مفرد بر گردانید
 و جهان کلجان ۱ شجرتان خضراوان ۲ مریضان سقیمان ۳
 بیدآوان واسعتان ۴ وادیان عمیقان ۵ معنیان مقبولان ۶ امرآنان
 فضلیان ۷ انقان اقیان ۸ مقامان سامیان ۹ غزالان را کضان ۱۰ (۲)

درس بیست و هفتم

اقسام جمع اسم

جمع دو قسم است : سالم یا مُصَحَّح و مُکَسَّر یا کَسْرَة
 جمع سالم آنست که علامت جمع که در مذکر (واو و
 نون یا باء و نونست) و در مؤنث (الف و تاست) بآخر آن ملحق
 شود بدون اینکه صورت مفردش تغییر کند چون رَجُلُون
 و هَؤُلَاءِ در جمع رجل و مؤمن و هندیات و هَؤُلَاءِ در جمع
 هند و مؤمنه
 تبصره - اگر در مفرد مؤنث تاء باشد بواسطه التماس
 جمعی ساقط میشود

قاعده - هر اسمیکه نام باشد یا وصف مذکر عاقل باشد و علامت
 مؤنث در آخرش نباشد بواو نون جمع بسته میشود چون زید ،

۱ (۲) دو روی فسرده ۲ دو درخت سبز ۳ دو بیمار ناخوش
 ۴ دو بیابان پهناور ۵ دو وادی عمیق ۶ دو منی مقبول ۷ دو
 زن با فضیلت تر ۸ دو بینی برآمده ۹ دو مقام بلند ۱۰ دو
 آهوی دونه

یوسف که نام شخصند گوئی زایدون و یوسفون و صادق و مضروب
که صفة مذکرند گوئی صادقون و مضروبون و اسمائیکه با الف و
تاء جمع بسته میشوند سه نوعند

- ۱ - نام زنانه چون مریم، هند گفته شود هریمات و هندات
- ۲ - هراسمیکه آخرش علامت تأنیث باشد چون ظیبة، حبی،
صحراء: ظبیات، حمیات، صحراوات
- ۳ - هر مصدریکه از سه حرف بیش باشد چون اکرام، احسان
' تعریف: اکرامات، احسانات، تعریفات

جمع مکسر آنست که هیئت مفردش بواسطه کم و زیاد شدن
حرف یا تبدیل حرکت تغییر کند و معنی جمع دهد چون رجال
جمع رجل و رسل جمع رسول و فرش جمع فرش

صیغه های جمع مکسر بسیار است ولی در ثلاثی ده صیغه بیشتر

و معروف تراست

فَعَال: رجال فَعْلَة طلبه، جَهْلَة فَعْلَى: قتلی، جرحی
أَفْعَال: افراس فَعْلَاء: شعراء، کُرماء فَعْل: رسل، نذر
فَعْل: غرف أَفْعَاء: اصدقاء، اتقیاء فُعُول: شهود، جلوس،
جنود، کؤس

فَعَل: حرف فَعْلَان: قضبان، سودان فَعْل، عمی، صم، بکم
قاعده لفظیکه بر وزن فَعْلَاء باشد غالباً بر وزن فعالی و فعالی
جمع بسته شود چون صحاری و صحاری و عذاری و عذاری
در جمع صحراء و عذری

ولفظیکه بر وزن فَعَالَة و فَعُولَة و فَعِيَالَة باشد بر وزن فَعَائِل جمع بسته میشود چون حدائِم ، رِکَّاب ، سَنَائِن در جمع حمامَة ، رُکُوبَة ، سَفِينَة

و لفظیکه بر وزن اَفْعُول و اَفْعُولَة باشد بر وزن اَفَاعِل جمع بسته میشود چون اسالِب و اراجِیز جمع اسلوب ، ارجوزَة ، و لفظیکه بر وزن مَفْعَل ، مَفْعَلَة ، مَفْعَلٌ باشد بر وزن مَفَاعِل جمع بسته میشود چون مَبَاضِع و مَکَانِس و مَأْکَل و مَدَارِس جمع مَبْضَع ، مَکْنَسَة ، مَأْکَل ، مَدْرَسَة

ولفظیکه بر وزن مَفْعَال و مَفْعِلِن و مَفْعُول باشد بر مَفَاعِل جمع بسته میشود چون مَغَاتِیخ ، مَسَاکِین ، مَقَادِیر جمع مَفْتَاح مَسْکِین ، مقدور جمع مَکْسَر رباعی و خماسی بعد از حذف حرف پنجم بر وزن فعال باشد چون درهم و دراهم و سفرجل و سفارج مگر آنکه پیش از حرف پنجم آن حرف مد بود که بر وزن فعالیل آید چون قرطاس و قراطیس و عصفور و عصافیر

تمرین - جمع الفاظ زیر را بنویس

فلذَة ۱ کبد ۲ فخذ ۳ جوهر ۴ خاتم ۵ فاحشة ۶ برزخ
۷ لطیفه ۸ وطواط ۹ منشأ ۱۰ یقظ ۱۱ ثعلب ۱۲ اقنوم ۱۳
حزب ۱۴ زهرة ۱۵ بقره ۱۶ ورق ۱۷ جمهور ۱۸ زمرة ۱۹ زنده ۲۰ (۱)

۱ باره جگر	۲ جگر سیاه	۳ ران	۴ انگشت
۶ جهنده	۷ عالم بعد از مرگ	۹ پرند ایست	۱۰ اره
۱۲ روباه	۱۳ یکی از مراحل وجود	۱۵ گل	
۱۹ گروه	۲۰ میچ		

تمرین - مفرد جمعهای زیر را بنویسید

شیع ۱ ملل ۲ صوامع ۳ مکارم ۴ مساجد ۵ قدماء ۶ اسری
۷ آبصار ۸ اوهام ۹ ادھار ۱۰ بُکُم ۱۱ صُم ۱۲ عُمی ۱۳ سیر ۱۴ خواطر
۱۵ سلاطین ۱۶ آذان ۱۷ اسنان ۱۸ ظلام ۱۹ کَلِمَة ۲۰ (۲)

درس بیست و هشتم

تصغیر و مصغر

تصغیر زیاد کردن یاء ساکنه است بعد از حرف دوم اسم تا دلالت بر کوچکی و کمی کند و در حال تصغیر حرف اول مضوم و دوم مفتوح تلفظ شود چون رَجِل (مردک) دریم (بولک) و حرف بعد از یاء تصغیر در اسم چهار حرفی مکسور باشد چون بَلْبِل « بلباچه » در تصغیر بلبل مگر در سه جا که بحال سابق باشد ۱ - متصل بعلامت تأنیث باشد چون مَهِیرَه و سَلِیمِی و سَویداء

در تصغیر مَهِیرَه و سَامِی و سَوَداء

۲ - متصل بالف جمع مؤنث باشد چون اویقات در تصغیر اوقات

۳ - متصل بالف و نون زائده باشد در علم یا صفة چون سلیمان

و مسکیران در تصغیر سلمان و مسکران

قاعده - هرگاه حرف قبل از یاء تصغیر حرف علة منقلب از

واو، یاء باشد رجوع باصلش کند چنانچه در تصغیر باب ، موسر ،

۱۰ روزگار ها	۳ صومعه ها	۷ اسیران	۱۰ (۲)
۱۱ لالها	۱۲ کرها	۲۳ کورها	۱۴ روشها
۱۷ گوشها	۱۸ دندانها	۱۹ ستمکارها	۲۰ کالها

میزان گویند بَوَیْب ، مَیَّیْر ، مَوَّیْزَن ، و اگر الف زائده باشد قلب
 بواو شود چون خویلد و ضویرب در تصغیر خالد ، ضارب و اگر
 حرف سوم اسم الف یا واو باشد قلب بیاء میشود و بیاء تصغیر ادغام
 میگردد چون تَصَّی و عَجَّیْز در نصغیر عَصی و عجوز و اگر حرف
 چهارم واو یا الف باشد قلب بیاء میگردد بدون ادغام چون عَصِیْفِر
 و هَتِیْج در تصغیر عصفور و مفتاح

قاعدۀ - چون اسم پنج حرفی مصغر شود حرف آخرش حذف
 گردد چون سفیرج در تصغیر سفرجل پس اوزان مصغر از سه بیرون
 نیست فَعِیل ، فَمِیل ، فَعِیلِیل

تبصره - مؤنث معنوی سه حرفی که مصغر شود تاء علامت
 تأنث در او ظاهر گردد چون شَمِیْصَةُ اریضه مصغر شمس و ارض
 تمرین - الفاظ زیر را مصغر کن

اظفار ۱ نمر ۲ اوقات ۳ احلام ۴ سوداء ۵ قلب ۶ نمر ۷
 سکران ۸ طفل ۹ باب ۱۰ دار ۱۱ خاتم ۱۲ شاعر ۱۳
 قمر ۱۴ قَرَزْدَق (۱)

۱ (۱) ناخنها ۲ پلنک ۳ رفته ۴ پرده های خواب
 ۵ سیاه ۶ دل ۷ میوه ۸ مست ۹ کودک ۱۰ خانه
 ۱۱ لنگشتو ۱۳ ماه ۱۴ نام شاهرست عرب

درس بیست و نهم

نسبت و منسوب

نسبت پیوستن یاء مشددیست با آخر اسم تا دلالت کند بر نسبت چیزی بآن و اسم را منسوب الیه و آن چیز را منسوب خوانند چون رجل ایرانی و کلمه قدسیه و هترت نبویه که یاء دلالت میکند بنسبت مرد بایران و کلمه بقدس و عترت بنبی

از کلمه ای که یاء نسبت بآن ملحق میشود باید تاء تأنیث و علامت تشبیه و جمع ساقط گردد و حرف پیش از یاء مکسور شود چون

ناصری و داری و عالمی در نسبت بناصره و دارین و عالمین

قاعده - اسمیکه آخرش همزه تأنیث باشد چون یاء نسبت به آن ملحق شود بدل بواو گردد چون بیضاوی در بیضاء و اگر همزه اش بدل از واو یا یاء باشد جائز است بحال خود بماند چون

سهائی و سماوی در سماء

قاعده - چون یاء نسبت ملحق شود با اسم سه حرفی یا چهار حرفیکه آخرش الف یا یاء است چون فتی و شجی و معنی و قاضی حرف آخر بدل بواو گردد و گفته شود فتوی . شجوی . معنوی :

قاضوی مگر آنکه یاء آخر بعد از حرف ساکن صحیحی باشد که بحال خود باقی میماند چون ظیپی در ظبی و اگر الف و یاء آخر در پنج حرفی و زیاده باشند اصلاً حذف میشوند چون مصطفائی در

مصطفی و مستقصی در مستقصی

قاعده - چون یاء نسبت بمثل فعل چون کَبَد متصل شود عین
الفعلش مفتوح گردد و کَبَدِی شود و همچنان کسره حرف پیش از و او
متصل بیاء نسبت بدل بفتحه میشود چون رضوی در رضا، قاضوی
در قاضی

تمرین - یاء نسبت با الفاظ زیر ملحق کن

کنائس ۱ عباس ۲ رجاء ۳ لظی ۴ ثروة ۵ صفراء ۶
کتب ۷ نمر ۸ فخذ ۹ عصا ۱۰ جوهر ۱۱ راعی ۱۲ مثنی ۱۳
بیروت ۱۴ حیفاء ۱۵ دمشق ۱۶ ذکری ۱۷ فعی ۱۸ مرمی ۱۹
طوبی ۲۰ دنیا ۲۱ المعتدی ۲۲ المستعلی ۲۳ ماء ۲۴ قراء ۲۵
فصل سوم - قواعد کلمه غیر سالم از مهموز و مضاعف و معتل

درس سی ام

فعل یا اسم غیر سالم سه قسم است

۱ - انکه در حروف اصلیش همزه باشد چون آمن : سئل ،

هنا . آمن سؤال . هئا . و آنرا مهموز گویند

۲ (۱ کتبه ۱۵ امید ۳ زبان آتش ۴ زرد ۶

۸ پلنگ ۱۳ دو ۱۵ بندر فلسطین

۲- آنکه در حروف اصلیش مکرر باشد چون مَدَّ، زَلَزَلَ و آنرا مضاعف گویند

۳- آنکه در حروف اصلیش حرف عله (و . ی . ا) باشد : وَعَدَ . قَالَ . رَمَى و آنرا معتل گویند . علت آنکه باینگونه کلمات میگویند غیر سالم اینست که بواسطه وجود همزه و تکرار و حرف عله در آنها عیبی پیدا شده و آن عیب اینست که جمیع مشتقات آنها مطابق میزان صحیح . ف ع ل . کلمات سالم نیست و بمعالجه صرفیکه آنرا قلب و ابدال یا ادغام یا اعلال مینامند حرفی از کلمه ساقط شده یا بدل شده یا در دیگری درج شده که وقتی با میزان صحیح مطابقت میبکشد ناقص و معیوبست پس وظیفه این فصل سه چیز است الف جستجو از عیبی که بواسطه همزه یا تضعیف یا حرف عله در کلمه پیدا میشود ب علاج آن بواسطه قواعد و دستوراتیکه در اینجا ذکر میشود ج ضبط حال بعد از معالجه و اعلال که بآن طریق در کلام عرب استعمال میشود و این مباحث باید طب الفاظ نامیده شود

ملاحظه کن حال مَدَّ يَمَدُّ و قَالَ يَقُولُ و دَعَا يَدْعُو که هر سه از باب نصر بنصر میباشند با میزان فعل یفعل مهموز سه نوع است

۱- مهموز الفاء از پنج باب از باب اول چون أمر ، یامر از باب دوم : چون اَزَرَ یا زَر اَزْرَأَ (پیچیدن مار در سوراخ خود) - از باب سوم : چون اَرَخَ ، یأْرِخَ (تاریخ نگاشت) از باب چهارم چون

چون اَهَبَ ، يَأْهَبُ ، اِهْبَةُ (آماده شدن) - از باب ششم چون اَدَبَ ، يَأْدُبُ

۲ - مهموز العین - از سه باب - از باب سوم : زَارَ ، يَزَارُ زَاراً (آواز کردن شیر) - از باب چهارم سَتَلَ ، يَسْتَلُ ، سُؤَالَا - از باب دوم : وَاَدَّ ، يَأْدُ ، وَاَدَا (زنده بگور کردن)

۳ - مهموز اللام از سه باب - باب دوم : هَنَأَ ، يَهْنَأُ هِنَاءً (گوارا بودن) - باب چهارم هَنَأَ ، يَهْنَأُ وجود همزه در بنای کلمه دو اثر دارد

۱ - در پاره ای صیغه ها سبب عیب اجتماع دو همزه میشود
الف - در متکلم وحده فعل مضارع مهموز الفاء چون اَهُ مَرُّ ،
ب - در صیغه های امر حاضر آن چون اَهُ مَرُّ اَنْذَن ج - در صیغه های ماضی و امر و مصدر باب افعال آن چون اَهُ مَنِّ ، اَهُ مَانَ - تلفظ بدو همزه پی در پی بر زبان گران و ناسلیس است

علاج حتمی آن اینست که همزه دوم چون ساکن است بدل شود به حرفی مناسب با حرکت همزه اول که الف است در فتنحه و واوست در ضمه و یاء است در کسره بنا بر این اَهُ مَنِّ اَهُ مَنِّ میشود و اَهُ مَنِّ اَهُ مَنِّ و اَهُ مَانَ اِیْمَان

این دستور بطور کلی جاریست که هر گاه دو همزه در يك کلمه جمع شد و دومی ساکن است قلب بجنس حرکت

ما قبل می‌گردد

۲ - در خصوص امر حاضر فعل امر یأمر و اخذ یاخذ بطور
استثناء همزه فاء الفعل حذف می‌شود و با این، لا - ظاهراً همزه وصل هم ساقط
می‌گردد و مَرَّ و خُذ تلفظ می‌شود و در مضارع رَأَى و ماضی و
مضارع آری بُرِی باب افعال همزه عین الفعل حذف می‌شود و تلفظ
می‌شود بُرِی بُرِیان بُرُونُ ... بجای آر آی بُرَای در جمیع مشتقات آن
تبصره - در امر حاضر اَکُل . یا کُل حذف همزه فاء انفعال و
اسقاط همزه وصل و تلفظ کُل جائز و فصیح است

قاعده - همزه اصلی بطور جواز در چند جا بدل بحرف مناسب
حرکت پیش از خود می‌شود و اینرا باب ابدال یا اعلال همزه
مینامند .

الف هرگاه همزه ساکنه بعد از غیر همزه واقع شود ماقبل
مضموم آن بدل بواو می‌شود چون یومَن در یومَن و ماقبل مفتوحش
بدل بالف می‌شود چون راس در رأس و ماقبل مکسورش بدل بیاء
می‌شود چون یبر در یبر ب همزه آخر کلمه بعد از واو یا یاء ساکنه
قلب بآن می‌شود و در آن ادغام می‌گردد چون وُضُو ، مَجِی ، خَطِیَّة
ج همزه عین الفعل ثلاثی مجرد مفتوح بدل بالف می‌شود چون سأل
یسال ، سل در سأل یسئل اسئل

تبصره - جمیع مشتقات دیگر مهموز مانند صحیح است
تمرین - مشتقات آمر و اَذِن را صرف کنید ، مشتقات آمن و

آذن را صرف کنید و مواضع اعلال آنرا بیان نمایید

درس سی و یکم

در مضاعف - کلمه ای که در حروف اصلی آن مکرر باشد

مضاعف نامیده شود چون مَدّ، یَمَدّ، مَدّاً و زَلَزَلَ، یُزَلِّزُ، زَلَزَلَةٌ

در مضاعف ثلاثی مسلماً تکرار در عین الفعل و لام الفعل است

چون مَدَد و در رباعی تکرار در فاء الفعل و لام الفعل اول و عین

الفعل و لام الفعل دوم است چون زَلَزَلَ - چون در تکرار رباعی

دو حرف هم جنس پهلوی هم واقع نمیشوند عیبی در ساختمان کلمه

تولید نمیشود و علاجی لازم نمیشود بلکه جمیع صیغه های آن مانند

صحیح است زَلَزَلَ، یَزَلِّزُ، زَلَزَلَةٌ - در حرج ید حرج در حرجة ...

ولی در مضاعف سه حرفی برای مقارن شدن دو حرف مماثل

متحرك کلمه معیوب میشود و بر زبان گران و ناسلیس میگردد و محتاج

علاجست ملاحظه کن مَدَد، یَمَدّد، مَدَدّاً

علاج آن چیست ؟

علاج آن ادغامست

ادغام کدامست ؟

ادغام درج حرفی است در حرف دیگر که هم جنس آن یا

نزدیک بآن باشد چون مَدّ در مَدَد و اَطَّرَد در اَطَّرَد و شرط آن آنست

که حرف اول ساکن و دوم متحرك باشد و اگر هر دو متحرك

باشند باید اول را ساکن کرد و درج در دوم نمود و بعد از ادغام صورت یکی از آن دو حرف نوشته میشود و بجای دیگری تشدید بالای حرف مکتوب میگذارند چون مَد در مَدَد

تبصره. اگرما قبل حرف اول دو حرف هم جنس متحرك ساکن باشد حرکت اول را بمقابل آن میدهند چون یَمَد در یَمَدَد

توضیح. مضاعف ثلاثی مجرد از سه باب آمده باب ۱ چون مَد ، یَمَد ، باب ۲ چون فَرَّ ، یَفَرُّ ، باب سوم چون عَضَّ ، یَعْضُّ

تفصیل معالجات ادغامی در مضاعف

۱ - در مصدر مضاعف هر گاه دو حروف مکررش بیفاصله باشد ادغام میشود چون مَدَد ، عَضَّ بخلاف فَرَّ ، قَرَّ
۲ - ماضی مضاعف در پنج صیغه ادغام میشود فَعَلَ فَعَلًا فَعَلُوا . فَعَلْتُمْ فَعَلْنَا

مَد در اصل مَدَد بود چون دو حرف از یکجنس در آن جمع شده بود اولی را ساکن و در دومی ادغام کردیم مد شد و همچنین است فَرَّ و عَضَّ که در اصل عَضَض است

تبصره - صیغه های دیگر ماضی مضاعف که بواسطه ضمیر فاعل دوم حرف مکرر ساکن میشود چون مَدَدَن تا مَدَدَنَا ادغام ندارد و مانند صحیح تلفظ میشود

درس سی و دوم

مضارع مضاعف ثلاثی مجرد در غیر دو صیغه جمع مؤنث که دوم مکررش ساکن است چون یمدن و تمدن ادغام میشود چون یمد یمدان یمدون تا آخر و همچنان یقر و یعض

- یمد در اصل یمد بود چون دو حرف متحرک از یکجنس در کلمه جمع شده بود حرکت اول را بما قبل دادیم و آنرا در دوم ادغام کردیم یمد شد و همچنین است جمیع صیغه های دیگر از جمیع سه باب

اسم فاعل مضاعف در جمیع صیغه ها ادغام میشود چون مادّ مادان مادون تا آخر

ماد در اصل مادّ بود چون دو حرف از یکجنس در کلمه جمع شده بود اولی را ساکن و در ثانی درج کردیم ماد شد تبصره . صفت مشبیه مضاعف هم هر گاه دارای دو حرف هم جنس پی در پی گردد و دومی آن متحرک باشد ادغام میشود چون ضدّ ، ندّ ، حبّ

تبصره - اسم مفعول مضاعف ادغام ندارد : مهدود مهدودان مهدون تا آخر . چون واو میان دو حرف فاصله شده .

دستور - صیغه های مضارع مضاعفیکه آخر آن ضمه است مانند یمد . امد . نمد چون در امر غایب و نهی و جحد مجزوم شود

بواسطه ساکن شدن حرف آخر قابل تلفظ نباشد بنا براین یکی ازدوکار باید کرد

الف - ادغام را منفک کرد و صیغه را بصورت اصلی بردچون

لَيَمُدُّ . لَا يَمُدُّ : لَمْ يَمُدَّ

ب - حرف آخر را بنا بقاعده (فتحه اخف حرکاتست) فتحه

داد چون لَيَمُدَّ ، لَيَفِرَّ ، لَيَعُضَّ

تبصره - در باب یمد ضمه دادن حرف آخر بستابت عین الفعل

نیز جائز است چون لَيَمُدَّ ، لَا يَمُدُّ امر حاضر مضاعف ثلاثی محتاج بهمزه وصل نیست زیرا ما بعد حرف مضارع حرکث

دارد چون مَدَّ . هَدَّا . هُدُّوا ... فَرَّ فَرَّوْا ...

تبصره - در مفرد امر حاضر سه وجه یا چهار وجه مضارع

مجزوم جائز است چون مَدَّ مَدَّدَ فَرَّ عَضَّ و جمع مؤنث آن بر وزن

صحيح است چون اَمُدُّنَّ ، اَقْرَرْنَ ، اَعْضَضْنَ

ساختن امر مضاعف

- مَدَّ در اصل تمد بود فعل مضارع بود خواستیم فعل امر بسازیم

تاء که حرف مضارع بود از اولش انداختیم و آخرش را مجزوم

کردیم و چون دو حرف ساکن در آخر کلمه جمع شد و قابل تلفظ

نیود آخر او را بستابت عین الفعل مضموم کردیم مَدَّ شد یا بمناسبت

فتحه اخف حرکاتست مفتوح کردیم مَدَّ شد یا بقاعده (السَّكَنُ إِذَا

حَرَّكَ حَرَّكَ بِالْكَسْرِ) مکسور کردیم مَدَّ شد

تمرین - مضارعهاییکه میان پراقتز است تبدیل بفعل ماضی کنید
و بترتیب مقایب و مغاطب و متکلم صرف کنید

(يَشْنُ) الْغَارَةَ عَلَى عَدُوِّهِ ١ (يَشُدُّ) اَنْ عَلَى خَصْمِهِمَا ٣ (يُدَوِّنُ)
اَيْدِيَهُمْ اِلَى الْمَكَارِمِ ٣ (تَمْنُ) عَلَى وَلَدِهَا ٤ (تَسُدُّ) اَنْ خِلَالَ فِى
شَبَاكَيْهِمَا ٥ (يَرُدُّ) اَلْمَالَ عَلَى اَصْحَابِهِ ٦ (لَمْ) شَعَثْ اَخِيكَ ٧
(تَفْرَأُ) اَللَّخُوفَ مَجْرَدًا ٨ (تَكَلِّمُونَ) مَنْ تَعَبَ السَّفَرِ ٩ (تَوَدِّ) اَنْ مِنْ
يَوَدُّ كَمَا ١٠ تَبَرَّرْنَ بَوَالِدِكُنَّ ١١ (اَسْلُ) السَّيْفِ ١٢ ١)

تمرین - الفاظیکه در ادغام حرکت حرف اولشان ساقط شده
از الفاظیکه حرکت حرف اولشان نقل بما قبل شده تشخیص دهید
فَرَّ مِنَ الْبَيْتِ ١ اسْتَمَدَ مِنَ الدَّوَاةِ ٢ يَقْرُ بِالذَّنْبِ ٣ نَفَكَ
اَغْلَالَ الْاَسِيرِ ٤ شَكَّ فِى الْخَبْرِ ٥ اسْتَمَرَّ الْقِتَالُ ٦ ٢)

تمرین - الفاظیکه بی ادغام و با ادغام صحیح است از الفاظیکه
یکی از این دو در آن لازمست تشخیص بدهید

١ (١ - بناگهانی غارت میزند بر دشمنش ٢ سخت میگیرد بر خصم
خودشان ٣ دست خود را بمکارم دراز میکنند ٤ منت میگذازد بفرزندش
٥ خلل شبکه خود را مسدود میکنند ٦ مال را بمصاحبش رد میکنند ٧
بر برشانی برادرت را جبران کن ٨ از ترس تنها فرار میکنند ٩ خسته
شدند از رنج سفر ١٠ دوست داشته باشید کسیکه شمارا دوست دارد ١١
نیکی کنید پدر خودتان ١٢ میکشم شمشیر را
٢ (٢ - فرار کن از خانه ٢ مداد بگیر از دوات ٣ اقرار میکند
بگناه ٤ باز میکنیم غلهای اسیر راه شک کرد درخبر ٦ بپاینده شد چنگ

أَقَرَّتْ بِالْجَرِيمَةِ ۱ يَقْرُونَ بِمَا عَمِلُوا ۲ مَدُّو الْبَسَاطَ ۳
مَدَّ يَدَهُ لِلْإِحْسَانِ ۴ لَا تَضُرَّ قَرِيبَكَ ۱)

درس سی و سوم

هتل کلمه ایست که در حروف اصولش حرف عله است
(و.ی.۱۰)

معتل بر پنج قسم است ۱ - معتل الفاء: مثال (۲) ۲ - معتل
العين: اجوف (۲) ۳ - معتل اللام: ناقص (۳) ۴ - لفیف مقرون
۵ - لفیف مفروق

معتل الفاء بر دو قسم است ۱ - واوی از پنج باب - باب دوم:
وَعَدَ، يَعِدُ - باب سوم: وَجَلَ، يَوْجَلُ، وَجَلَا (ترسیدن) - باب چهارم
وَضَعَ، يَضَعُ - باب پنجم: وَرَمَ، يَرِمُ، وَرَمًا (آماس کردن)
- باب ششم: وَجَّهَ، يُوَجِّهُ، وَجْهًا (آبرو مند بودن)

۲ - یائی از سه باب آمده - از باب دوم: يَسَّرَ، يَيْسِّرُ، مَيْسِرَةً
(قمار باختن) - از باب سوم: يَثَّسَ، يَثِّسُ، يَأْسًا (نا امید بودن)

۱) ۱ - اعتراف کردی بجرم ۲ اقراره میکنند باعمال خود ۳ بکشید
بساط را ۴ کشید دستش را برای احسان

۲) ۱ - چون در غالب تصریحات مانند صحیح است ۲ یعنی میان تهی
چون وسطش از حرف صحیح خالیست و در بسیاری از تصاریف حرف وسط
که عین الفعل است حذف میشود ۳ دم بریده چون حرف آخر حرف عله است و در
حال جرمی ساقط میشود: لم یرم

۴ - چون دو حرف عله در آن جمع شده و بواسطه عین الفعل صحیح از
هم جدا هستند ۵ - چون دو حرف عله در آن جمع شده و با یکدیگر قرینند

اجوف واوی از دو باب آمده - باب اول : قَالَ ، يَقُولُ قَوْلًا -
 باب سوم : خَافَ ، يَخَافُ ، خَوْفًا يَأْتِيهِ مِنْهُ - باب دوم :
 بَاعَ ، يَبِيعُ ، بَيْعًا (فروختن) - باب سوم : هَابَ ، يَهَابُ ، هَيْبَةً (ترسیدن)
 ناقص واوی از سه باب آمده - از باب اول : دَعَا ، يَدْعُو ، دَعْوَةً (خواندن)
 - از باب سوم : رَضِيَ ، يَرْضَى ، رِضًا (پسندیدن) - از باب ششم :
 رَخُو ، يَرْخُو ، رَخْوًا (سست شدن)

یائی از سه باب آمده - از باب دوم : رَمَى ، يَرْمِي ، رَميًا (تیر انداختن)
 از باب سوم : خَشِيَ ، يَخْشَى ، خَشْيَةً (ترسیدن) - از باب چهارم :
 رَعَى ، يَرْعَى ، رَعْيًا (چرانیدن)

لفیف مفروق از سه باب آمده - از باب دوم : وَقَى ، يَقِي ، وَقَاةً
 (نگهداشتن) - از باب سوم : وَجَى ، يَوْجِي ، وَجِيًا (سوده شدن سم)
 - از باب پنجم : وَلَّى ، يَلِي ، (پهلوی در آمدن)

لفیف همقرون از دو باب آمده - باب دوم : شَوَى ، يَشْوِي ،
 شَيًّا (بریانیدن) - از باب سوم : قَوَى ، يَقْوِي ، قُوَّةً

درس سی و چهارم

• دخول حرف عله در سازمان اصلی کلمه عیبی است که محتاج
 بعلاج است و علاج آنرا اعلال نامند

اعلال چیست ؟

- اعلال - حذف حرف عله و بدل کردن آن و ساکن کردن

آنست بحسب مواقعی که ذکر میشود و مقصود از آن شیرین شدن کلمه و سهولت نطق است.

ما دستور های کلیه اعلال را اینجا ذکر میکنیم تا شاگردان حفظ کنند و بذهن بسپارند

۱ - حرف علة متحرك ما قبل مفتوح قلب بalf میشود -

قَوْلٌ قَالَ :

۲ - واو ساکن ما قبل مكسور قلب بیاء میشود - قَوْلٌ : قِيلَ

و یاء ساکنه بعد از ضمه واو میشود میسر : موسر

۳ - ضمه و کسره بواو، یاء ثقیل است بما قبل داده میشود یا

ساقط میشود - يَقُولُ : يَقُولُ يَدْعُو. يَدْعُو

۴ - در مورد التقاء ساکنین حرف عله میافتد - قَوْلٌ : قُلْ

۵ - حرف عله فتحه خود را بحرف صحیح ساکن پیش از خود

میدهد و بعنوان اینکه در اصل متحرك و ما قبل مفتوح است قلب

بalf میشود - يَنُومُ : يَنَامُ

۶ - واو مكسور اول کلمه در صورتیکه ما بعدش ساکن

باشد کسره خود را بما بعد میدهد و ساقط میشود - وَعَدَةٌ ، عَدَةٌ

۷ - ضمه پیش از یاء ساکنه بمناسبت آن بدل بکسرده میشود

مَرْمِيٌّ : مَرْمِيٌّ و کسره پیش از واو ساکنه بمناسبت آن بدل

بضمه میشود .

۸ - لام الفعل ناقص در مفرد های امر و نهی و جحد

بجز می ساقط میشود - يَدْعُو : لَمْ يَدْعُ ، يَرْمِي : لَمْ يَرْمِ ، يَخْشَى : لَمْ يَخْشَ .

۹ - واو لام الفعل که در طرف کلمه است با کسره ماقبل

آن بدل بیا میشود - رَضُو : رَضَى

۱۰ - در هر کلمه ای واو ساکن پیش از یاء متحرکه است

آن واو قلب بیا میشود و در آن ادغام میگردد - مَرْمُوى - مَرَمَى

۱۱ - چون فعل معتل الفاء بیاب افتعال در آید . فاء الفعلش

بدل بتاء میگردد و در تاء باب افتعال ادغام میشود . - چون وَهَبَ : اَتَهَبَ ، يَسَّرَ : اَتَسَّرَ

۱۲ - چون فعل ناقص بیاب افعال یا افتعال و مانند آن در آید

لام الفعل در مصدر بعلت اینکه بعد از الف زائده است بدل بهمزه میشود چون اَرْضَاء ، اَرْضَاء

۱۳ - در اسم فاعل اجوف مانند قاول و بايع چون حرف علة

بعد از الف زائده است بدل بهمزه میشود قائل ، بائع

۱۴ - واو آخر کلمه در صورتیکه حرف چهارم و بیشتر باشد

مطلقا قلب بیا میشود - يَرْضَوَان . يَرْضِيَان

۱۵ - واوی که مبان حرف مضارع و کسره لازمه واقع شود

حذف میشود يَوْعَدُ : يَعِدُ

درس سی و پنجم

دستورات خصوصی کلمات معتل و ساخت اعلالی آنها
مثال واوی از پنج باب آمده

۱ - باب ۲ - چون وَعَدَ، يَعِدُ وَعْدًا وَهَدَّةً، وَاَعِدَ مَوْعِدًا، لِيَعِدَ،

عَدَ، لَا يَعِدُ

صرف ماضی: وَعَدَ وَعْدًا وَعَدُوا ...

صرف مضارع يَعِدُ يَعِدَانِ يَعِدُونَ ...

۲ - از باب ۳ وَجَلَ يَوْجُلُ وَجَلًا (ترسیدن)، وَاجَلَّ، مَوْجُولٌ

مَنَهُ، لِيَوْجَلَ، اِيَجَلَ، لَا يَوْجَلُ

۳ - از باب ۴ وَضَعَ يَضَعُ وَضْعًا (گذاشتن)

۴ - از باب ۵ وَرَمَ يَرِمُ وَرَمًا (آماس کردن)

۵ - از باب ۶ وَسَمَ يَوْسُمُ وَسَمًا (داغ نهادن)

اثر حرف علة در این بابها و طریقه اعلال آن

الف - در مصدر باب دوم عِدَّةً بروزن علة فاء الفعل حذف

شده - عِدَّةٌ در اصل وَعَدٌ بود و او اول کلمه حرکت خود را بحرف

ساکن بعد از خود داده و حذف شده و بجای آن تاء مصدریه آمده

(ب) در مضارع آن يَعِدُ تا آخر و مضارع باب ۵ يَرِمُ تا آخر

بروزن يَعِلُ فاء الفعل ندارد - بعد در اصل يَوْعَدُ بود و او واقع شده

بود میان حرف مضارع و کسره لازمه حذف شد بعد شد

تبصره - این نقصان بتبع مضارع در امر و نهی و سایر مشتقات مضارع جاریست

(ج) در مضارع باب ۴ یَضَعُ بمناسبت حرف حلق اعلال یعد جاریست

(د) امر حاضر باب سوم - اِجْعَلْ اِجْعَلْ اِجْعَلْ تا آخر واو ساکن ماقبل مکسور قلب بیاء میشود : اِجْعَلْ در اصل اَوْجَلْ بود و او ماقبل مکسور قلب بیاء شد اِجْعَلْ شد

تبصره - ماضی و مضارع مجهول مثال واوی و توابع مضارعش چون صحیح است و موجب اعلالی ندارد : وَعَدَ یُوْعِدُ چون ضَرَبَ یَضْرِبُ ...

مثال یائنی از سه باب آمده

۱ - باب ۲ یَسْرَ . یَسِرُ . مِیسِرَ (قمار باختن)

۲ - باب ۳ : یَمَسُ . یَمِئسُ . یَأْسَا (نومید شدن)

۳ - باب ۶ : یَمَنُ . یَمِنُ . یَمْنَا (تبرک جستن)

اثر حرف عله در بابهای مثال یائنی و دستنور اعلال آن

(الف) در امر حاضر باب ۶ یاء فاء الفعل بمناسبت اینکه ساکن است و ماقبلش مضمول بدل بواو میشود . چون اَوْسَرُ اَوْسِرَا اَوْسِرُوا، اَوْمَنُ اَوْمِنَا اَوْمِنُوا ...

(ب) در مضارع مجهول آنها همین اعلال جاریست چون یَسِرُ به یوسر و یَمِنُ به یومن به

مثال واوی در بابهای ثلاثی مزید

الف - چون مثال یائی بیاب افعال رود در مضارع واسم فاعل

و مفعول یانش بدل بواو گردد چون ايسر يوسر موسر موسر

ب - چون فعل مثال بیاب افتعال رود حرف علة فاعل الفعل بدل

بتاء گردد و در تاء افتعال ادغام شود ، اَتَهَبُ يَتَهَبُ اَتَّهَبُ اَتَّهَبُ در وَهَبَ و اَتَّسَرَ . يَتَسَّرُ اتساراً در يَسَّرَ

تمرین - ۱۵ دستور اعلال کدام يك بر مثال واوی تطبیق شده

موارد تطبیق آنها را بیان کنید .

تمرین - صرف افعال مثال واوی را بان ترجمه فارسی آن بنویسید

تمرین - افعال زیر را بیاب افتعال ببرید و صرف کنید

وعد . وزر . وکل . یئس . یمن

درس سی و ششم

اجوف واوی (۱) از دو باب آمده

۱ - باب اول : قَالَ ، يَقُولُ ، قَوْلًا (گفتن)

۲ - باب سوم : خَافَ ، يَخَافُ ، خَوْفًا (ترسیدن)

اجوف یائی از دو باب آمده

۱ (اجوف یعنی میان تهی و چوت این قسم کلمه وسطش از حرف

صحيح خالی است و در بسیاری از صیغه های آن حرف وسط بواسطه اعلال

ساقط میشود آنرا اجوف نامیده اند

۱- باب دوم : باع ، بیع ، بیعاً (فروختن)

۲- باب سوم : هاب ، بهاب ، هببة (هراس کردن)

صرف اجوف واوی از باب اول ماضی : قال قالوا . قالت
قالتاقلن . قلت قلتما قلتتم . قلت قلتما قلتن . قلت قلتما

مضارع : يقول (بروزن یفعل) يقولان يقولون (یقولون)
تقول تقولان یقلن (بر وزن یفلن)

اسم فاعل قائل قائلان قائلون...

اسم مفعول : مقول (بر وزن مفعول) مقولان مقولون

امر غالب : لیقل (بر وزن لیفل) لیقولاً لیقولوا (بر وزن
لیقولوا) ...

امر حاضر قل (بر وزن فل) قولاً قولوا قولی قولاً قلن (بر
وزن فلن)

نهی : لا یقل (بر وزن لا یفل) لا یقولاً لا یقولوا (بر وزن
لا یقولوا) ...

صرف اجوف واوی از باب سوم

ماضی : خاف خافا خافوا - خافت خافتا خفتن ...

مضارع : يخاف يخافان يخافون . تخاف تخافان يخفن (بروزن

یفلن) ...

اسم فاعل : خائف خائفان خائفون...

اسم مفعول : مخوف منه مخوف منها مخوف منهم مخوف منها...
مخوف منها

- امر غائب : لِيَخَفَ لِيَخَافَا لِيَخَافُوا ...
- امر حاضر : خَفَ خَافَا خَافُوا . خَافِي خَافَا خَفَنَ
- نهی : لَا يَخَفُ لَا يَخَافَا لَا يَخَافُوا
- صرف اجوفِ یائی از بابِ دومِ
- ماضی : باع باعا باعوا ، باعت باعتا بمن ...
- مضارع : يَبِيعُ (بر وزن يَفْعَلِ) يَبِيعَانِ يَبِيعُونَ (بر وزن يَفْعِلُونَ) ...
- اسم فاعل : بائِعُ باعِمانِ بائِعُونَ ...
- اسم مفعول : مَبِيعٌ « بر وزن مَفْعِيع » مَبِيعَانِ مَبِيعُونَ . مَبِيعَةٌ مَبِيعَتَانِ مَبِيعَاتٌ
- امر غائب : لِيَبِعْ « چون لِيَفْعَلِ » لِيَبِيعَا لِيَبِيعُوا ...
- امر حاضر : بَعِ « چون فَعَلَ » يَبِعا يَبِيعُوا يَبِيعِي يَبِيعَانِ
- نهی : لَا يَبِيعْ « چون لَا يَفْعَلِ » لَا يَبِيعَا لَا يَبِيعُوا ...
- صرف اجوفِ یائی از باب سومِ
- ماضی : هَابَ هَابَا هَابُوا « چون خَافَ » ...
- مضارع : يَهَابُ « چون يَخَافُ » ... و سایر مشتقات آنها
- چون مشتقات يَخَافُ است مکرر اسم مفعول آن که گفته میشود مَهْيَبٌ
- « چون مَبِيعٌ ... »

درس سی و هفتم

چنانچه ملاحظه میکنید تمام مشتقات و صیغه های اجوف از وزن اصلی خارج شده بواسطه آنکه وزن اصلیش معیوب و ناسلیس بوده . در بعضی صیغه ها يك علاج اعلائی و در بعضی دو و در بعضی سه علاج اعلائی لازمست . علاج بعضی صیغه ها بقلب حرف عله است و علاج بعضی بنقل حرکت یا اسقاط آن و علاج بعضی باسقاط خود حرف عله و گاهی هر دو یا هر سه از این علاجهادر کلمه جمع میشود باین تفصیل

الف ماضی معلوم اجوف در پنج صیغه اول از قال تا قالتا همان اعلال قلب دارد :

قال در اصل قَوْل بود و او حرف عله متحرك ما قبل مفتوح قلب بالف شد قال شد و هم چنین است تا قالتا و پنج صیغه خاف و باع و هاب

و در نه صیغه دیگر ماضی از قُلْنَ تا قُلْنَا اعلال قلب و حذف و تبدیل حرکت هر سه لازمست

قُلْنَ - در اصل قَوْلُن بود **اولا** و او حرف عله متحرك ما قبل مفتوح قلب بالف شد **قالن** شد تا انما چون التقاء ساکنین شد میان الف و لام الف بالتقاء ساکنین بیفتاد **قُلن** شد ثالثاً چون معلوم نمیشد و اویست یا یائی فتحه فاء الفعل بدل بضمه شد تا دلیل بر حذف و او باشد **قُلن** شد

و همین سه اعلال در باقی صیغه های نه گانه جاریست و همین سه اعلال در بعن تا بعنا که اصلش بیعن است جاریست فقط تفاوت اینست که فتحه فاء الفعل بدل بکسره میشود تا دلیل بر حذف یاء باشد

و همین سه اعلال در خفن و هبن تا خفنا و هبنا جاریست فقط تفاوتش اینست که در خفن با اینکه واویست فتحه فاء الفعل بدل بکسره میشود تا دلالت کند بر اینکه عین الفعل مکسور است

ب - ماضی مجهول اجوف واوی از باب اول قیل قیل قیلوا.

قِيلَتْ قِيلَتَا قِلْنَ . قُلْتُ ...

از باب سوم خیف منه خیف منهُ خیف منهُما خیف منهُم خیف منْها خیف منْهُما خیف منْهن خیف منْكَ خیف منْکما خیف منْکم خیف منْكَ خیف منْکما خیف منْکُن خیف منْی خیف منّا

ماضی مجهول اجوف یایی از باب دوم : بیع بیعا بیعوا . بیعت

بیعتا بعن . بعْت ...

از باب سوم هیب منه هیب منهُ هیب منهُما هیب منهُم ...

درس سی و هفتم

قیل در اصل قول بود کسره بر واو ثقیل بود بعد از سلب

حرکت ما قبل بما قبل دادیم قول شد واو ساکن ماقبل مکسور را قلب بیاء کردیم قیل شد تا قیلتا این دو اعلال جاریست و هم چنین است خیف

قَلَنَ در اصل قَوْلَن است بعد از نقل کسره واو بمقابل بالتقاء ساکنین میان آن و لام ساقط میشود و قَلَن میشود و سپس کسره فاء الفعل بدل بضمه میشود تا دلیلی بر واو ساقطه باشد قَلَن میشود و هم چنین است تا قَلْنَا ولی در خفن تبدیل کسره لازم نیست بیع در اصل بیع بود کسره بر یا ثقیل بود بعد از اسقاط حرکت بمقابل بآن دادیم . بیع شد . تا بیعتا این اعلال جاریست و هم چنین است هیب

اعلال بَعَن و هَبَن چون خفن است

ج - مضارع معلوم باب اول يَقُولُ يَقُولَان يَقُولُونَ - يقول در اصل يَقُولُ بود ضمه بر واو ثقیل بود بمقابل دادیم يقول شد و این اعلال در يقولان و تقولان و تقولون و يقولون و أقول و نقول جاری و کافیست .

يَقْلَنَ در اصل يَقَوْلَن بود ضمه بر واو ثقیل بود بمقابل دادیم التقاء ساکنین شد میان واو ، لام واو افتاد يَقْلَن شد بروزن یقلن و هم چنین است تَقْلَن

باب ۲ - يَبِيعُ يَبِيعَان يَبِيعُونَ . . . بیع در اصل بیع بود کسره بر یاء ثقیل است بمقابل دادیم بیع شد

یبعن - در اصل یبعن بود چون کسره را بمقابل دادیم التقاء ساکنین شد میان یاء و عین یاء بالتقاء ساکنین یفتاد یبعن شد باب ۳ - يَخَافُ يَخَافَان يَخَافُونَ . . . يخاف در اصل يَخَوْفُ بود

واو حرف عله متحرك وپیش از آن حرف صحیح و ساکن فتنحه واو
را بما قبل دادیم و واو در اصل متحرك ماقبل مفتوح را قلب بالف
کردیم یخاف شد

یخفن در اصل یخوفن بود بعد از این اعلال التقاء ساکنین شد
میان الف و فاء الف بالتقاء ساکنین بیفتاد یخفن شد و هم چنین است
تخفن (چون یفلن، تفلن)

صیغه های یهاب نیز بهمین طریق اعلال میشود
(د) مضارع مجهول اجوف یقال یقالان یقالون . ثقال ثقالان
یقلن ...

۲ - یباع یباعان یباعون ...

یخاف یخافان یخافون ...

۴ - یهاب یهابان یهابون ...

یقال در اصل یقول بود واو حرف عله و متحرك پیش از آن
حرف صحیح و ساکن حرکت آن را بما قبل دادیم واو در اصل
متحرك ماقبل مفتوح را قلب بالف کردیم یقال شد و هم چنین
در سائر ابواب

یقلن در اصل یقولن بود بعد از این اعلال یقالن شد التقاء ساکنین
شد الف بیفتاد یقلن شد و هم چنین است یبعن و یهبن و یخفن - و ثقلن
و تبعن .. (چون یفلن، تفلن)

تمرین - در بابهای ماضی و مضارع اجوف چند قاعده اعلالی

وجود دارد؟ موارد آنها را بیان کنید
تمرین - صیغه هائی که اعلال حذف دارد جدا بنویسید

درس سی و هشتم

اسم فاعل اجوف - قائل، بائع، خائف، هائب ...
قائل در اصل قاول بود چون واو بعد از الف زائده واقع است
بدل بهمزه میشود و همچنین سائر صیغه ها و سائر بابها با ملاحظه
اینکه بائع و هائب بائع و هائب است

اسم مفعول اجوف واوی باب ۱ - مَقُولٌ مَقُولَانِ مَقُولُونَ ،
مَقُولَةٌ مَقُولَتَانِ مَقُولَاتٌ

باب ۳ - مَخُوفٌ مِنْهُ مَخُوفٌ مِنْهُمَا مَخُوفٌ مِنْهُمْ مَخُوفٌ مِنْهَا ...
(چون مفعول مفعولان)

مقول : در اصل مَقُولٌ بود ضمه بر واو ثقیل بود بمقابل دادیم
واو بالتقاء ساکنین بیفتاد مقول شد

اسم مفعول یائی باب ۲ مبیع باب ۳ مهیب - مبیع در اصل مبیعوع
بود چون ضمه یاء را بمقابل دادیم و یاء بالتقاء ساکنین بیفتاد مبیع
شد ضمه پیش از یاء بمناسبت آن بدل بکسره شد مبیع شد

امر غائب ليقُلْ ، ليمع ، ليخف ، ليهب - اصل آنها يقول ، يبيع
يخاف ، يهاب است چون لام امر در آنها داخل شود و مجزوم گردند
التقاء ساکنین شود میان حرف عله عین الفعل و لام الفعل عین الفعل
بالتقاء ساکنین بیفتد

امر حاضر قُلْ، بَعْ، خَفْ، هَبْ. قُلْ قَوْلًا قَوْلًا، قُولِي قَوْلًا
قُلْنِ (چون فل - فعلا)

قل - در اصل تقول بود فعل مضارع بود خواستیم فعل امر حاضر
بنا کنیم تا حرف مضارع را از اولش انداختیم و آخرش را امجزوم کردیم
قَوْلْ شد التقاء ساکنین شد و او بیفتاد قل شد و هم چنین بع از تبع
و خف از تخاف ساخته میشود و سائر صیغه های امر از صیغه های
مضارع ساخته میشود

تَمْصَرَه - حال صیغه های نهی و جحد از ملاحظه صیغه های
امر معلوم گردد

دستور - چون نون تأکید با امر حاضر یا مضارع مجزوم متصل
گردد عین الفعلی که بالتقاء ساکنین ساقط شده بود بر گردد چنانچه
در امر حاضر گوئی قَوْلْنِ قَوْلَانِ قَوْلْنِ قَوْلْنِ قَوْلَانِ قَوْلَانِ - نون
خفیفه قَوْلْنِ قَوْلْنِ قَوْلْنِ

ناقص واوی از سه باب ۱ دعا يَدْعُو دَعْوَةً « خواندن » =
دَعَوُ . يَدْعُو . دَاعٍ . مَدْعُو . لِيَدْعَ . اَدْعُ . لَا يَدْعُ

از باب ۳ رَضِيَ . يَرْضَى . رَضَا « پسندیدن » = رَضَوْا يَرْضَوُ .
راضٍ . مَرْضًى . لِيَرْضَى . اَرْضَ

از باب ۶ رَخَوُ . يَرُخُو . رَخَوَةً « سست شدن » رَاخٌ - مَرُخُو لِيَرُخَ اُرُخُ
ناقص یائی از سه باب ۲ رَمِيَ . يَرْمِي . رَمِيًا « تیر انداختن » =

رَمَى . يَرْمِي . رَامَ . مَرَمَى . لِيَرَمَ . أَرَمَ

از باب ۳ خَشَى . يَخْشَى . خَشِيَ « ترسیدن » خَاشَ . مَخَشَى .
لِيَخْشَ . اخْشَ .

از باب ۴ رَعَى . يَرَعَى . رَعَى « چرانیدن » رَاعَ . مَرَعَى .
لِيَرَعَ . ارَعَ .

صرف ماضی معلوم افعال ناقص

باب ۱ دَعَا دَعَا دَعَا . دَعَتْ دَعَتْ دَعَتْ . دَعَوْتُ دَعَوْتُ دَعَوْتُ
دَعَوْتُ دَعَوْتُ دَعَوْتُ دَعَوْتُ دَعَوْتُ

۲ - رَمَى رَمَى رَمَى چون دعا ...

۳ - رَعَى رَعَى رَعَى چون دعوا ...

۴ - رَضَى رَضَى رَضَى . رَضِيتَ رَضِيتَ رَضِيتَ . رَضِيتَ رَضِيتَ
رَضِيتَ رَضِيتَ رَضِيتَ رَضِيتَ رَضِيتَ

۵ - خَشَى خَشَى خَشَى چون رضى ...

۶ - رَخَوَ رَخَوَ رَخَوَ چون شرف ... مگر در صیغه جمع
مغایب مذکر که رَخَا د بر وزن فعوا است

درس سى و نهم

چنانچه ملاحظه میکنید اختلال وزن و اعلال در این افعال از

افعال اجوف بسیار کمتر است و خود اینها هم سه دسته میشوند

۱ - بالف ختم میشوند چون بابهای ۱ و ۲ و ۴ اعلال اینها در

چهار صیغه است يك صیغه فقط اعلال قلب دارد و سه صیغه اعلال قلب و حذف

- دعا در اصل دَعَوَ بود حرف عله متحرک ماقبل مفتوح راقلب بالف کردیم دعا شد . همین طور رَمَى و رَعَى

دَعَوَا در اصل دَعَّوَا بود حرف عله متحرک ما قبل مفتوح را قلب بالف کردیم التقاء ساکنین شد الف بیفتاد دعوا شد و همچنین است دعت و دعئا زیرا حرکت تاء دعئا محل اعتبار نیست و این اعلال بهینه در رَمَوْا تار متاو رَعَوْا تا رَعْنَا جاریست با ملاحظه انکه الف آنها در اصل یاء است

۲ - بیا ختم میشوند چون رَضَى ، خَشَى . اینها فقط يك صیغه اعلالی مشترك دارند رَضَوْا خَشَوْا که در اصل رَضِیَوْ و خَشِیَوْ است ضمه بر یاء ثقیل است بعد از سلب حرکت ماقبل بما قبل داده شده و یاء بالتقاء ساکنین حذف شده و يك اعلال قلب اختصاص بهمیه صیغه های ناقص واوی باب رضی دارد و آن بدل شدن واواست بیاء رَضَى در اصل رَضِیَوْ بود واو در طرف بود و ما قبلش مکسور قلب بیاء شد رضی شد و این اعلال در همه صیغه ها جاریست

۳ - ختم بواو میشود چون رَخَوُ و در آن يك صیغه اعلالی بیش نیست . رَخَوْا جمع مذکر مفایب

- رخا در اصل رَخَّوُوا بود ضمه بر واو ثقیل بود حذف کردیم

باب ششم : یرْخُو یرْخُوآن یرْخُون ...

باب دوم : یرْمی یرْمیان یرْمُون « چون یفعون » تَرْمی تَرْمیان
یرْمین « چون یفعلن » تَرْمی تَرْمیان تَرْمُون « چون تفعون » تَرْمین
« چون تفعین » تَرْمیان تَرْمین « چون تفعلن » اَرْمی نَرْمی

باب سوم : واوی یرْضی یرْضیان یرْضُون « چون یفعون »
ترْضی ترْضیان یرْضین « چون یفعلن » ترْضی ترْضیان ترْضُون « چون
تفعون » ترْضین « چون تفعین » ترْضیان ترْضین « چون تفعلن »
اَرْضی نَرْضی

یائی : یَخْشی یَخْشیان یَخْشُون ...

باب چهارم . یائی : یرْعی یرْعیان یرْعوْن ...

از این ترتیب بخوبی میفهمید مضارع ناقص سه قسم است

۱ - انکه بواو ختم میشود ۲ - انکه بیاء ختم میشود

۳ - انکه بالف ختم میشود

قسم ۱ و ۲ در چهار صیغه اعلال اسقاط ضمه دارد یدعو ،

تدعو ، ادعو ، ندعو ، یرمی ...

یدعو در اصل یدعو بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختیم یدعو

شد . یرْمی در اصل یرْمی بود ضمه بر یاء ثقیل بود انداختیم و در سه

صیغه اعلال اسقاط حرکت و حذف حرف عله دارند . یدعون ، تدعون

، تدعین . یرمون ..

یدعون دراصل یدْعُوْنَ بود ضمه برواو ثقیل بود انداختیم التقاء ساکنین شد واو لام الفعل افتاد یدعون شد

یرمُون در اصل یرمیوْنَ بود ضمه بر یاء ثقیل بود بعد از سلب حرکت ماقبل بما قبل دادیم یاء بالتقاء ساکنین افتاد یرمُون شد همه تشبیه‌ها و خصوص جمعهای مؤنث بر وزن صحیح است اختلال در آن نیست و اعلالی لازم ندارد

قسم ۳ در چهار صیغه اعلال قلب دارد. یرْضی تَرْضی . اَرْضی نَرْضی . یَخْشی . یرْعی ...

یرضی در اصل یرْضی بود یاء حرف عله متحرک ماقبل مفتوح را قلب بالف کردیم یرضی شد

و در سه صیغه اعلال قلب و حذف دارد یرْضَوْنَ تَرْضَوْنَ یرْضِیْنَ . یَخْشَوْنَ . یرْهَوْنَ ...

یرضون در اصل یرْضِیوْنَ بود یاء حرف عله متحرک ما قبل مفتوح را قلب بالف کردیم التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف بالتقاء ساکنین بیفتاد یرْضَوْنَ شد

تبصره - همه تشبیه‌ها و خصوص جمعهای مؤنث اعلال و اختلال ندارند .

تبصره - در قسم ۱ و ۲ ماقبل واو ضمیر مضموم و ما قبل یاء ضمیر مکسور است و در قسم ۳ ماقبل هر دو مفتوح است

تمرین - افعال زیر را صرف و اعلال کنید

یغزو - یَنُوزُ . یَغْزِي

مضارع مجهول هر سه قسم بalf ختم میشود

یَدْعِي یَدْعِیَان یَدْعُوْنَ . تَدْعِي تَدْعِیَان یَدْعِیْنَ . تَدْعِي تَدْعِیَان تَدْعُوْنَ

تَدْعِیْنَ تَدْعِیَان تَدْعُوْنَ . اَدْعِي اَدْعِیْ

یَرْمِیْ یَرْمِیَان یَرْمُوْنَ ...

یَرْخِیْ یَرْخِیَان یَرْخُوْنَ ...

اعلال مضارع همه بابها بعینه اعلال قسم سوم مضارع معلومست

که بalf ختم میشود

دوس جهل و یکم

اسم فاعل ناقص

دَاعِ دَاعِیَان دَاعُوْنَ . دَاعِیَّة دَاعِیْتَان دَاعِیَاتُ دَاعِیَان ...

رَاخ رَاخِیَان ...

اثر حرف هله در اسم فاعل

« الف - مطلقا ختم بیاه میشود زیرا واوی هم که باشد چون

واوش در طرفست قلب بیاه میشود

داعیان در اصل داعوان بود . واو در طرف بود قلب بیاه شد

داعیان شد

ب - در مفرد های مذکر و جمعها آن اعلال حذف دارد

داع : در اصل داعی بود ضمه بر یاء ثقیل بود اسقاط شد التقاء
ساکنین شد میان یاء و تنوین یاء بالتقاء ساکنین افتاد داع شده هم
چنین است رام . راخ . راع

داعون : در اصل داعیون بود ضمه بر یاء ثقیل بود بعد از اسقاط
حرکت ماقبل بآن دادیم ویاء بالتقاء ساکنین افتاد داعون شد . وهم
چنین است رامون . راخون . راعون

اسم مفعول - در مضارع مختوم بواو

مدعو مدعوان مدعوون . مدعوة مدعوتان مدعوات . مرخو
مرخوان مرخوون...

اثر حرف عله در این قسم فقط ادغام است مدعو در اصل
مدعوو بود واو ساکن در دومی ادغام شد مدعو شد

در مضارع مختوم بیا و الف

مرمی مرمیان مرمیون مرمیه مرمیتان مرمیات . مرضی
مرضیان - مرعی مرغیان...

اثر حرف عله در این قسم قلب و ادغام و تبدیل ضمه است

مرمی در اصل مرموی بود واو ساکن قبل از یاء متحرك واقع
شد قلب بیاء شد و در یاء ادغام شد مرمی شد ضمه پیش از یاء بمتناسب
یاء بدل بکسره شد مرمی شد . این اعلال در سایر صیغه‌ها و در سایر
بابها چون مرعی و مخشی جاریست

تمرین - اسم فاعل و مفعول افعال زیر را صرف و اعلال کنید
 یَغْزَوُ . یَحْمَى . یَشْجَى . یَبْغَى

درس چهل و دوم

امر غالب مختوم بو او

۱ - لَدَعُ لِدَعُوا لِدَعُوا . لَتَدَعُ لَتَدَعُوا لِدَعُونَ . لَادَعُ

لَدَعُ

۲ - لِرَخُ لِرَخُوا ...

مختوم بیاء

لِیرَمَ لِیرَمُوا . لَتَرَمَ لَتَرَمُوا لِیرَمینَ . لَارَمَ لَرَمَ

مختوم بالف

لِیرِضَ لِیرِضُوا لِیرِضُوا ...

اثر حرف عله در امر غائب

(الف) حرف عله در چهار صیغه . لیدع ، لتدع ، لادع .

لندع . لیرم ... لیرض ... بجز می ساقط میشود

(ب) آخر مختوم بو او در این صیغه ها بضمه و آخر مختوم

بیاء مکسور و آخر مختوم بالف مفتوح تلفظ میشود

امر حاضر - مختوم بو او

ادْعُ ادْعُوا ادْعُوا . ادْعِ ادْعُوا ادْعُونَ . ارْخُ ارْخُوا ارْخُوا

مختوم بیاء - اَرَم اَرَمِیا اَرَمُوا اَرَمِی اَرَمِیا اَرَمِین .
مختوم بالف - اَرَض اَرَضِیا اَرَضُوا اَرَضِی اَرَضِیا اَرَضِین . اَرَع ...
اَخَش ...

اثر حرف عله در امر حاضر مثل امر غائب است
دستور : چون نون تا کید بفعل امر ملحق شود در صیغه‌هایی که
لام الفعل بجزمی افتاده بر گردد و مفتوح تلفظ شود و اگر الف باشد
منقلب بیاء گردد تا قبول فتحه کند .

۱ - نون تا کید ثقیله لیدْعون لیدْعوان لیدْعن ، لیدْعون
لیدْعوان لیدْعونان . اَدْعون اَدْعوان اَدْعن اَدْعن اَدْعوان اَدْعونان
اَرَمین اَرَمیان اَرَمین اَرَمین اَرَمیان اَرَمینان
اَرَضین اَرَضیان اَرَضون اَرَضین اَرَضیان اَرَضینان . اَخَشین
اَخشیان اَخشون

۲ - نون تا کید خفیفه
لیدْعون لیدْعن لیدْعون . اَدْعون اَدْعن اَدْعن
اَرَمین اَرَمین اَرَمین . اَرَضین اَرَضون اَرَضین
تمرین فعل امر این افعال را صرف و اعلال کنید و مؤ کد بنون
تا کید کنید

یَغْزُو . یَغْزِی . یَغْزِی . یَغْزِی

درس چهل و سوم

فعل نهی و جحد - مختوم بو او

لَا يَدْعُ لَا يَدْعُوا لَا يَدْعُوا . لَا تَدْعُ لَا تَدْعُوا لَا يَدْعُونَ . لَا تَدْعُ
لَا تَدْعُوا لَا تَدْعُوا . لَا تَدْعِي لَا تَدْعُوا لَا تَدْعُونَ . لَا ادْعُ لَا تَدْعُ . لَا يَرْخُ
لَا يَرْخُوا . . .

مختوم بیا

لَا يَرْمُ لَا يَرْمِي لَا يَرْمُوا . لَا تَرْمُ لَا تَرْمِي لَا تَرْمِينَ . لَا تَرْمِ لَا تَرْمِي
لَا تَرْمُوا . لَا تَرْمِي لَا تَرْمِي لَا تَرْمِينَ . لَا اَرْمِ لَا اَرْمِ

مختوم بالف

لَا يَرْضَ لَا يَرْضِي لَا يَرْضُوا . لَا تَرْضَ لَا تَرْضِي لَا يَرْضُونَ . لَا تَرْضَ
لَا تَرْضِي لَا تَرْضُوا . لَا تَرْضِي لَا تَرْضِي لَا تَرْضِينَ لَا اَرْضَ لَا اَرْضَ

تبصره - چون بجای لاء ناهیه لم گذاریم فعل جحد بوجود
آید و هر حرف جازمه دیگری بر سر فعل مضارع ناقص در آید همین
صیغه ها بوجود آید

تبصره - اثر حرف عله در صیغه های مضارع مجزوم از نهی
و جحد و غیر آن همان اثری است که در امر گذشت

دستور - چون حروف ناصبه بر سر فعل مضارع ناقص در آید
در قسم ۱ و ۲ که مختوم بو او یا یاء باشد مثل منصوب صحیح تلفظ شود
لَنْ يَدْعُو . لَنْ يَرْمِي . و در قسم ۳ چون الف قابل حرکت نیست در

لفظ تغییری حاصل نشود چون کن یرضی

تمرین - فعلهای زیر را مجزوم منصوب صرف کنید

یغزو . یبغی . یحیی . یسجی

تمرین - معلوم کنید چند دستور از دستورات عمومی اعلال

در بابهای ناقص بکار رفته

درس چهل و چهارم

لغیف (درهم پیچیده) دو حرف عله در سازمان اصلیش داخل

شده و آن بردو قسم است

۱ - مفروق (دو حرف عله اش بواسطه همین الفعل صحیح از

هم جدا شده : وقی ، یقی ، وقایة (نگهداشتن)

لغیف مفروق زائده باب آمده : باب دوم : وقی یقی = وقی

یوقی و از باب سوم وجی یوجی = یوجی وجیاً (سوده شدن سم

ستوران) از باب پنجم ولی یلی = یولی ولیاً (پهلودر آمدن)

۲ - لغیف مقرون (دو حرف عله اش جفت است) شوی یشوی

از دو باب آمده - باب دوم : چون شوی یشوی شیأ = شوی یشوی

شویاً (بریان کردن) از باب سوم . طوی یطوی طویاً (پیچیدن، در

نوردیدن)

صرف ماضی ۱ - معلوم وقی وقیا وقوا چون رمی

۲ - وجی وجیا وجوا چون رضی ...

۳ - وَلَبِیْ وَلَبَاْ وَلَوْ اُ چُون خشی...

۴ - شَوِیْ شَوِیَا شَوَاْ چُون رمی ...

۵ - طَوِیْ طَوِیَا طَوَاْ چُون رضی ...

تأثیر حرف عله در بابهای لفیف

(الف) در باب ماضی الفیف مفروق و الفیف مقرون اعلال

و صرف رمی جاریست و در ماضی سه باب دیگر اعلال و صرف باب

خشی بعینه جاریست

(ب) مضارع ۳ و ۱

یَقِیْ یَقِیَانْ یَقُوْنْ . تَقِیْ تَقِیَانْ یَقِیْنْ . تَقِیْ تَقِیَانْ تَقُوْنْ . تَقِیْنْ تَقِیَانْ

تَقِیْنْ . اَقِیْ نَقِیْ - یَلِیْ یَلِیَانْ یَلُوْنْ چُون یقی ...

هر دو اعلال باب یَعْدُو یرَمِیْ در آن جاریست

- یَقِیْ دز اصل یَوْقِیْ بود و او واقع بود میان حرف مضارع

و کسره لازمه حذف شد یَقِیْ شد ضمه بر یاء ثقیل بود انداختیم یقی

شد . همین اعلال در تَقِیْ ، اَقِیْ ، نَقِیْ و امثال آن جاریست

مضارع ۲ و ۵ یَوْجِیْ و یَطْوِیْ

۱ - یَوْجِیْ یَوْجِیَانْ یَوْجُوْنْ . تَوْجِیْ تَوْجِیَانْ یَوْجِیْنْ ...

۲ - یَطْوِیْ یَطْوِیَانْ یَطْوُوْنْ ...

اعلال آن چون یَخْشِیْ است

مضارع ۴ یَشْوِیْ یَشْوِیَانْ یَشْوُوْنْ چُون یرَمِیْ یرَمِیَانْ ...

اعلال و تصریف آن چون یرمی است

درس چهل و پنجم

اسم فاعل این ابواب

واق . واج . وال . شاو . طاو : در تصریف و اعلال مثل
رام میباشد

اسم مفعول - مَوْقَى . مَوْجَى . مَوْلَى . مَشْوَى . مَطْوَى -
در تصریف و اعلال مثل مرمی میباشد

امر غائب ۱ و ۳

لِيقَ (چون لیع) لَیْقِیَا لَیْقُوا ، لَتَقِ لَتَقِیَا لَیْقُونَ . لَاقِ لَاقِ
لیل لیلیا لیلوا ...

لیق - در اصل یقی بود لام امر برسرش در آوردیم یاء به
جزمی افتاد لیق شد

امر حاضر - ق (چون ع) قِیَا قُوا . قِی قِیَا قِینَ : لَ لِیَا لُوا ...

ق - در اصل تقی بود مضارع بود خواستیم فعل امر بسازیم
تاء مضارع را از اولش انداختیم ویاء بجزمی افتاد ق شد

مؤکد بنون ثقیله : قِینَ قِیَانَ قُنَّ . قَنَ قِیَانَ قِینَانَ : خفیفه قِینَ قُنَ
تبصره - مفرد مذکر در حال وقف متصل بهاء وقف تلفظ می
شود چون قه ، له

نهی و جحد

لایق لایقیا لایقوا چون امر غائب است

امر غائب باب ۲ و ۵

لیوج لیوجیا لیوجوا . لتوج لتوجیا لیوجون : لیطو لیطویا

لیطووا ...

در صرف و اهلال چون لیغش است

امر حاضر - اطو اطویا اطووا . اطوی اطویا اطوین :

ایج ایجیا ایجوا ...

ایج : در اصل اوج بود و او سا کن ماقبل مکسور قلب

بیا شد ایج شد

امر باب ۴ لیشو چون لیرم . اشو چون ارم

تمرین - امر و نهی بابهای لفیف را با نون تاکید صرف کنید

و بفارسی ترجمه کنید

درس چهل و پنجم

فصل چهارم - قواعد مختلفه ثلاثی مزید و احکام اهلال آن

۲ - همزه باب افعال قطع است و در همه حال ثابت است ولی

همزه ایکه اول بابهای دیگر است چون افتعال و انفعال و غیره وصل

است و در حال اتصال بما قبل ساقط میشود

۲ - چون فعل مضاعف بیابهای ثلاثی مزیدرود حکم ادغامش

بجا است مگر در باب تفعیل و تفعل که بی اثر میشود چون حَبَّ

و تَحَبَّ

ملاحظات

مصدر ادغام ندارد

باب افعال : أَحَبَّ يَحِبُّ أَحْبَابًا

مفاعلة : حَابَّ ، يُحَابُّ ، مُحَابَّةٌ

تفاعل : تَحَابَّ ، يَتَحَابُّ ، تَحَابًا

مصدر ادغام ندارد

اففعال : اعْتَدَّ ، يَعْتَدُّ ، اعتدادا

انفعال : اُنْعِدَّ ، يَنْعَدُّ ، انعدادا

« « «

استفعال : اسْتَحَبَّ ، يَسْتَحِبُّ ، اسْتَحْبَابًا

« « «

معتل الفاء مثال

در مصدر واوساکن

باب افعال : أَوَّعَدَ ، يُوَّعِدُ ، إِيْعَادًا

ماقبل مکسور قلب

تفعیل : وَّعَدَ ، يُوْعَدُ ، تَوْعِيدًا

بیاء شده

مفاعلة : وَاعَدَ ، يُوَاعَدُ ، مَوَاعِدَةٌ

همه تصریفاتش مانند

صحیح است

تفعل : تَيَسَّرَ ، يَتَيَسَّرُ ، تَيَسُّرًا

چون صحیح است

تفاعل : تَيَاسَرَ ، يَتَيَاسَرُ ، تَيَاسَرًا

حرف عله قلب بتاء شده

اففعال : اِتَّكَلَّ ، يَتَكَلَّلُ ، اِتِّكَالًا

و در تاء ادغام شده

چون صحیح است

انفعال : اِنْوَجَدَ ، يَنْوُجِدُ ، اِنْوِجَادًا

(بیدار شد) چون

استفعال : اسْتَيْقِظَ ، يَسْتَيْقِظُ ، اسْتَيْقَاضًا

صحیح است

دوس چهل و ششم

اجوف ثلاثی مزید

أَقْوَمَ يَقْوَمُ اقْوَامًا - تَصْرِيف و اعلال ماضی اقام اقاموا . أَقَامَتْ أَقَامَتَا أَقْمَنَ	باب افعال أَقَامَ ، يَقِيمُ ، إِقَامَةٌ
--	--

اقامة در اصل اقواماً بود۔ واو حرف عله و متحرك ما قبلش حرف صحيح و ساكن فتحه واورا بما قبل دادیم واو در اصل متحرك ما قبل مفتوح قلب بالف شد و بالتقاء ساكنين يفتاد و عوضش تا، مصدری بآخر كلمه ملحق شد اقامه شد

اقام در اصل اقوم بود واو حرف عله و متحرك ما قبلش حرف صحيح ساكن فتحه آنرا بما قبل داده و قلب بالف شد اقام شد این اعلال تا اقامتا كافست

اقمن در اصل اقومن بود باعلال سابق واو قلب بالف شد و بالتقاء ساكنين افتاد اقمن شد و این اعلال حذف تا اقمن جارست مضارع يَقِيمُ يَقِيمَانُ يَقِيمُونَ ، تَقِيمُ تَقِيمَانُ تَقِيمُونَ چون یفلن ، تَقِيمُ : تَقِيمَانُ تَقِيمُونَ ، تَقِيمَانُ تَقِيمُونَ (چون تفلن) أَقِيمُ أَقِيمُ يَقِيمُ : در اصل يَقَوْمٌ بود كسره بر ياء ثقيل بود بما قبل دادیم واو ساكن ما قبل مكسور قلب ياء شد يَقِيمُ شد همین اعلال در غیر جمعهای مؤنث كافست

یَقْمَن در اصل یَقُومَن بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل دادیم التقاء ساکنین شد واو بالتقاء ساکن افتاد یَقْمَن شد این اعلال در تقمین هم جاریست

اسم فاعل - مُقِمِّمٌ مُقِمِّیَانِ مُقِمِّیُونَ مُقِمَّةٌ مُقِمَّتَانِ مُقِمَّاتٌ

مقیم : در اصل مُقُومٌ بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل دادیم واو ساکن ما قبل مکسور قلب بیاء شد مقیم شد در جمیع صیغه ها این اعلال جاریست

اسم مفعول - مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامُونَ مُقَامَةٌ مُقَامَتَانِ مُقَامَاتٌ

مقام : در اصل مُقُومٌ بود واو حرف عله و متحرك ماقبلش حرف صحیح و ساکن فتحه واو را بما قبل دادیم واو در اصل متحرك ماقبل مفتوح قلب بالف شد مقام شد این اعلال در جمیع صیغه ها جاریست

فعل امر - غائب - لَیْقَمْ لَیْقِمَا لَیْقِمُوا . لَتَقْمَ لَتَقِمَا لَتَقْمَنَّ

لَاَقَمْ لَتَقْمَنَّ

لیقم : در اصل یَقِیمٌ بود لام امر بر سرش در آ وردیم ضمه آخر بجزمی افتادا لتقاء ساکنین شد یاء بالتقاء ساکنین افتاد لیقم شد . هم چنین است لتقم ، لاقم ، لتقم

امر حاضر اَقِمْ اَقِمَا اَقِیْمُوا . اَقِیْمِ اَقِیْمَا اَقِیْمَنَّ

اقم : در اصل اَقُومٌ بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل دادیم واو بالتقاء ساکنین بیفتاد اقم شد

اقیما : در اصل اقوماً بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل داد
 واو ساکن ماقبل مکسور قلب بیاء شد اقیما شد این اعلال در
 باقی صیغه ها تا اقمن جاریست و در اقمن واو بالتقاء ساکنین افتاده
 تبصره - فعل نهی و جحد چون امر غائب اعلال میشود

درس چهل و هفتم

ملاحظات

چون صحیح است	باب تفعیل قولٌ یقول ، تقویلا
چون صحیح است	مفاعلة: جاوب، یجاوب، مجاوبه
(بردیوار شد) چون صحیح است	تفعّل : تسور، یتسور، تسورا
چون ثلاثی مجرد در آن محفوظ	انفعال : انقاد ، ینقاد ، انقیادا
است ان قاد در اعلال و تصریف	
مانند ثلاثی مجرد است	
اگر تاء افتعال را بجای فاء الفعل	افتعال : اختار ، یختار، اختیارا
حساب کنیم اختار مثل باب	
انفعال است	
مانند صحیح است	استفعال : اَسْتَحَوَذَ ، استحوذا

تمرین - افعال باب انفعال و افتعال را صرف و اعلال کنید و

جميع مشتقات آنرا بنویسید

درس چهل و هشتم

دا

ثلاثی مزید ناقص

باب افعال: اَعْطَى، يُعْطِي، اَعْطَاء

ملاحظات

لام الفعل مصدر که یاء است

چون بعد از الف زائده واقع شده

قلب بهجزه شده

۱ - مصدر آن همیشه بروزن

تفعله آیدنه تفعیل ۲ - واولام الفعل

در آن همیشه قلب بیاءشود چون

در مرتبه چهارمست

۱ - اعلال رمی، پرمی در

ماضی و مضارع و سایر مشتقات

آن جاریست ۲ - واولام الفعل در

آن همیشه قلب بیاء میشود چون

در مرتبه چهارمست

۱ - اعلال رعی، یرعی در

آن جاریست ۲ - حرف ماقبل آخر

مصدرش بمناسبت یاء بر خلاف صریح

همیشه مکسور است

مانند باب تفعیل است

تفعیل: زَكَّى، يَزْكِي، تَزْكِيَّة

مفاعله: نادى، يُنَادِى، نداء

مناداة

تفعّل: تَغْنَى، يَتَغَنَّى، تَغْنِيَا

تفاعّل: تَنَاهَى، يَتَنَاهَى، تَنَاهِيَا

۱ - اعلال رمی یرمی در	اففعال : اَرْتَضَى، یَرْتَضِی، اَرْتَضَاء
جاریست ۲ - واو لام الفعلش چو	انفعال : اِنْمَحَى، یَنْمَحِی، اِنْمَحَاء
بعد از مرتبه چهارمست همیشه قلب	استفعال : اِسْتَقَصَى، یَسْتَقْصِی
بیاء میشود ۳ - لام الفعل در مصدرش	استقصاء
قلب بهمزه میشود	افعیال : اَعْرَوِی، یَعْرَوِی
چون باب افعال است	اخریراء
چون باب افعال است	
(بسیار عریان شدن) چون	
باب افعال است	

دستور - چنانچه ملاحظه میکنید همیشه لام الفعل در این بابها بملاحظه حرف پیش از خودش حالت خود را در فعل ثلاثی مجرد پیدا میکند و همان صرف و اعلال ثلاثی مجرد در آن جاریست تبصره - هر ناقص و او یکه ثلاثی مزید شود در حکم ناقص یا فایست زیرا واو لام الفعل در طرفست قلب بیا میشود

درس چهل و نهم

ملاحظات	لفیف مفروق ثلاثی مزید
(اشاره کرد) صرف و اعلالش	افعال : اَوْمَى، یَوْمِی، اِیْمَاء
مثل اعطی است	
(چخماقش را آتش زد) مثل	تفعیل : وَرَى، یُورِی، تَوْرِیة
زکی است	

• ملاحظات

(در خاك سپرد) مثل نادى است

مثل تغنى است

مثل تناهى است

چون ارضى است و واوش قلب بقاء
شده مثل انكل

(آتش گرفت) چون انمحي است
چون استقصى . و او در مصدر قلب
بياء شده

(زنده كرد) چون اعطى است

(سلام كرد) چون زكى است

(نوبت گذاشت) چون باوى است

(فكر كرد) چون تغنى است

(برابر شد) چون تناهى است

(پوشيد) چون ارضى است

(پيچيد) چون انمحي است

(طلب زندگى كرد) چون استقصى
و بحذف ياء عين الفعل نيز استعمال

ميشود چون استحي ، يستحي ،
استحاء

واعلة : وارى ، يوارى ، مواراة

فعل : تولى ، يتولى ، تولياً

تفاعل : توانى ، يتوانى ، توانياً

افتعال : اتقى ، يتقى ، اتقاء

انفعا : انورى ، ينورى ، انوراء

استفعال استوصى ، يستوصى ،
استيصاء

لثيف مقرون ثلاثى مزيد

افعال : احيى ، يحيى احياء

تفعيل : حى ، يحيى ، تحية

مفاعلة : حايى ، يحايى ، محاياء

تفعل : تروى بتره ي ترويا

تفاعل : تساوى ، يتساوى ، تساوياء

افتعال : اكتسى ، يكتسى ، اكتساء

انفعال : انطوى ، ينطوى ، انطواء

استفعل : استحيى ، يستحيى ، استحياء

تمرين - افعال فوق را صرف و اعلال كنيد و مشتقات آن را بنويسيد

درس پنجاهم

۳ - چون فاء الفعل باب افتعال حرف م، ض، ط، ظ باشد
تاء باب در همه صیغه ها بدل بطاء گردد چون اصطلاح، یصطلاح در
صلح و اضطرِب، یضطرِب در ضرب و اطرِد، یطرِد در طرد و
اضطلم، یضطلم، در ظلم

و چون فاء الفعل آن ز، ذ، د باشد تاء آن در جمیع صیغه ها
قلب بدال گردد و در ذال بطور جواز و در دال بطور لزوم ادغام
گردد چون ازدجر در زجر و اذکر یا ادکر در ذکر و ادرء
در درء (رفع کرد)

۴ - چون فاء الفعل باب تفاعل حرف ت، ث، د، ذ،
ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، باشد جائز است تاء باب بدل بقاء الفعل
گردد و درهم ادغام شود و بتوسط همزه وصل مکسوری که اول فعل
در آید بدان تلفظ شود چون

۱ - ت اترِب در تترِب (خاك آلود شد) ، اتابع در تتابع

بی در بی شد

۲ - ث : اثبت در تثبت (پا بر جا گردید) اتاقل در تشاقل

(گرانى کرد)

۳ - د : اذتر در تذتر (گلیم بخود پیچید) اذارک در تذارک

(تلافی کرد)

۴ - ذ : اذکر در تذکر (یاد آوری کرد) اذابج در تذابج

- ۵ - زه: اَزَمَل در توَمَل (گوشه گرفت) اَزَاوَر در تَزَاوَر
 ۶ - س: اَسْرَع در تَسْرَع (شتاب کرد) اَسَارَع در تَسَارَع
 ۷ - ش: اَشْجَع در تَشْجَع (پهلوانی کرد) اَشَاعَر در تَشَاعَر
 ۸ - ص: اَصْعَد در تَصْعَد (بالا رفت) اَصَاعَد در تَصَاعَد
 ۹ - ض: اَضْرَع در تَضْرَع (لابه کرد) اَضَارَع در تَضَارَع
 ۱۰ - ط: اَطْهَر در تَطْهَر (پاكَ شد) اَطَابِق در تَطَابِق
 ۱۱ - ظ: اَظْهَر در تَظْهَر (پشیمانی کرد) اَظَاهَر در تَظَاهَر
 و چون عین انفعال باب افتعال یکی از این یازده حرف باشد جائز است تا به باب افتعال را قلب بآن کنند در آن ادغام کنند و همزه وصل بیفتد چون خَصَمٌ یَخْصُمُ اِخْتِصَاماً بجای اِخْتِصَمَ یَخْتَصِمُ و بعضی بکسر فاء الفعل تاقط کنند

درس پنجاه یکم

هر يك از بابهای ثلاثی مزید را معانی مختلفه است که ذکر آن وظیفه کتب لغت است و آنچه دانستن آن در این جا مهم است از این قرار است

افعال: غالباً برای متعدی کردن است: ذَهَبَ (رفت) أَذْهَبَ (بردا)

تفعیل: غالباً برای متعدی کردن است: فَرَحَ (شاد شد) فَرَّحَ

(شاد کرد)

مفاعلة: بمعنی تبادل کردن فعلی است ضرب (زد) ضارب

(یکدیگر را زدند)

تفعل: قبول و تحمل فعلی است تَكْسَرُ (شکستن را قبول کرد)

تعلم (حلم نشانداد)

تفاعل : ۱ - همکاری در فعلی : تضارب القوم (با هم زدند) ۲ -

بخود بستن امری : تمارض الامیر (بیمار را بخود بست)

افتعال : کوشش : اکتسب (کوشش کرد در کسب)

انفعال : قبول فعل : انکسر (قبول شکستن کرد)

استفعال : طلب فعل : استخرج (طلب خروج کرد)

افعال : مبالغه در فعل : أعشوشب الأرض (زمین پر گیاه شد)

درس پنجاه و دوم

در مشتقات وضعی اسم - تا اینجا مشتقات صرفی کلام را دانستیم که

غالباً در فعل بودا کنون باید بدانیم يك اختلافاتی هم میان کلمه های عربی

بخصوص اسم بحسب وضع است که بواسطه آن معنای مختلف

فهمیده میشود و ما نام آنها را مشتق وضعی میگذاریم یعنی اسم عربی

بحسب وضع چند دسته میشود که ما باید هر دسته را با اعتبار معنای

خاصی که میدهد بشناسیم

۱ - اسم ظاهر و آن اسمیست که بطور صریح دلالت بمعنائی

دارد : حسین . رجل . ضرب

تبصره - اسم ظاهر بر دو قسم است علم ، نام شخصی یا چیزی

که دلالت بر معنای معینی دارد . ابراهیم ، دلدل ، کربلا و اسم جنس که

دلالت بر جنسی یا شیئی میکنند بدون تعیین شخص : رجل . اسد . بلد

تمرین - علم و اسم جنس را در کلمات زیر تشخیص دهید و بایک

خط زیر اسم جنسها نشانه گذارید

الله . سماء . ارض . شمس . آدم . حواء . رَجُل . غَلام . ابراهيم .
سَلَمَى . وَرَقَة . ريشة . (بر) . نوح . مصر . اخ . اخت . العاصی
تمرین - عبارات زیر را بنویس و زیر اسم علم يك خط و زیر اسم
جنس دو خط بکش

آدم أول رجل و حواء أول امرأة . اسلامبول عاصمة (بايتخت) السلطنة
العثمانية : باريس اكبر مدن (شهرها) فرنسا . الجبل الابيض اعلى جبل
في اوروبا . لبنان اجود (بهترین) نواحي سورية . يوسف يدرس الصرف

درس پنجاه و سه

۲ - ضمير ؛ و آن اسمی است که اشاره بغائب یا خطاب بحاضر
یا حکایت از متکلم دارد : هو (او) أنت (تو) أنا (من)
تبصره : ضمير منفصل است و متصل . منفصل آنست که مستقلاً
تلفظ میشود چون هو نائم، الا هو . متصل آنست که باید دنبال لفظ
دیگر چسبیده باشد مثل هاء ضربه و كاف کتابك

صرف ضمير متصل مرفوع غائب - هو هما هم ، هي هما هن
صرف ضمير منفصل مخاطب - انت انتما اتم ، انت انتما اتن :
متكلم : انا نحن - این ضمیر ها همیشه مرفوعند
ضمير منفصل منصوب غائب - اياه اياهما اياهم . اياها اياهما اياهن -

مخاطب اياك اياكما اياكم . اياك اياكما اياكن - متكلم اياي ايانا
صرف ضمير متصل منصوب یا مجرور غائب - ضربه ضربهما
ضربهم، ضربهما ضربهما ضربهن - كتابك كتابكما كتابكم، كتابك كتابكما
كتابكن كتابي ، كتابنا - این ضمیر ها منصوب و مجرور استعمال میشود

ضمیر مرفوع متصل غائب - ضربا ضربوا ، ضربتا ضربن مخاطب
 ضربت - تا - ضربتن ، متکلم ضربت ، ضربنا - اینها همیشه مرفوعند
 تمرین - ضمیرهای مرفوع زیر را معلوم کن
 سَلَّمَ . اَكَلَا . نامُوا . منعت . قَالَتَا . قُمْن . شَرَبْتَ . جازَيْتُمَا .
 و صَالِحْتُمَا . طَبَخْتَ . اسرَعْتُمَا ، ضربتن . احْبَبْتَ . ابْغَضْنَا . يَكْرُم . يُوْفِيَانِ
 يَغْزَوْنَ . تَذْهَبُ . يَنْظُرَانِ . يَسَافِرَانِ

تمرین - ضمیرهای متصل منصوب زیر را معین کنید
 اَكْرَمَهُ اَكْرَمَهَا اَكْرَمَهُمْ . اَكْرَمَهَا اَكْرَمَهَا اَكْرَمُهَا . اَكْرَمَكَ
 اَكْرَمَكُمَا اَكْرَمَكُم . اَكْرَمَكَ اَكْرَمَكُمَا اَكْرَمَكُن . اَكْرَمَنِي اَكْرَمْنَا
 تمرین - جدولی برای ضمیرهای رفع منفصل و متصل و جدولی
 برای ضمیرهای نصب و جر منفصل و متصل بساز

درس پنجاه و چهارم

۳- اسم اشاره و آن دلالت دارد بر معنا با اشاره حسی : هذا
 (این مرد) و آن سه قسم است

- ۱- در اشاره بنزدیک الفاظ آن ذَا برای مفرد مذکر ذَهْ ، ذِي ، تَا ، تِی
 برای مفرد مؤنث ، ذَانِ ، تَانِ تنبیه مرفوع ذَا و تَا است که در حال نصب
 و جر ذَيْنَ و تَيْنَ میشود اولاء و اولی برای جمع - جائز است هاء تنبیه بر
 بر سر همه این الفاظ درآید و گفته شود هذا، هذه، هذان ، هاتان - هولاء
- ۲ - در اشاره بمتوسط . کاف بآخر این الفاظ ملحق شود ذَاكَ
 ، تَاكَ ، ذَانِكَ ، تَانِكَ ، اولئك دخول هاء تنبیه بر سر این قسم نیز
 جائز است چون هَذَاكَ ، هَئَاكَ ...

۳ - در اشاره بدور لامی بمفرد متوسط و جمع مقصور آن زیاد کنند:
 ذلک ، تلک ، اولالک و نون تشبیه را بطور جواز تشدید دهند ذالک ،
 تانک - هاء تشبیه در این قسم که لام دارد داخل نشود و هذالک تلفظ نشود
 تبصره - در اشاره بمکان الفاظ مخصوصی استعمال میشود : هنا
 در نزدیک ، هناك در متوسط ، هُناک و ثَمَّ در دور

تمرین - بعد از اسم اشاره های زیر مشار الیه مناسب بگذارید
 هذا - هذین - اولاء - هذه - هاته - هاتین - مررت بهؤلاء - ذاک - جمیل
 تلک .. غیر راضیه عنا

۴ - موصول : و آن لفظی است که دلالت بر چیزی میکند باعتبار
 سابقه ای که در نظر گوینده ، و شنونده دارد از این جهت معنای آن
 تمام نمیشود تا جمله ای که سابقه آنرا تعیین میکند بعد از آن ذکر
 شود چون الَّذِی (انکه) : جاء الَّذِی اُحِبُّه - تا احبه ذکر نشود
 الذی معنی نمیدهد

توضیح موصول دو قسم است ۱ - مختص متصرف . مفرد مذکر
 الذی آنچنان مرد تشبیه مرفوع اللّذان که در حال نصب و جر
 اللّذین تلفظ شود جمع الذین . مفرد مؤنث الّتی آنچنان زن تشبیه مرفوع
 اللّتان که در حال نصب و جر اللّتین گفته شود جمع اللّواتی (آنچنان
 زنان) ۲ - موصول مشترک غیر متصرف که بیک لفظ در مفرد و تشبیه
 و جمع و مذکر و مؤنث استعمال شود و آن چهار لفظ است مَنْ
 (کسیکه) ما (چیزیکه) ای (هر کدام) ال (آنچه که) مثل مَنْ جاءک
 ما فعلت ، اُحبّای التّلامذة ، عاد الغائب (برگشت انکه پنهان بود)

تبصره - جمله ای که سابقه موصول را بیان میکند صله آن نامیده شود و ضمیریکه بآن بر میگردد عاید گویند
 تمرین - در جای خالی عبارات زیر یک موصول مناسب بگذارید
 ۱ - یُقَالُ لِلرَّجُلِ - فَقَدْ الْعَقْلَ مَجْنُونٌ^۲ یَقَالُ لِلْأَزْوَاجِ - فَقَدْ وَانْأَسَاهُمْ
 أَرَامِلٌ^۳ إِنَّ الْأَصْبَحَ - يُوَضَّعُ فِيهَا الْخَاتَمُ تَسْمَى خَنْصَرًا^۴ تَقَالُ لِلْمَرْثَةِ -
 حُرْمَتُ الْبَصْرِ عَمِيَاءَ و - حرمت الکلام خرساء و للولد - حرم عیناً و احدة
 أعور و - حرم الصلحة علیل^۵ - الا سا کفة هم - یَصْنَعُونَ الْآ حَذْبَةً
 تمرین - موصول و جمله صله و ضمیر عاید عبارات زیر را
 معین کنید

۱ - الْكَلِمَةُ الَّتِي تَنْطَقُ بِهَا تَهْیِیرُ اسِیرِا لَهَا لَا تَفْرَحُ إِلَّا بِالَّذِي
 نَلَتْ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ^۴ - أَنَّ الْقَوْمَ الَّذِينَ لَا مَرْوَةَ لَهُمْ لَا يُكْرَمُونَ^۵ - كُلَّ
 مَا فِي الْأَرْضِ فَإِنَّ^۶ - لَا يَعْلَمُ مَا فِي الْقُلُوبِ غَيْرَ اللَّهِ

درس پنجاه و پنج

معرفة، نكرة - اسم علم، ضمیر، اسم اشاره موصول که دلالت بر

۱ () گفته میشود بمردیکه ندارد عقل دیوانه^۲ گفته میشود بمردانیکه
 از دست داد اند زنان خود را ارمل^۳ انگشتیکه گذاشته میشود در آن
 انگشت نامیده شود خنصر^۴ گفته میشود بزنیکه محرومت از دیده عیاه و
 بزنیکه محرومت از گفتار رساء و به پسریکه محرومت از یکچشم اعور
 و پسریکه محرومت از صحت علیل^۵ اسکافها کسانی که میسازند کفشهارا
 ۱ گله ای که نطق میکند بآن میگردی اسیران شاد نباش مگر
 آنچه برسی از طاعت خدا^۴ قومیکه مروت ندارند احترام نمیشوند^۵ هر
 چه در زمینست فانیست^۶ نمیدانند آنچه در دلهاست غیر از خدا

شئی معین دارند معرفه نامیده شوند و اسم جنس که دلالت بر شئی غیر معین دارد نکره نامیده میشود و چون اسم جنس اضافه بمعرفه شود مانند غلام ابراهیم یا ال بر سرش آید مانند الرَّجُل معرفه شود بنا بر این معارف شش است چنانچه شاعر گفته - معارف شش بود مصر ، اضافه . علم ، ذواللام ، موصول و اشاره

درس پنجا و شش

فصل ششم مشتقات وضعی حرف

حروف هم با اینکه مشتقات صرفی ندارند باقسام مختلفه وضع شده و برای فهم مقاصد مختلفه استعمال میشوند ما اقسام مختلفه حروف را بمناسبت ذکر میکنیم و جمله هائیکه تمرین برای تکلم بزبان عربی باشند مناسب استعداد شاگردان دنبال آن منظم مینمائیم

۱ - حروف استفهام (برای پرسش بکار میرود) و آن دو تا است .
 أ ، هَلْ (آیا) : أَفَى اللَّهِ شَكَّ ، هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
 تبصره - برای پرسشهای خصوصی هم الفاظ مخصوصی است که آنها را اسماء استفهام گویند باین ترتیب

الف : احوالپرسی کَيْفَ (چگونه است) كَيْفَ حَالُكَ (چگونه است حال شما) جَوَاب طَيِّبٌ (خوبست)

ب : پرسیدن وقت مَتَى (کی) مَتَى جِئْتَ (کی آمدی) جَوَاب الْيَوْمَ (امروز)

ج : پرسش از مکان . أَيْنَ (کجا) أَيْنَ تَرُوحُ (کجا میروی)
 جَوَاب الْمَدْرَسَةِ (بمدرسه)

د : شماره پرسی کَم (چند) بِکَم تَبِيعُ (بچند میفروشی) جواب
اربع ریالات (چهار ریال)

کَم السَّاعَةُ (ساعت چند است) = بِالسَّاعَةِ (ساعت هشت است)
ه : پرسش از تعیین امری . آئی (کدام) آئی کتاب اَنْفَع (کدام
کتاب سودمندتر است) جواب نَهْجُ الْبَلَاغَةِ : اَيْکَم تَرْوَح (کدام شما میروید)
جواب اَنَا اَشْئِیْ تَرِید (چه میخواهی) جواب اُرِیدُ الشَّای (چاهی
میخواهم) اِیْ شَیْءٍ تَقُوْلُ (چه میگوئی) جواب اَنْصَحُكَ (نصیحت میکنم)
اِیْ شَئٍ اَسْمُکَ چه نام داری جواب علی

و ؛ پرسشهای مختلف ما (چه چیز) ما تَصْنَعُ (چه میکنی) جواب
اَكْتُبُ (مینویسم) ما تَرِی (چه میبینی) جواب حَمَارًا (خری)
ز : پرسش از صاحب عقل مَنْ (چه کس) مَنْ جَائِكَ (کی
بیش آمد) جواب عَامِلُ الْبَرِّیدِ (کارمند پست)

درس پنجاه و هفت

۲ - حروف نداء - برای جلب توجه مخاطب استعمال میشود

و آن هفت است

۱ و آ برای منادای نزدیک یا، آئی برای متوسط آ یا و هیا برای
دور وَا برای ندبه بر مفقود چون وَا مُحَمَّدَاهُ وَاَعْلِیَاهُ

۳ - حروف جواب - که در برابر نداء و پرسش استعمال میشود:

چون اَیْیَکَ . بَلٰی . نَعَمْ . اِیْ

- ترکیبات

جواب	جواب
یا ابراهیم	لَبَّيْكَ
هَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا نَعَمْ	يَا وَلَدِي
آبادیدی کسی را آری	أَتَمَشِي لِمُسُوقٍ
یَجِئُ عِنْدَنَا	مِیروی بازار
میآید نزد ما	تَشْتَرِي الْخُبْزَ
	ای نان بخری

۴ - حروف نفی و آن هفت است ما ، لا ، لات ، لم ، لَمَّا ، لَنْ ، اِنْ

ترکیبات	جواب
تَفْضَّلْ اشْرَبْ شای	ما أُرِيدُ
بفرما چاهی میل کن	نمیخواهم
تُعْطِنِي كِتَابَكَ	لَنْ تَرَانِي (هرگز نخواهی مرادید)
کتابت را بمن نمیدهی نه	اِنْ اَنَا اَلْاَنْذِرُ (نیستم مگر ترساننده)
قَرَّرَ الدَّرْسَ	لَمْ أَحْضَرْ الْيَوْمَ
ما تَجِئُ لِقَاعَةِ الدَّرْسِ	لَمَّا يَحْضُرُ الْاَسْتَاذُ
نمیآی سر کلاس	هنوز استاد نیامده
درس پنجاه و هشت	

۵ - حروف شرط . اِنْ ، تَوْ (اگر) و برای شرطهای مخصوص

ده کلمه دیگر هست که آنها را اسماء شرط گویند باین ترتیب (۱)

۱ - مَنْ يَطْلُبُ . یجد (هر کس بجوید میابد)

۲ - مَا تَعَلَّمَ فِي الصَّغَرِ ، يَنْفَعُكَ فِي الْكِبَرِ (هر چه در کودکی

بیا موزی در بزرگی سودت دهد)

۳ - إِيَّاكَ تُكْرَمُ الْكُرْمُ (هر کدام را کنی تو را احترام میکنم)

۴ - كَيْفَمَا تَوَجَّهْ تَصَادِفْ خَيْرًا (هر جا رو کنی بخوبی برخورد میکنی

۵ - مَنِي يَصْلَحُ بَاطِنُكَ يَصْلَحُ ظَاهِرُكَ (هر وقت باطنت خوب شد

ظاهرش هم خوب میشود)

۶ - إِنْ مَا تَذْهَبْ تَنْجَحْ (هر کجا بروی کامیاب میشوی)

۷ - إِيَّانَ تَسْأَلُنِي أَجِبْكَ (هر زمان از من سؤال کنی جواب میدهم)

۸ - أَنِّي يَذْهَبُ صَاحِبُ الْمَالِ يُكْرَمُ (هر کجا مالدار برود

احترام میشود)

۹ - مَهْمَا تَأْمُرْ بِالْخَيْرِ تَفْعَلْهُ (هر زمان دستور کار نیک دهی

آنرا عمل میکنی)

۱۰ - حَيْثُمَا تَسْقُطُ تَثْبِتْ (هر جا افتادی ثابت میمانی (۱)

۵ - حروف تاجیه و آن پنج است : ا ، اَن ، اَنْ ، نون ، لام

ابتداء ، قد

(۱) بعد از حروف و اسماء شرط دو جمله واقع میشود چنانچه در همه

مثالها ملاحظه میکنید جمله اول را که بعد از کلمه شرط است جمله شرط

مینامند چون بطلب ، تعلم فی الصغر ... و جمله های ثانی را اجراء چون یجد

بنفعك فی الکبر ..

ترکیبات

جواب

اَنِّیْ اُحِبُّکَ (من تو را دوست دارم) اَنِّیْ لَا شُکْرُکَ (من جدا از تو متشکرم)
هَجَبْتُ مِنْ اَنْتَکَ کَسْلَان (عجب دارم تو تنبلی) لِتَجِدَنِّیْ نَشِیْطًا بَعْدَ (هر آینه
خواهی دید که بعدا چالاکم)

قَدْ فَهَمْتُ کَلَامَکَ (فهمیدم کلامت را) فَاَعْمَلَنَّ بِهِ (جدا بآن عمل کن)

تبصره - حروف اعراب چون حروف جر و جزم و نصب در
کتاب نحو ذکر شده

خطاه

صواب

ص ۲۹

شماره ۲۱ بجای ۲۰ واقع شده
و سطر ۱ و ۲ غلط شده این طور
باید اصلاح شود

خواستیم جمع مضایب مذکر از
از فعل امر غایب سازیم لام امر
بر سرش در آوردیم نون رفعی افتاد
لیضربوا شد : باید بزنند گروه
مردان

فهرست کتاب صرف

مقدمه - لزوم تعلیم زبان عربی و طریقه آن الف

فصل یکم ۴

مصدر و معنی و علامات آن - صیغه های نه وجه مصدر و مشتقات آن

فصل دوم صیغه سازی و اشتقاق ۸

طریقه صیغه سازی فعل ماضی و علامات مخصوص آن - طریقه

صیغه سازی فعل مستقبل و علامات مخصوص آن - صیغه سازی اسم فاعل

و مفعول - صیغه سازی فعل امر و علامات آن - طریقه صیغه سازی نهی

و جحد - طریقه ساختن فعل نفی و استفهام

۲۷

فصل سوم در تصریف

اقسام کلمه - تعریف علم صرف - بنای اسم و فعل و بابهای آن -
طریقه عمومی ساختن افعال سه حرفی - طریقه ساختن سایر افعال و
بابهای ثلاثی مزید و غیره - لازم و متعدی - فعل مجهول - اقسام اسم و
مشتقات آن اسم فاعل و مفعول و زمان و مکان و افعال التفضیل و صلة مشبیه
و صیغه های مبالغه و مصدر و اوزان آن
مشتقات اسم ، مؤنث ، تنثیه ، جمع ، مضمر و منسوب

۷۰

فصل کلمه شیر سالم

مضادف - هموز - معتل - معالجات مضادف و مباحث ادغام -
معتل و اقسام آن - اقسام اعلال و قواعد کلی آن - دستورات خصوصی معتل
الفاء و مثال - اجوف ، ناقص - لفیف مفروق و مقرون
معتلات ثلاثی مزید
ثلاثی مزید مثال - ثلاثی مزید اجوف - ثلاثی مزید ناقص - ثلاثی مزید
لفیف مفروق و مقرون

۱۱۰

قواعد مختلفه ابواب ثلاثی مزید

۱۷۱

مشتقات وضعی اسم

اسم ظاهر و مضمر - اسم اشاره - موصول ، نكرة

۱۴۲

مشتقات وضعی حرف

حروف واسماء استفهام - حروف یداء - حروف جواب - حروف نفی
حروف شرط

فهرست خود آموز نحو

۲

مقدمه

تعریف نحو - فائده آن - موضوع آن

۳۰

اعراب و انواع آن

۴

عوامل در نحو

اقسام عوامل - شماره آنها در شعر

۶

فصل اول

عوامل جبر و حروف آن - حروف مشبیه بالفعل - ماء و لاء مشبیه بلیس -
حروف ناصبه و جازمه فعل مضارع - تمیز عدد و دستورات استعمال عدد -
اسماء افعال - افعال ناقصه - افعال مدح و ذم - افعال قلوب - عوامل قیاسیه
عوامل معنوی

فصل دوم اعراب و معمولات ۲۵

تعریف اعراب و تقسیم بندی و علامات آن - مبنی و اقسام آن -
معرب غیر منصرف - اعراب نقادیری - اقسام معمولات و شماره آن در
شعر پارسی

مرفوعات ۸ ۳۸

فعل مضارع - ذاعل - نائب فاعل - مبتداء و خبر - اسم افعال ناقصه
- اسم افعال مقاربه - خبر حروف مشبیه بالفعل

منصوبات ۱۴ ۶۴

فعل مضارع بعد از نواصب خود مفعول به - مفعول مطلق - مفعول له
مفعول فیه - مفعول معه - منصوب بفتح خافض - حال - تمیز - خبر افعال
ناقصه مقاربه - اسم حروف مشبیه

معربات و معمولهای مختلطه ۸۴

منادی - مستثنی - مشغول عنه العامل - تمیز اسماء عدد

مجزورات ۹۴

مضاف الیه -

مجزوم و انواع آن ۹۸

توابع ۹۸

نعت - بیان - عطف بحروف تاکید - بدل - اصطلاحات متفرقه علم نحو
اخرای - اختصاص - ترخیم - نعت مقطوع - باب حکایت - اخبار بالذی

فصل - در احکام و موارد استعمال مفردات ۱۱۴

فصل در احکام جمله ها ۱۴۰

اصطلاحات باب جمله ها - جمله هاییکه محل از اعراب ندارند -
- جمله هاییکه محل از اعراب دارند - تمرینات

قدر دانی

تمرینات دو کتاب و پاره ای اصطلاحات آن از مجلدات مبادی

العریبه اخذ شده

آگاهی

فهرست کتاب خود آموز نحو در آخر کتاب صرف واقع شده

خود آموز نحو

زبان عربی

برای عموم طالبین ادبیات زبان عرب و خصوص شاگردان دبیرستان

تالیف

متخصص در ادبیات زبان عرب

آیت الله کمره‌ای

از نشریات انجمن تبلیغات اسلامی

شرکت سهامی چاپ فرهنگ ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس یکم

اکنون که از دانستن صرف فارغ شدی باید بتعلیم علم نحو پردازی تا بتوانی کلام عربی را بفهمی و تلفظ کنی و بنویسی نحو : در لغت بمعنی قصد و جانب و مثل است و در اصطلاح : معرفة قواعد ترکیب الالفاظ العربیه : شناختن دستورات جمله بندی لفظ عربیست . و برای آن لازمست مقام استعمال الفاظ مفرد را با کیفیت تلفظ آخر آن در ضمن جمله بدانی

س - نحو چه بما میآموزد ؟

ج : احوال الفاظ را در حال ترکیب جمله

س - الفاظ همه در حال ترکیب يك حالت دارند ؟

ج : خیر بلکه دو قسمند ۱ - الفاظیکه حالت ثابت دارند و تلفظ آخرشان عوض نمیشود مانند عموم الفاظ فارسی و آنها را مبنی مینامند

۲ - الفاظیکه تلفظ آخر آنها مختلف میشود و آنها را

معرب مینامند

س - برای کسیکه میخواهد کلام عربی بفهمد و بگوید و

بنویسد چه لازمست ؟

ج : باید مورد استعمال هر لفظی را بداند و کلمات معرب و

مبنی و انواع اعراب و جای آنها را بداند تا فائده نحو که قدرت بر تلفظ عربی صحیح و احتراز از غلط است بدست آورده باشد

س - آخر کلمات مبنی (آخر ثابت) را چگونه باید شناخت؟
ج : باید کلمات مبنی را از استاد عربی دان و از کتب عربی بدست آورد و اینکار مشکلی نیست زیرا این گونه الفاظ در عربی کمست و در ضمن دستورات آتیه معرفی میشوند

س - دستوراتی هست که آخر کلمات معرب را بفهماند؟
ج : بلی مقصود علم نحو همین است مطالب این علم دستورات آخر کلمات معربه و بیان حالات اعراب است

س - معرب چه لفظی است ؟
ج : معرب لفظی است که آخرش اعراب دارد
س - اعراب کدامست ؟

ج : اعراب اثریست که بواسطه لفظ مربوط با کلمه که آنرا عامل مینامند در آخر کلمه ظاهر میشود

درس دوم

س - انواع اعراب چیست

ج : انواع اعراب رفع ، نصب ، جر و جزمست
س - سبب تغییر و اختلاف آخر کلمه های معرب چیست ؟
و برای چه آخر فعل گاهی مرفوع و گاهی منصوب و گاهی مجزوم و آخر اسم گاهی مرفوع و گاهی منصوب و گاهی مجرور میشود ؟
ج : سبب آن عاملهای مختلفی است که بر کلمه وارد میشود و آخر آنرا تغییر میدهد تا مقاصد مختلفه از آن فهمیده شود

س - عوامل در لغت چندتااست و چیست ؟

ج : عوامل که در اصل لغت بمعنی گاو کلاست در اصطلاح نحو صد تا است باین ترتیب

لفظی سماعی ۹۱ بر ۱۳ نوع

لفظی قیاسی ۷

معنوی ۲

س - آیا همه کلمات عربی در ضمن جمله عاملند ؟

ج : کلمات عربی که اسم و فعل و حرفست وقتی باهم ترکیب میشود چهار قسم است

الف - هم عامل میشود و هم معمول مانند فعل - ب - نه عامل میشود و نه معمول مانند حروف مقطعه اوائل بعضی از سوره های قرآن و بعضی حروف متعارفه چون قد ، سین ، سوف - ج - عامل هست و معمول نیست مانند حروف جر - د - معمول هست و عامل نیست مانند اسماء مفرده . رجل ، زید ، ثوب ، کأس

تمرین - برای اینکه اجمالا عوامل نحو را یاد بگیرید این اشعار ذیل را که منسوب بعبد القاهر جرجانی یکی از ادبا و علمای بزرگ ایرانی قرن چهارم هجریست مکرر بنویسید و بخوانید تا از حفظ کنید .

عامل اندر نحو صد باشد چنین فرموده است

شیخ عبدالقاهر جرجانی آن پیر هدی

زان نود با هشت لفظی و دوتا هم معنوی

لفظی آن بر دو قسم آمد بدون ماجرا

سیزده نوعش سماعی باشد و هفت دیگر

دان قیاسی همچو فعل و مصدر ای شاگرد ما

X نوع اول نوزده تا حرف جر باشد بدان

کاندین یک بیت آمد جمله بیچون و چرا

هم بآء کاف و لام و واو منذوه مذ ، خلا

رب ، حاشا ، من ، عدا ، فی ، عن ، علی ، حتی ، الی

- ان و ان کان ، لیت ، لکن ، لعل
 ناصب اسمند و رافع مر خبر را بر ملا X
- واو و یاء هزه والا یا و ای ، هیا
 ناصب اسمند در هر جا بخاطر دار ها X
- ان و ان پس کی ذن این چار حرف معتبر
 نصب مستقبل دهند ای نور بخش دیده ها X
- ان و لم ، لما ، و لام امر و لاء نهی هم
 جازم فعل مضارع میشوند ای یار ما X
- من و ما مهمما و ای حیثما ، اذما ، متی
 اینما ، آنی نه اسم جازم فعلند ها X
- نوع هشتم ناصب اسم منکر چار اسم
 وان منکر را تمیزش خوان تواند در هر کجا
 اولش لفظ احد عشر است و اثنی عشر آن
 هم چنین تا تسعه و تسعین بر ان این حکم را
 دوشم کم بهر استفهام باشد یا خبر
 سوم آنها کاین چارم آنها کذا
 نوع نهم اسم فعل آمد کازان شش ناصب است
 دونك ، بله ، علیک ، حیهل ، میدان و ها
 پس روید رافع آمد لفظ هیهات ای پسر
 باز شتان و دیگر سرعان بفهم این حرفها
 نوع دهم سیزده تا فعل ناقص می شمر
 رافع اسمند و ناصب مر خبر چون ها و لا X
- کان ، صار ، اصبح ، امسى ، واضحی ، ظل ، بات
 مافتی ، ما انفك ، و مادام لیس در قفا X

ما برح، ما زال و افعالی کازینها مشتقند
 هر کجا یابی همین حکمت در آنها روا
 دیگر افعال تقارب همچو ناقص در عمل
 هست اول کاد و دیگر کرب، اوشك، عسی
 فعل مدح و ذم که اسم جنس مرفوعست از آن
 چار باشد نعم، بئس، ساء و انکه حَبْدا
 دیگر افعال قلوب آمد که هر يك بردو اسم
 چون در آید میکند منصوب و مفعول آن دورا
 همچو خلت با زعمت پس حسبیت با علمت
 پس ظننت با رأیت هم وجدت بیخفا
 پس قیاسی هفت آمد اسم فاعل مصدرش
 اسم مفعول و مضاف و فعل باشد مطلقا
 پس صفت باشد که او مانند اسم فاعل است
 هفتمینش عامل تمیز باشد بیدغا
 معنوی دان رافع فعل مضارع را و هم
 عامل اندر مبتداء و در خبر بر قول ما

فصل اول

درس سوم

قاعده ۱ - الفاظ عربی معمولاً در ضمن ترکیب و جمله بندی
 از دو حال خارج نیستند یا عاملند یعنی اثری در کلمه دیگر
 دارند که اعرابست و آن رفع و نصب و جزم است در فعل و
 رفع و نصب و جراست در اسم و یا معمولند یعنی بتأثیر عامل دارای
 اعراب شدند و باید در علم نحو اقسام عامل و معمول را شناخت

و ما اولاً عوامل را مطابق بیان شیخ عبدالقاهر بترتیب نقل میکنیم
و سپس معمولات را بتفصیل بیان میکنیم
النَّوعُ الْأَوَّلُ حُرُوفُ تَجَرُّ الْأَسْمِ وَهِيَ تِسْعَةٌ عَشْرَ بَ ، مَن ، الِی ، فِی ،
لَ ، رُبُّ ، وَ (بمعنی رَبُّ) ، عَنْ ، عَلَیْكَ ، مَذْمُومٌ ، حَتَّى ، وَلِلْقَسَمِ ،
تَ لِلْقَسَمِ ، حَاشَا ، عَدَا ، خَلَا ، لَعَلَّ
موارد استعمال - ب -

ب - ۱ - استعانت چون بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : یاری میجویم
بنام خدای بخشاینده مهربان

۲ - مصاحبت و همراهی چون دَخَلْتُ عَلَيْهِ شِیَابَ السَّفَرِ : بهمراهی
جامه سفر بر او وارد شدم

۳ - الصاق و چسبیدن چون به دَاءَ : بیماری باوملصق است

۴ - مقابله چون بَعَثْتُ هَذَا بِهَذَا : فروختم این متاع را باین پول

۵ - تعدیه فعل لازم چون ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ : بردم زید را

۶ - قسم چون بِاللَّهِ

۷ - سببیت چون ضَرَبْتُهُ بِسَوْءِ آدَبِهِ : بسبب بد ادائیش او را زدم

۸ - بدل چون فَلَمَّیْتُ لِي بِهِمْ قَوْمًا إِذَا رَكَبُوا شَتَا الْأَغَارَةَ

فَرَسَانًا وَرُكْبَانًا : کاش بجای ایشان قومی داشتم که چون سوار میشدند
غارت میکردند سواره بر اسب و سواره بر شتر

۹ - تفدیه و قربان رفتن چون بَابِي أَنْتَ وَأُمِّي : پدر و مادرم

قربان تو

۱۰ - زائده چون كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا : كافست خدا گواه باشد

درس چهارم

موارد استعمال من

۱- ابتداء چون سَرْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ از بصره تا كوفه رفتم،
صَمْتُ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ از روز جمعه روزه گرفتم، قَرَأْتُ مِنْ سُورَةِ
الْحَمْدِ : از سوره حمد شروع بقرائت کردم

۲ - بیان ماقبل چون فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ: پرهیزید از
بلیدیکه بتهاست، عِنْدِي عَشْرَةٌ مِنَ الْكُتُبِ : نزد من ده کتابست

۳ - تَبَعِضُ چون أَخَذْتُ مِنَ الرِّغِيفِ : گرفتم بعض قرص نانرا

۴ - بدل چون لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ : اگر

بخواهیم بجای شما در زمین فرشته ها قرار میدهیم

۵ - علة آوردن چون يُغْضَى حَيَاءٌ وَ يُغْضَى مِنْ مَهَابَةٍ : چشم

خود را از حیا بزیر میاندازد و بعلت مهابت او از او چشم پوشی میشود

۶ - ظرفیت چون مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ : چه در زمین آفریدند

۷ - زائده چون هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ: غیر از خدا آفریننده ای

هست؟ لا تؤذ من احد : کسی را نیازار

موارد استعمال علی -

۱ - پایان و انتهاء چون سَرْتُ إِلَى الْبَصَرَةِ رفتم تا بصره

۲ معیت چون لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ : مال یتیمها را

با مال خود نخورید

موارد استعمال - فی -

۱ - ظرفیت چون الْمَاءُ فِي الْكَؤُوزِ : آب در کوزه است

۲ - سببیت چون اِنَّ امْرَاةً دَخَلَتْ النَّارَ فِيْ هَرَّةٍ حَبَسَتْهَا : زنی داخل

آتش شد بسبب گربه ای که حبس کرده بود

موارد استعمال - ل -

۱ - اختصاص ملکیت چون الدَّارُ لِزَيْدٍ : خانه ملک زید است ، و

غیر ملکیت چون الْحَمْدُ لِلَّهِ : حمد مختص خداست

۲ - تعلیل چون زَرَّتْهُ لِلثَّوَابِ : او را دیدار کردم بعلمت ادراک ثواب

۳ - قسم چون لِلَّهِ لَا يَبْنِيْ عَلَيَّ الْاَيَّامُ ذُوْ حَيْدٍ : بخدا هیچ صاحب

چاره در روزگار پاینده نیست

۴ - توقیت چون اَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ اِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ :

نماز را بپا دار از وقت زوال ظهر تا سیاهی اول شب

درس پنجم

موارد استعمال رب

۱ - تعلیل چون رَبِّ شَابٍ مَّهْدَبٍ لَّقِيْتَهُ : کم بجوان پاك و خوش

اخلاق بر خوردم

۲ - تکثیر چون رَبِّ كِتَابٍ حَسَنِ اشْتَرِيْتَهُ : چه بسیار کتاب

خوبی که خریدم

تبصرة- مجرور رب اسم نکره ایست که صفتی دنبال آنست و

گاهی ضمیر است که تمیز نکره دارد چون رَبِّهِ رَجُلًا وَ رَجُلَيْنِ وَ

رجالاً و چون لفظاً با آخرش ملحق شود عمل نکند و داخل فعل هم
میشود چون ربما یؤد الذین کفروا لو کانوا مسلمین
موارد استعمال - عن -

۱ - مجاوزة و در گذشت چون رمیت السهم عن القوس : تیر را
از کمان رها کردم

۲ - بدل چون لا تجزی نفس عن نفس : مجازات نشود کسی
بجای کسی

۳ - بعد چون لتر کبن طباقاً عن طبق : هر آینه پشت هم بوجود
آئید طبقه ای بعد از طبقه ای
مورد استعمال - علی -

استعلاء و برتری چون زید علی السطح : زید بالای بامست ،
علیه دین : و ام بر عهده او است
موارد استعمال - ک -

۱ - تشبیه چون زید کالأسد : زید مانند شیر است
۲ - تعلیل چون واذا گروه کما هدیکم : خدا را یاد کنید بعلت اینکه
شمارا هدایت کرده

۳ - زائده چون لیس کمله شی : چیزی مانند خدا نیست
تبصرة - ماء کافه بکاف جارّه ملحق میشود و کما گفته میشود
موارد استعمال مذ ، منذ

۱ - ابتدای زمان چون مارآیته مذ و منذ یوم الجمعة : او را از

روز جمعه ندیدم

۲ - ظرفیت حاضره چون مذ یومنا و منذ شهرنا

تبصرة - مجرور مذومند همیشه اسم ظاهر است

موارد استعمال حتی

۱ - پایان چون نمت البارحة حتى الصبح : دیشب تا صبح خوابیدم،

أكلت السمكة حتى رأسها : ماهی را خوردم تا سرش

مورد استعمال تا قسم خصوص لفظ الله است چون تالله لقد أرسلنا :

بخدا ما فرستادیم

مورد استعمال حاشا ، عدا ، خلا . همان استثناء است چون جاء

القوم حاشا زيد : جمعیت آمد مگر زيد

درس ششم

النوع الثاني حروف تنصب الاسم و ترفع الخبر وهي ستة أحرف

ان ، ان ، كان ، لكن ، ليت ، لعل

تبصره - این حروف را مشبهه بفعل گویند زیرا لفظ آنها شبیه

فعل است و معنی ان و ان حقیقت است و معنی کان تبهت و معنی لكن

استدرکت و معنی ليت تمهیت و معنی لعل ترجیت

مورد استعمال

ان و ان برای تاکید جمله و اظهار صحت آنست چون ان زيدا قائم :

بدرستی که زيد ایستاده ، بلغنی أنك محسن . بمن رسید که محققانو

نیکو کاری

كان برای تشبیه است چون كان زیداً اسد . زید مانند شیر است
لكن برای استداراك و رفع توهم است چون ترا كم السحاب لكن المطر
لم ينزل : ابرها غلیظ شد ولی باران نیامد

ليت برای تمنی و اظهار آرزوست چون ليت الشباب يعود .
کاش جوانی بر میگشت

لعل برای ترجی و اظهار امیدواریست چون لعل الحبيب شاهد :
شاید دوست گواه باشد

تبصره - ما بآخر این حروف ملحق میشود چون انما ، كانما ...
و در این صورت عمل نمیکنند و آنرا ها کافه مینامند

تمرین - عبارت زیر را تحلیل کنید و ترجمه نمائید
انَّ العَمْرَ قَصِيرٌ لَّكِنَّ الْأَمَلَ طَوِيلٌ . عَجِبْتُ أَنَّ الْإِنْسَانَ غَافِلٌ وَ
كَانَ الْمَوْتُ بِهِ نَازِلٌ . اغْتَنِمِ الْفُرْصَةَ لَعَلَّكَ تَصِيرُ عَالِماً قَبْلَ أَنْ تَقُولَ لَيْتَ
أَيَّامَ الشَّبَابِ عَائِدَةً

درس هفتم
تَرْفِيفُ
مَصْبُوحَاتِ

النَّوعُ الثَّلَاثُ حَرْفَانِ تَنْصِبُكُمُ الْأَسْمَ وَ تَرْفَعُكُمُ الْخَبَرَ وَ هُمَا مَا
وَلَاءُ الْمُشَبَّهَتَانِ بَلِيسَ النَّوعِ الرَّابِعِ حُرُوفُ تَنْصِبُ الْأَسْمَ فَقَطْ وَ هِيَ
سَبْعَةٌ أَحْرَفٌ : وَ ، الَّ ، يَا ، أَيَا ، هَيَا ، أَيَّ ، آ

موارد استعمال

ما. برای نفی حال تکلم است چون ما زید قائماً^{۱۴۰۰۱} : زید اکنون
 نایستاده ما رَجُلٌ را کباً اکنون مردی سواره نیست
 لا. برای مطلق نفی است و مختص است بنکره (ناشناس) چون
 لَا رَجُلٌ أَفْضَلُ مِنْكَ : مردی فاضل تر از تو نیست

و بمعنی مع است چون كَفَاكَ و زَيْدٌ دَرَهْمًا : يك ريال برای
 تو بازید کفایت میکند

تبصره- منصوب بعد از واو را مفعول معه مینامند
 الا. حرف استثنا است که ما بعد خود را از حکم ماقبل جدا
 میکنند چون جَاءَ التَّلَا مَذَّةُ الْاَ مُحَمَّدًا : همه شاگردان آمدند مگر محمد
 تبصره- ما بعد الا را مَسْتَثْنٰی مینامند
 یاد ر مطلق نداء استعمال میشود چه دور باشد چه نزدیک چه
 متوسط چون يَا حَسَنُ

ایا و هباً در ندای دور استعمال میشوند
 ای در ندای متوسط ، ا در ندای نزدیک استعمال میشوند

درس هشتم

النَّوْعُ الْخَامِسُ حُرُوفُ تَنْصِبُ الْفِعْلَ الْمُضَارِعَ وَ هِيَ أَرْبَعَةٌ .
 أَنْ ، لَنْ ، كَي ، اذَنْ النَّوْعُ السَّادِسُ حُرُوفُ تَجْزِمُ الْفِعْلَ الْمُضَارِعَ وَ هِيَ
 خَمْسَةٌ : لَمْ ، لَمَّا ، لَأَمْ الْأَمْرُ ، لَا النَّهْيُ ، اِنْ الشَّرْطِيَّةُ النَّوْعُ السَّابِعُ
 اَسْمَاءُ الشَّرْطِ الَّتِي تَجْزِمُ الْفِعْلَ الْمُضَارِعَ بِمَعْنَى اِنْ وَ هِيَ تِسْعَةٌ : مَنْ ،
 مَا ، اَيُّ ، مَتَى ، مَهْمَا ، اَيْنَ ، حَيْثُمَا ، اَنَّى ، اِذَا

موارد استعمال

آن (اینکه) برای تحویل فعل مضارع است بمصدر چون آن
تصوموا خیر لکم : روزه گرفتن برای شما بهتر است

تبصره - گاهی آن مخفف از آن مشبهة بالفعل است چون علم
ان سیکون منکم مرضی و کاهی زائده است چون فلما ان جاء البشير
و گاهی مفسره چون نادینه ان یا ابراهیم

لن (هرگز) ، برای نفی ابد است چون لن ترانی : هرگز مرا
نخواهی دید

کی (برای) بیان علت است چون اسلمت کی ادخل الجنة :
مسلمان شدم برای اینکه داخل بهشت شوم

اذن بمعنی اکنون جواب و جزاء است چنانچه کسی بشما
میگوید تعلمت در جوابش میگوئی اذن تفلح : اکنون رستگار
میشوی لم و لما . نفی در گذشته چون لم يضرب زده ، لما یکتب
هنوز ننوشته

تبصره - لما در جایی استعمال میشود که امید وقوع فعل باشد
لام امر برای فرمانست چون لینصر : باید یاری کند

لاء نهی برای جلو گیریست چون لاتضرب : نزن

ان (اگر) برای شرطست و غالباً دو فعل بعد از آن واقع
میشود که اولی را شرط و دومی را جزاء مینامند و در صورتیکه
هر دو فعل مضارع باشند مجزوم میشوند چون ان تطلب تجد : اگر

بجوئی مییابی

تبصره-اسماء شرط هم همین عمل را میکنند ولی علاوه بر شرط معناهای مخصوصی هم از آنها فهمیده میشود باین ترتیب

هن (هر کس) چون : مَنْ يَتَعَلَّمُ يَفْهَمُ : هر کس بیاموزد میفهمد

ما (هر چه) چون : مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا :

هر چه از آیات را نسخ کنیم بهتر از آن را میآوریم

ای (هر کدام) چون أَيْ التَّلْمِذِينَ تَدْعُو يُجِبُكَ : هر کدام از

از شاگرد ها را بخوانی اجابت میکند

هتی (هروقت) چون مَتَى تَذْهَبُ أَذْهَبَ : هروقت بروی میروم

مهما (هر آنچه) چون مَهْمَا تَصْنَعُ أَصْنَعُ : هر آنچه بسازی

میسازم

این (هر جا) چون أَيْنَ تَقُمُ أَقُمُ : هر جا بایستی میایستم

حیشما (هر سمت) چون حَيْثُمَا تُسَافِرُ أُسَافِرُ : هر سمت مسافرت

کنی مسافرت میکنم

انی (هروقت، هر جا) چون أَنِي تَعْمَلُ تَوْجِرُ : هر جا یا هر وقت

کار کنی مزد میگیری

اذما (هر گاه) چون إِذَا تَجَهَّدَ تَنْجَحُ : هر گاه کوشش کنی

کامیاب میشوی

درس نهم

النوع الثامن أسماء تنصب نكرة تفسرها تسمى تمييزا وهي أربعة الأولى

العدد من أحد عشر إلى تسعة وتسعين نحو أحد عشر كوكبا الثاني

كم الثالث كاین الرابع كذا

موارد استعمال

عدد (شماره) بر دو قسم است اصلی، ترتیبی و الفاظ عدد اصلی دوازده است واحد، اثنان، ثلاثة، أربعة، خمسة، ستة، سبعة، ثمانية، تسعة، عشرة، مائة، ألف و چهار قسم استعمال میشود

۱ - اعداد مفرد که از واحد تا عشره است بضمیمه مائة و الف قاعده در کلام عرب معدود بعد از لفظ واحد و اثنان استعمال نمیشود و بجای يك مرد، دو مرد گفته میشود رجل، رجُلان، یا رجل و احد و رجُلان اثنان و بجای يك زن، دو زن گفته میشود امرأة، امرأتان یا امرأة واحدة و امرأتان اثنان و بعد از ثلاثة تا عشرة معدود را بلفظ جمع و مجرور ذکر میکنند و با معدود مذکر لفظ عدد را مؤنث و با معدود مؤنث لفظ عدد را مذکر میآورند باین ترتیب

ثَلَاثُ وَلَدَاتٍ	: سه ولد	ثَلَاثُ وَلَدَاتٍ	: سه ولیده
أَرْبَعَةُ كُتُبٍ	: چهار کتاب	أَرْبَعُ وَرَقَاتٍ	: سه ورقه
خَمْسَةُ أَقْلَامٍ	: پنج قلم	خَمْسُ رِيَشٍ	: پنج ریشه (نیش قلم)
سِتَّةُ رِجَالٍ	: شش رجل	سِتُّ بَنَاتٍ	: شش بنت
سَبْعَةُ تَلَامِيذٍ	: هفت تلمیذ	سَبْعُ عُلُبٍ	: هفت علبة (قوطی)
ثَمَانِيَةُ كُتَابٍ	: هشت کتاب	ثَمَانِي مَقَالَاتٍ	: هشت مقالة
تِسْعَةُ عُلُومٍ	: نه علم	تِسْعُ فُرُقٍ	: نه فرقه
عَشْرَةُ صُفُوفٍ	: ده صف	عَشْرُ قِسْمٍ	: ده قسمة

و معدود لفظ مائة و الف مفرد و مجرور است و مذکر و مؤنث
 آنها یکبست چون مائة صبی ، مائة فتاة (صد دختر) ، الف صبی ،
 الف فتاة

۲ - عددهای مرکب میان عشرة تا مائة
 قاعدة. چون احد و اثنان با عشرة مرکب شد با معدود مذکر
 هر دو جزء مذکر است و با معدود مؤنث مؤنث و ای چون ثلثة تا
 تسعة با آن مرکب شود عشرة موافق معدود است و دیگری برعکس
 چنانچه در مفرد ملاحظه کردی و در هر صورت معدود آن که تمیز
 نامیده میشود منصوب و مفرد است باین ترتیب

احد عشر	عدداً	احدى عشرة	قضیة
اثنی عشر	با با	اثنتا عشرة	سفينة
ثلاثة عشر	فصلاً	ثلاث عشرة	كثیبة
اربعة عشر	رغیفاً	اربع عشرة	ناقة (شتر ماده)
خمسة عشر	بیتم	خمس عشرة	غرفة (اتاق)
ستة عشر	مفتاحاً	ست عشرة	كلمة
سبعة عشر	زائراً	سبع عشرة	عزّة (بز ماده)
ثمانية عشر	كوباً	ثمانی عشرة	راية (پرچم)
تسعة عشر	حملاً	تسع عشرة	رواية

۳ عددهای مفردیکه عقود نامیده میشوند چون عشرين ، ثلاثين ،

اربعین ، خمسين ، ستين ، سبعين ، ثمانين ، تسعين
قاعده - لفظ آنها در مذکر و مؤنث یکیست و معدود آنها

مفرد و منصوبست چون عشرون رجلاً ، عشرون امرأة
۴ - معطوف که عددهای مرکب میانه عشرون و مائة است چون
احدو عشرون ، اثنان وعشرون

قاعده - جزء اول اگر احدو اثنانست بامعدود مذکر مذکر است
و بامعدود مؤنث مؤنث چون احدو عشرون کو کباً ، اثنان وعشرون
رجلاً ، احدی وعشرون ورقة ، اثنان وعشرون شوكة (چنگل)
ولی اگر ثلاثة تا تسعة است بعکس معدود است چنانچه گذشت چون
ثلاثة وعشرون کو کباً ، ثلاث وعشرون ورقة

عدد ترتیبی دلالت بر رتبه معدود خود میکند و همیشه معنی
آن یکفرد است چون اول ، ثانی ، ثالث ، رابع ، خامس ، سادس ،
سابع ، ثامن ، تاسع ، عاشر ، عشرون . . . و همیشه از جهت مذکر
و مؤنث با معدود خود موافقت چون رجل ثامن ، امرأة ثامنة
تمرین - عددهای زیر را بلفظ آن بنویس و بعد از هر کدام
معدودیکه تمیز آنست بگذار

۳- ۴- ۵- ۶- ۷- ۸- ۹- ۱۰- ۱۱- ۱۲- ۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۷- ۱۸- ۱۹- ۲۰- ۲۱- ۲۲- ۱۰۰- ۱۱۰ -

۱۹۴۰

تمرین - عددهای اصلی عبارات زیر را از ترتیبی جدا کن
اربعة عشر رجلاً. الفصل السابع عشر. المقامة المائة والاربعون.
الصف الثاني. خمسون شجرة. السنة الرابعة والثلاثمائة بعد الالف

درس دهم

کم بمعنی (چند) استفهامیه است و تمیز خود را با فاصله و بدون فاصله نصب میدهد چون کَمَ دَرَساً قَرَأْتُ ، کم قرأت درسا : چند درس خواندی و بمعنی (چندین) خبریه است اگر با تمیزش فاصله ندارد آنرا جر میدهد چون کم رجلاً لَقِيتُهُ : چندین مرد را ملاقات کردم و اگر فاصله دارد نصب میدهد چون کم نالنی منهم فضلاً : چندین نعمت از آنها بمن رسیده

کَاین (چندین) چون کَاینَ رَجُلٍ عَنَدِي : چندین مرد پیش من است ، کَاینَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكُنَّاهَا : چندین قریه را هلاک کردیم کَذَا (چند شماره) چون عَنَدِي كَذَا دَرَهْمًا پِیشِ مَنْ چَند شِماره دَرَهْم است

درس یازدهم

النَّوْعُ التَّاسِعُ کَلِمَاتٌ تُسَمَّى اَسْمَاءَ اَلْاَفْعَالِ بَعْضُهَا تَنْصِبُ وَبَعْضُهَا تَرْفَعُ وَهِيَ تِسْعٌ سِتَّةٌ مِنْهَا نَاصِبَةٌ وَهِيَ رُوِيَ ، بَلَّ ، دُونَكَ ، عَلِيكَ ، هَا ، حَيْهَلْ ، وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا رَافِعَةٌ وَهِيَ هِيَهَات ، شَتَان ، سَرَعَان ، موارد استعمال

رُوِيَ بمعنی آمَهْلُ میباشد (مهلت بده) چون رُوِيَ زَيْدًا : مهلت بده زید را

بله بمعنی دَع (واگذار) چون بله زیداً ، واگذار زید را
تبصرة۔ این دو لفظ برای مفرد و جمع و تنیہ مؤنث و مذکر
بدون تغییر استعمال میشود چنانچه گوئی یارجلُ روید زیداً ، یارجالُ
روید زیداً یا امرأةُ روید زیداً ، یا نسوةُ روید زیداً
دونك بمعنی خذه (بگیر او را) چون دونك الكتابُ :
بگیر کتاب را
عليك بمعنی اَلْزَمَهُ (بچسب او را) چون عليكم انفسکم :
ملازم باشید خود را

ها بمعنی خذ چون ها درهماً : بگیر درهم را و گاهی کاف
خطاب باو متصل میشود چون هاك ها کما ها کم . ها کی ها کما ها کن
و گاهی بجای کاف همزه استعمال میشود چون هاؤم اقرء وا کتابیه :
بگیرید و بخوانید کتاب مرا
هیهات بمعنی بعد (بسیار دور شد) چون هیهات زید بسیار
دور شد زید

شتان بمنی اَفْتَرَقَ « جدا شدند » چون شتان زید و عمرو : جدا
شدند زید و عمرو

سرعان بمعنی سَرَعَ « بسیار شتاب کرد » چون سرعان زید

درس دوازدهم

النَّوعُ العَاشِرُ الْاَفْعَالُ النَّاقِصَةُ وَهِيَ تَرْفَعُ الْاِسْمَ وَتَنْصِبُ الْخَبَرَ
وَالْمَشْهُورُ مِنْهَا ثَلَاثَةٌ عَشَرَ فَعَلًا كَانَ . صَارَ . اَصْبَحَ . اَمْسَى . اَضْحَى .
ظَلَّ . بَاتَ . مَا زَالَ . مَا بَرَحَ . مَا دَامَ . مَا انْفَكَّ . لَيْسَ النَّوعُ الْحَادِي عَشَرَ
اَفْعَالُ الْمَقَارَبَةِ وَهِيَ تَرْفَعُ اسْمًا وَاحِدًا وَتَنْصِبُ بِجُمْلَةٍ بَعْدَهُ تُعَدُّ خَبَرُهَا وَالْمَشْهُورُ
مِنْهَا اَرْبَعَةٌ عَسَى . كَادَ . كَرَّبَ . اَوْشَكَ
موارد استعمال

كان (بود) چون كان زيد اميراً : بود زيد امير

صار (گرديد) چون صار الخمرُ خلاً : شراب سر که گرديد

اصبح (صبح کرد) چون اصبح الولدُ جامعاً ، صبح کرد
بچه گرسنه

امسى (شب کرد) چون امسى الغنى محتاجاً : شب کرد
مالدار حاجتمند

اضحى «ظهر» کرد چون اضحى الشمسُ مُشْرِقَةً ، ظهر کرد آفتاب
تابنده

ظل «روز گذرانید» چون ظل السحابُ ماطرأً روز گذرانید
ابر بارنده

بات «شب گذرانید» چون بات الشرطى حارساً : شب گذرانید
پایور پاسبان

ما زال . ما فتى . ما برح . ما دام . ما انفكَّ . (همیشه) چون

ما زال الطالبُ ناجِحاً : همیشه طالب کامیابست

لیس و نیست : لیس زید فاسقاً : زید فاسق نیست

عسی و امید است چون عسی التِّلْمِیْذُ أَنْ یَتَرَقَّى : امید است
شاگرد ترقی کند

کاد . کرب اوشک (نزدیک است) چون کاد المریض یرء :
نزدیک است مریض بهبودی حاصل کند

درس سیزدهم

النَّوعُ الثَّانِی عَشْرُ اَفْعَالُ الْمَدْحِ وَ الذَّمِّ وَ هِیَ تَرْفَعُ اسْمَ الْجِنْسِ
المَعْرِفَ بِاللَّامِ وَ بَعْدَهُ اسْمُ مَعْرِفَةٍ مَرْفُوعٌ یُسَمَّى الْمَخْصُوصُ بِالْمَدْحِ أَوِ الذَّمِّ
وَ هِیَ أَرْبَعَةٌ نَعَمٌ وَ حَبْذٌ لِلْمَدْحِ ، بَشَسٌ وَ سَاءٌ لِلذَّمِّ النَّوعُ الثَّانِی عَشْرُ اَفْعَالُ
الْقُلُوبِ وَ هِیَ تَدْخُلُ عَلٰی اسْمَیْنِ ثَانِیْهِمَا عِبَادَةٌ عَنِ الْأَوَّلِ تَنْصِبُهُمَا جَمِیعاً
وَالْمَشْهُورُ مِنْهَا سَبْعَةٌ زَعَمْتُ ، حَسِبْتُ ، خِلْتُ ، ظَنَنْتُ ، وَجَدْتُ ، عَلِمْتُ ،
رَأَيْتُ

مورد استعمال

نعم (خوب) چون نعم الرجلُ زید : خوب مردیست زید ، نعم
رجلاً زید : خوبست آن مرد که زید است
حبذا (دوست داشتنی است آن) چون حبذا زید : دوست
داشتنی است این زید

بفس ، ساء (بد است) چون ساء الرجلُ زید . بد مردیست زید،
سائت المرأة هند : بد زینست هند
زعمت ، حسبت ، خت ، ظننت (گمان کردم) چون زعمت زیداً
فاضلاً : گمان کردم زید فاضل است

وجدت ، علمت رأیت (دانستم) چون وجدت الاسلام حقاً :
دانستم دین اسلام حق است
تبصره - دو منصوبیکه بعد از این هفت فعل واقع میشود دو
مفعول آنها نامیده شود و در اصل مبتداء و خبر اعتبار میشوند

درس چهاردهم

العوامل القیاسیة سبعة . الفعل علی الاطلاق واسم الفاعل والمفعول
والصفة المشبهة والمصدر و كل اسم اُضيف الى اسم آخر و كل اسم
تم بالتوین و المعنویة منها عددان العامل فی المبتداء والخبر والعامل
فی الفعل المضارع فهذه مائة عامل لا یستغنی الصغیر والكبیر والوضیع
والشریف من معرفتها واستعمالها فی النحو و الحمد لله رب العالمین

موارد استعمال - عوامل قیاسی

۱ - فعل چون ضرب زیدُ عمرأ : زید عمرو را زد - زید فاعل
فعل است و عمرو مفعول آن

۲ - اسم فاعل چون اُضاربُ زید عمرأ : آیا زننده است زید

عمرو را

۳ - اسم مفعول چون مکتوب الرسالة : نامه نوشته شده است -

رساله نایب فاعل است و مرفوع

۴ - صفة مشبهة چون حسن وجهه : نیکو است رویش - وجه

فاعل است و مرفوع

۵ - مصدر چون قراءة التلمیذ الدرس واجب - خواندن شاگرد

درس را واجب است - تلمیذ فاعل مصدر و درس مفعول آنست.

۶ - مضاف چون غلام زید : نوکر زید که غلام اضافه بزید

شده و آنرا مجرور کرده

۷ - اسم مبهمی که با تنوین یا بدل آن تمام شود چون رطل

زیتاً : یک کیلو روغن زیت ، منوان عسلاً : دو من عسل

تبصره - اسم مبهم اولی را ممیز و اسم منصوب ثانی که معمول

آنست تمیز نامند

عوامل معنوی

۱ - عامل مبتداء و خبر چون زید عالم . زید داناست - زید و

عالم هر دو مرفوعند بعامل معنوی که ابتدائیت باشد

۲ - عامل رفع فعل مضارع چون ینصر ینصران ینصرون ...

که ضمه آخر و نون عوض آن رفع است و عامل آن معنویست که

مشابهت باسم باشد

تبصره - چون عامل مبتداء و خبر و فعل مضارع در تلفظ نیست

آنها را معنوی نامند

این صد شماره عاملهای مشهور کلام عربست که هر دانشمندی از

بزرگ و کوچک باید آنها را بشناسند، و هر دانش آموزی آنها را کاملاً از حفظ کند و شناسد بصیرت در علم نحو پیدا میکند

فصل دوم

درس پانزدهم

جز عوامل صد گانه ای که شمرده شد غالب الفاظ عربی در جمله بندی و ترکیب کلام معمولند یعنی اثری از عاملهای متقدم در آنها اعتبار میشود که در کلمات معربه علامتی در آخر کلمه شناخته میشود که آنها را اعراب مینامند

اعراب بمعنی اظهار است و در اصطلاح نحوین

الْأَعْرَابُ هُوَ التَّغْيِيرُ الْآخِرُ الْأَسْمِ وَالْفِعْلِ سَبَبُ تَغْيِيرِ الْعَامِلِ

اعراب تغییر آخر اسم و فعل است برای تغییر عامل چون قَدِمَ الْغَائِبُ

و مَا رَأَيْتُ لِلْغَائِبِ سَلَّمَ عَلَى الْغَائِبِ - چنانچه می بینی آخر لفظ

غائب برای خاطر تغییر عاملیکه پیش از آن واقع شده تغییر کرده

در اولی که فاعل است مرفوع شده و بضمه تلفظ میشود و در

دومی که مفعول است منصوب شده و بفتح تلفظ میشود و در سومی

که مجرور است علامت کسره تلفظ میشود عامل دو مثال اول فعل

است که در عوامل قیاسیه شمرده شد و در مثال سوم حرف جر است

که در نوع اول عوامل سماعیه شناختی و از اینجا دانستیم چرا این

تغییر آخر را اعراب مینامند زیرا گفتیم اعراب بمعنی اظهار است و

بواسطه این تغییر فاعلیت غائب در مثال اول و مفعولیتش در مثال دوم

و مربوطیتش بفعل در مثال سوم اظهار شده

امتیاز زبان عربی فصیح که لغت قرآن مجید است بزرانیهای دیگر همین است که حالت معنوی کلمه را بواسطه علامت اعراب میفهماند و از اشتباه و خطاء بر کنار است

تبصره - بعضی کلمات در ضمن جمله های عربی است که نه عامل است و نه معمول ولی اینها الفاظ کمی هستند که ما عمده آنها را در اینجا تذکر میدهم تا شاگردان خوب حفظ کنند و آنها را در خاطر نگهدارند که در اشتباه نیفتند

۱ - دو حرف استقبال س چون سَیَنْصُرُ، سوف ، چون سَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ

۲ - حروف تنبيه أَلَا، چون أَلَا تَأْتِيكَ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ، ها، چون هَذَا، هَؤُلَاءِ

۳ - لام تأکید چون لَزِيدٌ قَائِمٌ، قد تحقیق چون قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ

۴ - دو حرف استفهام أَوَّحُونَ أَسْتَكْبَرْتَ، هل چون هَلْ مِنْ خَالِقٍ

غیرالله: آیا جز خدا آفریننده ای هست؟

۵ - حروف تحذیر الا، هلا، لولا، لوما (باید) هَلَا عَجَلْتَ

لِحُضُورِ الدَّرْسِ : باید برای حضور درس عجله کنی - از اینجا ضمناً دانستی که اسم و فعل در ضمن کلام هیچگاه بیکاره واقع نمیشوند بلکه مسلماً یا عاملند و یا معمول کلمه بیکاره منحصر بحرف است

درس شانزدهم

اعرابُ الاسْمِ ثَلَاثَةٌ أَنْوَاعُ رَفْعٍ وَ نَصَبٍ وَ جَرٍّ ، اعرابُ الفعلِ
ثَلَاثَةٌ أَنْوَاعُ رَفْعٍ وَ نَصَبٍ وَ جَزْمٍ: رَفْعٌ وَ نَصَبٌ مِیَانِ اسْمٍ وَ فِعْلٍ مُشْتَرَكٍ
وَلِی جَرٍّ مُخْتَصٌّ بِاسْمٍ اسْتِ وَ جَزْمٌ مُخْتَصٌّ بِفِعْلٍ
علامت اصلی رَفْعِ ضمه است چون الغائبُ قَدِمَ در اسم و یَقْدُمُ در
فعل و لی در اسم دو نائب دارد

۱ - الف در تشبیه اسم چون الغائبان قَدِمَا

۲ - و او در جمع مذکر سالم اسم چون الغائبُونَ قَدِمُوا ، و در
شش اسم مفرد معین که آنها را اسماء سته مینامند اب ، اخ ، حم .
(خویش زن) هن (چیزی که نام بردنش زشت است) ذو (صاحب)
فم (دهن) در صورتیکه مضاف بغير یاء متکام باشند چون جاء ابوك
أخوك ، حموك ، ذومال - هذا هنوك ، فوك . این الفاظ فاعل فعلند
یا خبراند و همان و او بنیابت ضمه علامت رَفْعِ آنهاست

تبصره - نائب ضمه علامت رَفْعِ در فعل نون افعال خمسه است:
یفعلون ، تفعّلان ، یفعلون ، تفعّلون . تفعّلین

علامت اصلی نصب فتحه است چون رأیت الأستاذَ لَنْ یَقْبَلَ و
و در اسم سه نائب دارد

۱ - یا در تشبیه و جمع مذکر سالم چون رأیت الرجلین

یَسْتَلَانِ الْمُعَلِّمَیْنِ

۲ - الف در خصوص اسماء سته چون رأیت اباك ، اخاك ، حماك

ذامال ، هناك ، فاك ،

۳- کسر در جمع مؤنث سالم که آخرش الف و تا است چون رأیت مؤنثات و در پنج صیغه از فعل مضارع نائب آن حذف نوشت و آن پنج صیغه یَفْعَلَان ، تَفْعَلَان ، یَفْعَلُونَ ، تَفْعَلُونَ ، تَفْعَلِينَ میباشد چون لن یضربا ، تضربا ، تضربوا ، تضربی و اینها را افعال خمسه نامند علامت اصلی جر کسره است چون سَلَّمْتُ عَلَى الْغَائِبِ و دو نائب دارد

۱- یاء در تنبیه جمع مذکر سالم اسماء سته چون رأیت تَلْمِیذَیْنِ عِنْدَ الْمُعَلِّمَیْنِ مَعَ آبِیْهِمَا ، اخِیْهِمَا ، حمِیْهِمَا بَدَیْ سَلَمٌ ...
۲- فتحه در اسم غیر منصرف که از تنوین و کسره ممنوع است چون دخلت فی مساجد

علامت اصلی جزم فعل سکون حرف آخر است چون لم یضرب و دو نائب دارد

۱- حذف نون در افعال خمسه چون لم یضربا ، یضربوا ، تضربا ، تضربوا ، تضربی

۲- حذف حرف عله آخر در مضارع ناقص چون لم ، یدع لم ، یرم ، لم یرض

تبصره - هرگز فعل مجزوم نمیشود چنانچه اسم مجزوم نمیشود تمرین - علامت رفع الفاظ زیر را معین کنید و ترجمه فارسی آنها را بنویسید

أَبُو الْمَسْكِينِ ، أَخُو الْفُقَرَاءِ ، ذُو عِلْمٍ وَ مَالٍ ، تَرَقْدَانِ ، یَدْرُسُونَ ، رَاحِلُونَ

الفاظ زیر را در حال نصبی بنویسید

کاتب ، مترجم ، الدّاعی ، یعلم ، تخدم ، تدعو ، ذواعتبار ، اخو
همة ، مسعفات ، صیادان ، یعدون ، تحزنین ، سماء
الفاظ زیر را در حال جر بنویسید
قطیع . مجلس ، احزان . سنوات . احسانات . حموالمرأة
ابراهیم . احمد . مسلمون . عمران . ماء . حسن .

درس هفدهم

المبني كلمة لا يتغير آخره بسبب العامل

مبني کلمه ایست که آخرش حالت ثابت دارد و در ضمن ترکیب
تغییر نمیکنند چون این میگوئی این الكتاب ، این ذهب التلميذ ، من
این جئت - این در مثال اول متمداست و مرفوع و در مثال دوم مفعول
فیه و منصوب و در مثال سوم مجرور بحرف جر ولی تلفظ آن
یکی است

تبصره - جمیع حروف مبني است ولی اسم مبني شش قسم است

۱ - ضمیر مطلقا چه مستقل باشد چه منفصل

۲ - اسم اشاره در مفرد و تنبيه آن و جمع ولی تنبيه آن در

حال رفع بالف تلفظ میشود چون هذان ، هاتان و در حال نصب و
جر بیا چون هذين هاتين

۳ - اسماء شرط که جزء عوامل فعل مضارع گذشت

۴ - اسماء استفهام چون من ، ما ، كيف ، متى ، انى ...

۵ - موصولات چون الذى ، التى در حال تنبيه و جمع و مفرد ولی تنبيه

مرفوع آنها بالف است و تشنیه مجرور و منصوب بیاء چون اللذان ؟

اللذان ، اللذین اللتین

۶ - هر اسم مرکب مزجی که جزء دوم آن متضمن معنی حرف باشد چون احد عشر تا تسعة عشر و حادی عشر تا تاسع عشر در مذکر و مؤنث که هر دو جزء آن مبنی بر فتح است زیرا جزء دوم متضمن معنی حرف عطف است زیرا احد عشر احد و عشر میباشد و بعضی خصوص اننی عشر و ثنتا عشر و اثنتا عشر را استثنا کرده و جزء اول آنها را معرب دانسته اند

و همه افعال مبنی اند جز فعل مضارعیکه نون تأکید مباشره و نون جمع مؤنث بآن متصل نباشد باین ترتیب

فعل هاضی در چهار صیغه مبنی بر فتح است ضرب ضربا ، ضربت ضربتا در یکصیغه مبنی بر ضم ضربوا در سائر صیغه ها مبنی بر سکون چون ضربین ضربت ...

فعل مضارع در جائیکه نون تأکید مباشر دارد مبنی بر فتح است چون يضربن تضربن تضربن تضربن و بانون جمع مؤنث مبنی بر سکونست چون يضربن تضربن تضربن

فعل امر حاضر در مفرد غیر ناقص و جمع مؤنث مطلقا مبنی بر سکونست چون اضرب يد ، بع انضرن و در مفرد ناقص مبنی بر حذف لام الفعل است چون ادع ، ارم ، ارض و در تشنیه و جمع مذکر و مفرد مؤنث مبنی بحذف نون است چون انصرا ، انصروا ، انصري و با نون تأکید مباشر مبنی بر فتح است چون اطلبین

تبصره - نون تأکید مباشره آنست که ضمیر میان آن و فعل
مقدر نباشد چون چهار صیغه مفرد و متکلم بخلاف جمع
تبصره - حرف گاهی مبنی بر سکرست چون هَلْ، کَمْ و گاهی
مبنی بر ضم چون هُنْدُ و گاهی مبنی بر فتح چون لَيْتَ، ثُمَّ و گاهی
مبنی بر کسر چون ل، ب، دو حرف جر

تمرین - هفت مثال برای ماضی مفتوح و هفت مثال برای ماضی مضموم
و ساکن و هشت مثال برای مضارع مبنی بر فتح و هشت برای مضارع
مبنی بر سکون ذکر کن

تمرین - اقسام فعل مبنی مثالهای زیر را معین کن
ارض، ابن، اُسْكُنْ، يَانِسَاءُ وَاسْتَمِعْنَ مَا يُقَالُ لَكُنَّ، احْذَرِ عَشْرَةَ
السَّفِيهِ، اخْشِ الشَّرَّ وَتَجَنَّبْهُ، اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ، اَمَرْتُمْ، فَاَطَعْنَا، كُلُّ مَا اشْتَيْتَ وَ الْبَيْسَ مَا تَشْتَهِي النَّاسُ،
اَخْبِرُوا بِمَا رَأَيْتُمْ وَاحْذَرُوا عَنِ الْكُذْبِ

درس هیجدهم

اسم عرب بر دو قسم است منصرف و غیر منصرف
منصرف معریست که تنوین (نون ساکنه) یکسه تلفظ میشود و
نوشته نمیشود (بآخرش میچسبد چون رجل، رجلاً، رجل غیر منصرف
آنست که قبول تنوین نمیکند چون مساجد، مساجد، مساجد و
کسره هم داخل او نمیشود و در حال جر بفتحه تلفظ میشود - غالب
معربات منصرفند و اسم غیر منصرف چهار قسم است

۱ - هر اسمیکه آخرش الف تانیث مقصوره یا ممدوده باشد

چون سلمی حمیراء

۲ - هر جمعیکه بر وزن مفاعل یا مفاعیل است (آنها منتهی الجموع

مینامند) چون مساجد مصابیح

۳ - علم (نام) در شش موضع

الف - هر گاه مؤنث باشد چون آمنه حمزة مریم زینب

تبصره - علم مؤنث سه حرفی که وسطش ساکن است چون

هند استثناء شده و منصرفست - مناط تانیث لفظ است اگر چه معنی

مذکر باشد چون حمزة طلحة که نام مردند

ب - هر گاه وضعش عجمی باشد یعنی در غیر زبان عربی نام

گزاری شده باشد چون ابراهیم یوسف بطلمیوس

ج - هر گاه مرکب مزجی باشد چون بعلبک، بیت لحم، محمد ناصر

تبصره - مرکب مزجی جفت کردن دو کلمه است که نسبت

بههم ندارند

د - آخرش الف و نون زائده باشد چون عمران، رضوان

ه - هر گاه بر وزن مخصوص یا غالب فعل باشد چون احمد، یزید

و - هر گاه معدول از لفظ دیگر باشد چون عمر، زحل که در

اصل عامرو زاحل بوده و مثنی، ثلاث، رباع، خماس که اصلش اثنین.

اثنین: ثلاثة ثلاثة، اربعة اربعة، خمسة خمسة بوده و بعضی سداس

تا عشار را هم ذکر کرده اند

۴ - صفت در سه صورت

الف هر گاه بروزن فعلاً باشد و مؤنثش فعلی آید چون عطشان،

ریان (سیراب) جوعان، شعبان

ب هر گاه بروزن افعلاً باشد چون اکبر، افضل، احسن

ج معدول از لفظ دیگر باشد چون آخر که اصلش الآخر بوده

تبصره - اسم غیر منصرف چون اضافه شود کسر داخلش میشود

چون مررت با فضل العلماء و گاهی برای وزن شعر یا مناسبت الفاظ

جمله و آیات تنوین داخلش میشود چون سلا سلاً و اغلالاً، من فضة

و اکواب کانت قواریراً

تبصره - علة منع صرف پیش نحوین وجود دو سبب یایک سبب

قائم مقام دو سبب است (چون الف تانیث و وزن منتهی الجموع)

و میگویند اسم بواسطه این دو سبب شباهت بفعل پیدا میکند و از

کسره و تنوین که اظهر خواص اسم است ممنوع میشود. نحوین

اسباب منع صرف را نه شمرده اند الف تانیث، وزن جمع مفاعل و

مفاعیل، علمیت، وزن فعل، صفت، عدل، الف و نون زائده، عجمیت،

ترکیب مزجی. همه اینها در چهار قسمتی که مرتب کردیم جمعه

تمرین - چرا اسمهای زیر غیر منصرفند

عزة. اردشیر. حمدان. اشعب. هبل (نام بت) غضبان. اعرض

خماس. طوئی. تواریخ. باریس. کارلوس. جراند. ظمان. اعلی

ذکری. صحراء. منابر. بیروت. بعلبک. مصر. تهران

تمرین - الفاظ غیر منصرف عبارات زیر را تعیین کنید و ترجمه

عبارات را بفارسی بنویسید

اصفهان مدینه کبیره فیها میاه و بساتین و مزارع نضرة . قَوْسُ
قَزَحِ قَوْسٍ عَظِیمَةٍ تَظْهَرُ فِی اَوَاقَاتِ الْمَطَرِ عَلٰی سَبْعَةِ الْاَوَانِ اَحْمَرٍ وَ
بَرْتَقَالِی وَ اَصْفَرٍّ وَ اَخْضَرَ وَ اَزْرَقَ وَ نِیلِی وَ بَنْفَسَجِی - خَلْفَاءُ بَنِی عَبَّاسٍ
سَبْعَةٌ وَ ثَلَاثِینَ اَوَّلَهُمْ اَحْمَدُ السَّفَّاحُ وَ آخِرُهُمُ الْمُعْتَصِمُ - الصَّیَارِفُ فِی
مَدِینَةِ لَنْدَنِ کَثِیْرُونَ

درس نوزدهم

شش موضع از اسم و فعل است که اعراب کلمه تلفظ نمیشود و در
تقدیر است

۱ - اسم و فعلیکه بالف ساکنه ختم میشود چون عَصٰی . قَتٰی
(و آنرا مقصور میخوانند) یَخْشٰی . یَرْضٰی . همه حرکات اعراب در
آنها مقدر است

۲ - اسم و فعلیکه بیاء ماقبل مکسور ختم میشود چون قاضی .
داعی (و آنرا منقوص مینامند) یَرْمِی . یَلْقٰی که ضمه و کسره اعراب
بواسطه ثقل خود دریا مقدر میشود

۳ - فعلیکه بواو ختم میشود چون یَدْعُو . یَغْزُو

۴ - اسمیکه بیاء متکلم اضافه بشود چون اَبْنِی . غُلَامِی . همه
حرکات اعراب در آن مقدر است زیرا باید ماقبل راء مکسور باشد
۵ - مضارعیکه نون تاکید غیر مباشره بآن ملحق شود چون
ینصران ، ینصرن همه علامات اعرابش مقدر است

۶- جمع مذکر سالمیکه مضاف بیاء متکلم شود چون مُسَلِّمٌ

علامت رفعش که واوست مقدر میشود

تبصره - هر فعلی بیاء متکلم متصل شود نونی باآخرش ملحق میشود که فاصله میان آنها باشد چون ضَرَبَنِي . يَكْرُمُنِي . اُنْصَرْنِي و هم چنین هر گاه من . عن از حروف جر متصل بیاء گردند باید نونی در آخرش باشد : مَنِّي . عَنِّي و در حروف مشبیه بالفعل هم این نون بطور جواز داخل میشود : اَنِّي . اِنِّي - لَيْتِي - لَيْتَنِي ... و این نونرا نون وقایه مینامند

تمرین - الفاظیکه همه حرکات یا بعض حرکات در آنها مقدر میشود تشخیص بده و جمله های آنها را ترجمه کن

نَفَهُمُ الْمَعْنَى . نَأْكُلُ الْكَمْثَرَى . يَصْطَفِي الْأَحْبَاءَ . الْقَاضِي لَا يَرْضَى
الَّا بِالْعَدْلِ . كِتَابِي اعْزُ أَصْدِقَائِي . أَحْبَائِي مِنْ خِيَارِ النَّاسِ . السَّاعَةُ
لِلدَّلَالَةِ عَلَى الْأَوْقَاتِ . الْمَقَامُ السَّامِيُّ - الدَّرَجَةُ الْعَالِيَةُ . الرَّجَاءُ حَيَاتُ
الْإِنْسَانِ . لَا يَسْلُو الصَّدِيقُ إِلَّا بِالْمُلَاقَاتِ

جواب سئوالات زیر را بنویسید

۱ - فرق میان صرف و نحو چیست ؟

۲ - اعراب چیست .

۳ - اعراب چند قسم است ؟

۴ - هر اسمی معربست یا نه ؟

- ۵ - افعال مبنی کدامست ؟
۶ - فعل بر چه مبنی میشود ؟
۷ - حروف معربند یا مبنی ؟

درس بیستم

چون عوامل و اثر آن (اعراب) و علامات اعراب را دانستیم شروع میکنیم در بیان معمولات و اقسام آنها . معمولات در کلام عرب سی نوع است که پنج دسته تقسیم میشود . لازمست ابتداء این سی نوع را با اقسام آن حفظ کنیم

دسته ۱ - همیشه مرفوع و آن ۸ است فعل مضارع بدون جازم و ناصب . فاعل . فائب فاعل . مبتدا - خبر . اسم افعال ناقصه کان ... اسم افعال مقاربه کاد ... : خبر ان ...

دسته ۲ همیشه منصوب و ۱۲ است . فعل مضارع بعد از نواصب خود ، مفعول به ، مفعول مطلق ، مفعول له ، مفعول فیه ، مفعول معه ، حال . تمیز غیر عدد منصوب بنزع خافض ، خبر افعال مقاربه اسم حروف مشبهة بالفعل چون ان ...

دسته ۳ همیشه مجرور و آن ۲ است معمول حروف جر ، مضاف الیه

دسته ۴ - معمول مختلط (مرفوع و غیر مرفوع) و آن ۴ است منادی ، مستثنی ، مشتغل عنه العامل ، تمیز اسماء عدد
دسته ۵ همیشه مجزوم و آن فعل مضارع است در چهار جا

الف بعد از حروف جزم چون لام امر، لاء نهی، لم، لمّا بـ بعد از کلمات شرط -ج- در جزاء شرط -د- در جواب امر چون أَرْسَلْ مَعَنَا أَخَاهُ نَكْتَلْ:

برادر ما را با ما بفرست تا کیل بگیریم

تمرین - این معمولات را بر انواع عوامل متقدم تطبیق کنید

و برای هر يك مثالی بنویسید

تمرین - اشعار زیر را برای تسلط بر معمولات مکرر بنویسید

و حفظ کنید

که رسد جمله بسی نوع تمام
که بود هشت عدد ای متبوع
فاعل و نائب فاعل پس را
اسم کان خبران بسا
ده دو نوع بود ای مرغوب
پنج مفعول و تمیز ای طالب
خبر کان بدون عارض
و آنچه تابع شودش بی منه
که دو تا باشد بی کید و غرور
آنچه را هست مضافی بر سر
که چهار است منادی چه شود
یا تمیز عدد آید هر جا
که شود مختلف الحال چه دل
فعل مستقبل دانش معلوم
یا جزا باشد و مشروط بشرط
فی رضا الله تَكُنْ تَسْتَبْصِرْ

پنج قسم آمده معمول کلام
اولین قسم همیشه مرفوع
فعل مستقبل فارغ چه یری
ابتداء و خبر و اسم عسی
دومین قسم همیشه منصوب
فعل مستقبل بعد از ناصب
حال و منصوب بنزع خافض
خبر کاد و اسم انّ
سومین قسم همیشه مجرور
آنچه مجرور بحرفست و دیگر
مختلط قسم چهارم باشد
اسم یا انکه شود مستثنی
یا بود مشتغل عنه العامل
پنجمین قسم همیشه مجزوم
کز پس احرف جزم آید و شرط
یا جواب آید از امر كَسِرْ

درس بیست و یکم

قسم اول مرفوعات فعل مضارع مجرد از ناصب و جازم است چون يَنْزِلُ الْمَطَرُ ، يَمُرُّ الشَّجَرُ که در چهار صیغه مرفوع بضمه و در باقی صیغه ها باستثنای دو جمع مؤنث که مبنی است مرفوع بنون است تبصره - عامل مضارع معنویست یعنی تلفظ ندارد و آن شباهت آنست با اسم در اینکه دو معنی میدهد حال ، استقبال تبصره - هر گاه آخر فعل معتل اللام باشد ضمه رفعی آن مقدر میشود چون يَسْعَى . يَسْمُو . يَرْتَقَى

تمرین - فعلهای مرفوع بضمه و مرفوع بنون جمله های زیر را معین کن و جمله ها را بفارسی ترجمه کن

تَشْتَدُّ الْحَرَارَةُ فِي الْمَنْطَقَةِ الْوَاقِعَةِ مِنْ خَطِّ الاسْتِوَاءِ إِلَى دَرَجَةِ الثَّلَاثِينَ جُنُوبًا وَشِمَالًا. يُحِيطُ الْهَوَاءُ بِجَمِيعِ الْكُرَةِ فَيَتَنَاوَلُ مِنْهُ الْحَيَوَانَ الْأَوْكَسِيحِينَ وَيتَنَاوَلُ النَّبَاتُ الْحَامِضَ الْفَحْمَى لِقِيَامِ الْحَيَاتِ فِيهِمَا بِهِ . النَّشَاطُ وَالْاِقْتِصَادُ يَأْتِيَانِ بِالثَّرْوَةِ وَيُضَمِّنَانِ النِّجَاحَ (کامیابی) . إِنَّ أَهْلَ الْعَزْمِ يَسْتَصْغِرُونَ الْأَعْمَالَ الْكَبِيرَةَ كَمَا أَنَّ أَهْلَ الْخُمُولِ يَسْتَغْطَمُونَ الْأَعْمَالَ الصَّغِيرَةَ . تَعْمِينَ عَنْ نَقَائِصِكَ أَيُّهَا الْابْنَةُ الْمَهْدَارَةُ وَتَلْهَجِينَ بِذِكْرِ عِيُوبِ غَيْرِكَ

تمرین - حرکاتیکه در افعال جمله های زیر مقدر است

معین کنید

شعر : سَتَبْدَى لَكَ الْآيَّامَ مَا كُنْتَ جَاهِلًا
و يَأْتِيكَ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَزُودْ
مَا كُلُّ مَا يَتَمَنَّى الْمَرَأُ يَدْرُكُهُ
تَجْرَى الرِّيَّاحُ بِهَلا تَشْتَهَى السُّفُنُ
تَصِفُو الْحَيَاةَ لَجَاهِلٍ أَوْ غَافِلٍ . اَشْكُو إِلَى اللَّهِ تَحَامِلَ الزَّمَانِ وَ
جَوْرَ الْآيَّامِ . الْحَقُّ يَعْلَمُ وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ . يَعْنِي إِبَاءً بِتَعْلِيمٍ أَوْ لِأَدْهَمِ
رَجَاءً أَنْ يَكُونُوا لَهُمْ عَوْنًا فِي الْمُسْتَقْبَلِ . يَمِيلُ الْكَرِيمُ إِلَى الْمَعَالِي
تَمْرِينَ - أَفْعَالٍ مُعْرَبٍ وَ مَبْنِي جَمْلُهُ هَايَ زِيرَ رَا تَشْخِصُ بِهِ وَ
أَنْوَاعِ أَعْرَابٍ أَنَهَا رَا بَيَانِ كُنْ
أَعْمَلْ لَا خُرَاكَ كَانَتْ تَمُوتُ غَدًا وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَانَتْ تَعِيشُ أَبَدًا
الْحُزْنَ وَ الْيَأْسَ يُعْجِلَانِ الشَّيْخُوخِيَّةَ . قُمْ بَاكِرًا وَ ارْقُدْ بَاكِرًا وَ أَشْغَلْ
يَوْمَكَ بِالْعَمَلِ . إِيهَ الطَّبِيبُ دَاوُ نَفْسَكَ . لَا تَتَكَلَّفُوا مَا لَا تَطِيقُونَ وَ لَا
تَتَعَرَّضُوا لِمَا لَا تُدْرِكُونَ وَ لَا تُتَفَقَّهُوا إِلَّا بِقَدَرِ مَا تَسْتَفِيدُونَ . لَا تَتَمَنَّ مَا
لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ ارْتَضَ بِمَا أَنْتَ فِيهِ . يَنْبَغِي أَنْ تُحَاسِبَ نَفْسَكَ كُلَّ لَيْلَةٍ
إِذَا أَوَيْتَ إِلَى مَنْامِكَ . تَوَبُّوا لِتَنَالُوا الْمَغْفِرَةَ مِنْ اللَّهِ . أَنِّي يَقُمُ الْاَغْنِيَاءُ
يَجِدُوا أَرَاخَةً

درس بیست و دوم

دوم از مرفوعات فاعل است
فاعل اسمی است که نسبت دارد باو فعل معلومی و دلالت بر

کننده آن فعل دارد چون لَعِبَ الصَّغِيرُ . که کلمه صغیر فاعل است
 زیرا فعل لَعِبَ دلالت بر کننده لعب دارد
 فاعل بر سه قسم است

۱ - اسم ظاهر چون طَلَعَتِ الشَّمْسُ ۲ - ضمیر بارز چون
 نَجَّحْتُ فِي الامْتِحَانِ ۳ - ضمیر مستتر چون التَّلْمِيزُ الْمُجْتَهِدُ يَفْرَحُ
 أبویه . که فاعل یفرح ضمیر هو است در آن مستتر است و بتملین
 رجوع میکنند

قاعده - چون فاعل اسم ظاهر باشد فعل بلفظ مفرد تلفظ میشود
 اگر چه آن فاعل تشبیه و جمع باشد چون طَلَعَ الْفَرَقْدَانُ ، تَكَلَّمَ الْخُطَبَاءُ
 تبصره در زبان فارسی علامت جمع بفعلیکه فاعلش تشبیه
 و جمع است ملحق میشود چنانچه در ترجمه دو مثال گوئی طلوع
 کردند دو ستاره فرقدان ، سخن گفتند سخنوران

قاعده - چون فاعل مؤنث باشد فعل بصیغه مؤنث اداء میشود که
 علامتش در ماضی تاء ساکنه ایست در آخر فعل و در مضارع تاء
 مضارعه است در اول آن چون سَافَرَتْ مَرْيَمُ . تُسَافِرُ سَلَمَى مَکَرٌ در
 سه صورت که با فاعل مؤنث جائز است فعل بصیغه مذکر ادا شود
 ۱ - در صورتیکه فاعل منفصل از فعل باشد چون سَافِرٌ
 الْيَوْمَ مَرْيَمُ

۲ - در صورتیکه فاعل جمع کسره باشد چون قَالَ نِسْوَةٌ . جَاءَ

الْفُلَّانُ أَوْ الْجَوَارِي

۳ - در صورتیکه فاعل مؤنث مجازی ظاهر باشد چون أَمَرَ الشَّجَرَةَ .

تبصره هر گاه فاعل مؤنث ضمیر مستتر باشد علامت تأنث همیشه در فعل لازمست
تمرین - زیر فعلهای جمله های زیر يك خط بگذار و زیر فاعلشان دو خط

- ۱ - يَبْحَثُ عِلْمُ الصَّحَّةِ عَنْ كُلِّ مَا يَتَعَلَّقُ بِكَيْفِيَّاتِ الْحَيَاةِ الَّتِي تَتَوَقَّفُ عَلَيْهَا سَلَامَةُ الْجَسَدِ وَالْعَقْلِ ۲ - لَا يَعْرِفُ الصَّيْحَحُ قِيَمَةَ الصَّحَّةِ حَتَّى يَمْرُضَ ۳ - يَبْلُغُ بَعْضُ الْبَشَرِ مِئْتَهُ سَنَةً مِنَ الْعُمُرِ غَيْرَ أَنَّ ذَلِكَ خَارِجٌ عَنِ الْقِيَاسِ الطَّبِيعِيِّ ۴ - يَشْتَدُّ خَطَرُ الْمَوْتِ عَلَى الْأَطْفَالِ مَدَّةَ الْبَرْدِ فِي فَصْلِ الشِّتَاءِ ۵ - يَذْهَبُ الْوَلَدُ كُلَّ يَوْمٍ عِنْدَ الْأُسْتَاذِ وَيَدْرُسُ ۶ - يَقُولُ الضَّيْفُ رَأَيْتُ فِي الطَّرِيقِ صَدِيقًا دَلَّنِي إِلَى دَارِكُمْ ۷ - يَأْمُرُ الرَّئِيسُ بِتَصْفِيَةِ الْحَسَابَاتِ ۸ - نَشَرَتِ الْجَرِيدَةُ أَنَّ الْمَلِكَ زَارَ الْمُسْتَشْفَى الْعُمُومِي ۹ - وَرَدَ كِتَابٌ مِنَ الْوَلَدِ يَأْمُرُنِي بِالرَّجُوعِ إِلَى بَلَدِي

تمرین - فاعل ظاهر را از فاعل ضمیر در این جمله ها تشخیص بده
اِذَا نَظَرْتَ إِلَى أَفْرَادِ الْبَشَرِ شَاهَدْتَ أَنَّ لِكُلِّ مِنْهُمْ صِفَاتٍ خَاصَّةً بِهِ يُمَيِّزُهُ عَنْ غَيْرِهِ بِحَيْثُ يَسْتَحِيلُ وَقُوعُ مُشَابَهَةٍ تَامَّةٍ بَيْنَ شَخْصَيْنِ وَالْأَوْقَعَ التَّشْوِيشُ بَيْنَ النَّاسِ وَتَسَبُّبُ عَنْهُ خَرَابُ الْهَيَاةِ الْاجْتِمَاعِيَةِ الْجِسْمُ الْحَيُّ الصَّحِيحُ يَلِدُ جِسْمًا حَيًّا مِنْ جِنْسِهِ . يَتَضَمَّنُ الْهَوَاءُ الْجَوِّي دَائِمًا كَمِيَّةً مِنَ الْبَخَارِ وَ إِذَا ارْتَفَعَتْ عَنْ سَطْحِ الْأَرْضِ وَلَا قَتَ الْهَوَاءُ

الباردة تكاثفت وسقطت على هيئة مطر أو برد (تگرد) او نلج
 او ندی (شبنم) - شربُ القهوة يتسبب أرقاً في الليل (بیخوابی شب)
 اذا جمعت مالا كثيراً فلا تستكبر لسبب غناك - ان المتكبرين ولو
 ارتفعوا حيناً يسقطون اخيراً - أحسن الى الناس تملك قلوبهم
 تمرین - مواضعیکه تاء تأنیث با فعل لازمست از مواضعیکه
 لازم نیست تشخیص بده و عبارات را بفارسی ترجمه کن

جرت الفرس برا کبها جریاً سریعاً - تحامی البلوة (ماده شیر)
 اشبالها (شیر بچه) انقضت الهرة على افارة فمزقتها - تخبط اليوم
 مریم ثوبها - وصتنی والدتی بمحبة اخوتی - تنتشر الحمى الدوریه (تب
 نوبه) بین الذين يسكنون الاراضی المستنقعة (مرداب) - تنتقل كثير
 من الامراض الوبائية بواسطة الماء .. ان انواع الحيوانات التي تصلح
 لغومها لا كل هي ذوات الندى (بسندارها) و الطيور و الاسماك (ماهی)
 خرجت سكان المدينة لملتقى الملك - تغنى الصبان على نقر العود
 تمرین - در محل خالی جمله های زیر فاعل مناسب با فعل
 بگذار

۱- يتحول ... بقوة الحرارة الى بخار ۲ - اتخذ الاقدمون
 ورق الكتابة من نبات البردي الذي ينمو على شاطئ النيل ۳- هرب ...
 من مصر لما اشتد عليهم فرعون ۴ - يعوم ... (شناور میشود)
 الخفيف على سطح الماء اما الجسم الثقيل فيرسب في قعره ۵ - جبل ...

جَسَدَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينِ الْأَرْضِ وَ خَوَّلَهُ (بِخَشِيدِهِ) نَفْساً حَيَّةً ٦- يَنْقَسِمُ...
باعتبار لَوْنِ الْبَشَرَةِ وَ تَرْكِيبِ الرَّأْسِ وَ كَثَافَةِ اللَّحْيَةِ إِلَى خَمْسَةِ أَقْسَامٍ
هِيَ: الْإَبْيَضُ وَالْأَصْفَرُ وَالْأَسْوَدُ وَالْأَسْمَرُ وَالْأَحْمَرُ ٧- اسْتَوْلَى...
الْفَاتِحُ عَلَى الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ سَنَةَ ١٤٥٣ ٨- يُدَاوَى... الْمَرْضَى وَ يُعْنَى
بِهِمْ ٩- يُبَغِضُ... الشُّغْلَ ١٠- يَحْرَثُ... الْأَرْضَ ١١- خَانَ...
أَخَاهُمْ يَوْسُفَ وَ بَاعُوهُ لِتِجَارَةِ إِسْمَاعِيلِينَ حَمَلُوهُ إِلَى مِصْرَ

تمرين - عاملهای مفرد را بصورت تشبیه و جمع نقل کن و
بموجب قاعده عمل کن

حَطَّ الْعَصْفُورُ عَلَى الْغُصْنِ - زَارَ (غَرِيدَ) الْأَسَدُ فِي أَجْمَتِهِ (بِيشَه)
اجتمع الشعب في السَّاحَةِ (میدان) انهدم البيت على أصحاب الزلزلة-
انتشر الخبر بسرعة البرق - هَدَرَتِ الْعِمَامَةُ عَلَى الْغُصْنِ - تَحَضَّنَ (زِيرِ
بِالْمِكِيرِدِ) الدَّجَاجَةُ بِيضَهَا - تَسْرُّ الْجَرِيدَةُ الَّتِي تَذْكُرُ أَخْبَاراً صَادِقَةً
تَمَزَّقَ الْوَرَقَةُ بِسَهْوَةٍ - تَنْفَتِحُ النَّافِذَةُ مِنْ شِدَّةِ الرِّيحِ - يُعْظَمُ الْمُسْلِمُ
أَعْيَادَهُ - لَا يَنْفَعُ الدَّوَاءُ بِلَا حِمِيَةٍ - ثَارَتِ الزُّوْبَةُ (كَرْدِ بَادِ وَزِيدِ)
فَهَدَمَتِ الْبُيُوتَ

تمرين- چند مثال از تمرین بالا را باین طریق ترکیب کن
حط فعل ماضی مبی بر فتح العصفور فاعلش مرفوع بضمه
على حرف جر الغصن مجرور بكسره و هكذا

درس بیست سوم

سوم از مرفوعات نائب فاعل است

نائب فاعل لفظی است که فعل مجهول مقدمی باو نسبت دارد
و جانشین فاعل است چون سُرَقَتْ سَاعَةٌ، ذُبِحَتِ الشَّاةُ، تَغْرَسُ الشَّجَرَةُ
و مثل فاعل سه قسم است اسم ظاهر چون شُنِقَ (بدار زده شده)
الْقَاتِلُ ضَمِيرٌ بَارِزٌ چون أَكْرَمْتُمْ، ضمیر مستتر چون الْقَاتِلُ عَمْدًا يُقْتَلُ
و چون اسم ظاهر باشد فعلش همیشه مفرد است میگوئی أُجِيبَ السَّائِلَانِ
سَمِعَ الشُّهُودُ

قاعده- چون فعل معلوم دو مفعول یا بیشتر داشته باشد وقتی
مجهول شد اولی از آنها نایب فاعل و مرفوع میشود و باقی بحال نصب
میمانند چون رَزَقَ الْخَيْرَ مَالًا که اصلش رَزَقَ اللَّهُ الْخَيْرَ مَالًا میباشد

تبصره - نائب فاعل در اصل مفعول فعل است

تبصره - هر جمله ای مرکب از فعل و فاعل یا فعل و نائب فاعل
باشد جمله فعلیه نامید شود چون نَزَلَ الْمَطَرُ، زُرِعَ الْحَبُّ و در غیر
این صورت جمله اسمیه نامیده میشود چون اللَّهُ رَازِقٌ، الْوَلَدُ ذَهَبَ
إِلَى الْمَدْرَسَةِ

تمرین - نائب فاعل مرفوع بضمه یا الف یا واو جمله های
زیر را تشخیص بده و آنها را ترجمه کن

لَعَمَلِ الْخُبْزِ يَعْجَنُ الدَّقِيقُ (آرد) بِالْمَاءِ مَعَ قَلِيلٍ مِنْ مَلْحِ الطَّعَامِ
و قِطْعَةً مِنْ عَجِينَةٍ قَدِيمَةٍ مُخْتِمَةٍ - يَقْطَعُ الْعَجِينَ (خمیر) بَعْدَ الْاِخْتِمَارِ

الى اَرْغِفَةٍ وَ تَوْضَعُ الارْغِفَةُ فَوْقَ الْوَاَحِ ثُمَّ تُخْبِزُ - لَمْ تُخَلِّقِ الْمَرَاةُ
لِلْاَعْمَالِ الشَّاقَّةِ - تُصْنَعُ الْقَهْوَةُ مِنَ الْبُنِّ (حَبِّ قَهْوَةٍ) يُقَشَّرُ الْبُنُّ بِمَوَادِّ
كَثِيرَةٍ خُصُوصاً الْهِنْدْبَاءُ (كَاسْنَى) - اِذَا مُزِجَ مِثْغُ الْبَيْضِ مَعَ اللَّبَنِ
وَالسُّكَّرِ صَارَ طَعَاماً لَذِيذاً مَغْذِياً - تَفْتَحُ فِي الْبَيْتِ نَافِذَتَانِ (دَرِيْعَهُ)
مُتَقَابِلَتَانِ لِتَبْدِيلِ الْهَوَاءِ - يُسْتَحْضَرُ شَاهِدَانِ عَادِلَانِ لِقَطْعِ الدَّعَاوِي
يُقَرَّبُ الصَّادِقُونَ وَيُبْعَدُ الْكَاذِبُونَ

تمرین - فعل معلوم جملات زیر را از فعل مجهول آنها تشخیص
بده و فاعل و نائب فاعل آنها را بیان کن
يُعَامَلُ أَسْرَى الْحَرْبِ بِلُطْفٍ فَلَا يُهَانُونَ وَلَا يُحْرَمُونَ الطَّعَامَ وَ
الشَّرَابَ وَ اللِّبَاسَ وَلَكِنْ الْأَسِيرُ يَخْضَعُ لِلْمَنْظَامِ وَلَا يَعْصِي أَمْرًا وَ إِذَا عَصَى
حَوْكُمَ فِي الْمَجْلِسِ الْعَسْكَرِيِّ وَ جُوزِيَ وَ تُحْفَظُ لِلْأَسِيرِ مَتَاعُهُ وَ إِنْ اخَذَ
مِنْهُ يُعَادُ إِلَيْهِ إِذَا أُطْلِقَ وَ تُحَدَّدُ لِلْأَسْرَى إِلَّا مَا كُنَّ التِّي يَقِيمُونَ بِهَا فَلَا
يَتَعَدَّوْنَهَا وَ هُمْ يَتَنَزَّهُونَ مَتَى ارَادُوا وَ يَحْضُرُونَ إِمَامَ مُسْتَحْفَظِيهِمْ فِي
أَوْقَاتٍ مُعَيَّنَةٍ لَا نَبَاتٍ وَ جُودِهِمْ وَ قَدْ جَرَّتِ الْعَادَةُ بِأَرْسَالِ الْأَسْرَى إِلَى الْمَدُنِ
تَحْتَ الْمُرَاقَبَةِ وَلَا يَجُوزُ سَجْنُهُمْ إِلَّا إِذَا لُوْخَطَ انْهَمُ يَحَاوِلُونَ فِرَاراً
وَ يُقَيِّدُ مَا يُنْفَقُ عَلَيْهِمْ إِلَى حِينَ عَقْدِ الصَّلَاحِ وَ يُؤْذَنُ لِلْأَسْرَى أحياناً أَنْ
يَسْتَقْلُوا فِي كَسْبِ مَعَاشِهِمْ وَ هُوَ أَرْفَاقٌ بِهِمْ

تمرین - فاعل جمله های زیر را ساقط کن و مفعول را بجای
آن بگذار و فعل را بصورت مجهول در آور

يَعْبُدُ الْهِنُودُ الْبُحَيْرَاتِ وَالْأَنْهَارَ وَالْمَنْحُوتَاتِ وَالْأَشْجَارَ وَبَعْضُ
الْحَيَوَانَاتِ خُصُوصاً أُنَاثَ الْبَقَرِ - يَجْعَلُ الثَّلَبُ لَوْ كَرِهَ (لأنه) بابين
حتى إِذَا هَجَمَ عَلَيْهِ الْعَدُوُّ مِنْ بَابٍ خَرَجَ مِنَ الْآخِرِ - يَا كُلَّ الْعَرَبِ لِحِمِّ
الْجَمَلِ وَبِصْنَعُونِ مِنْ وَبَرِهِ الشَّيَابِ وَبِجِلْدِهِ النَّعَالِ وَبِشَعْمِهِ
الشَّمْعِ وَبِزَيْرٍ (بشكل) الْوَقُودِ (هيزم)

تمرین در فعلهای دو مفعولی زیر یک فاعل را نائب فاعل کن و فعل
را مجهول کن

مَحْضَةُ الصَّدِيقِ وَدَّةٌ - وَهَبْنَا اللَّهُ الْحَرِيَّةَ - قَدِ حَرَّمَ الْوَالِدُ وَلَدَهُ
مِيرَاثَهُ - سَمَتِ الْأُمُّ طِفْلَهَا يُوسُفَ - زَادَكَ اللَّهُ ثَرْوَةً - زَوَّجَتِ الْأُمُّ بِنْتَهَا شَابَاً
يَعْلَفُ الْمَكَارِيَ دَابَّتَهُ شَعِيرًا وَتَبْنًا - كَفَاكَ الْإِسْتِغَالُ مَوْنَةً السُّؤَالِ

تمرین - مصدرهای زیر را بدل بفعل مجهول کن و ما بعد
آنها را بعنوان نائب فاعل مرفوع کن

قَلَّمُ الْكَرُومِ (بریدن ناک) وَقَلْعُ الْقَصَبِ فِي فَصْلِ الشِّتَاءِ جَمْعُ
الْأَزْهَاءِ لِاسْتِخْرَاجِ عَطْرِهَا فِي فَصْلِ الرَّيِّعِ ، مَصَادَقَةُ الْعُقَلَاءِ وَالْخَيْرِينَ
وِاجْتِنَابُ السَّفَهَاءِ مِنَ السَّعَادَةِ - سَمِعَ الشَّاهِدِينَ إِذَا كَانَا عَدَلًا - حَبَّ
الْعِلْمِ وَبُغْضُ الْجَهْلِ وَتَقَرُّبُ الصَّادِقِينَ وَابْعَادُ الْإِشْرَارِ - تَأْدِيبُ السُّفَهَاءِ
وَقَصَاصُ الْمَذْنِبِ وَاجْبَارُ الْمَدْيُونِ عَلَى إِدَاءِ دَيْنِهِ - تَمْرِينُ اتِّلْمِذْعِلَى
الْقَوَاعِدِ لِيَسْلَمَ مِنَ الْغُلَطِ - تَنْقِيحُ الْكُتُبِ قَبْلَ طَبْعِهَا - قِسْمَةُ الْيَوْمِ إِلَى
نَهَارٍ وَلَيْلٍ

تمرین - ۱ مثالهای زیر را اعراب کن
يُحِبُّ الْعِلْمَ . يَفْتَحُ الْكِتَابَ . أُعْطِيَ السَّائِلَ إِحْسَانًا . سُلِبَ بَضَاعَةُ
الْمَارَيْنِ بَكَوْ يَحِبُّ فَعْلَ مَضَارِعَ مَجْهُولَ مَرْفُوعَ اسْتِ بَضَمَهُ الْعِلْمَ نَائِبِ
فَاعِلِشَ مَرْفُوعَ بَضَمَهُ وَ هَكَذَا

درس بیست و چهارم

چهارم و پنجم از مرفوعات مبتدأ و خبر است
مبتدأ و خبر دو لفظند که از آنها يك جمله مفید بوجود میآید
چون الْمَطَرُ غَزِيرٌ ، الشَّابَّانِ مَهَذَّبَانِ . الْمُؤْمِنُونَ مَفْلُحُونَ مبتدأ
و خبر از عامل لفظی مجردند مبتدأ همیشه اسمی است مفرد و بر سه
قسم است

۱ - اسم جامد صریح چون الْمَطَرُ غَزِيرٌ ۲ - اسم مؤول که لفظ آن
فعل است چون اَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ : اَنْ تَصُومُوا بتاویل صَوْمُكُمْ
متبدأست ۳ - وصف صریح چون اَقَائِمُ زَيْدٌ در این صورت بعد از کلمه
استفهام یا نفی واقع میشود و ما بعدش فاعل قائم مقام خبر است
خبر بر چهار قسم است

۱ - اسم مفرد که غالباً مشتق است و دارای ضمیر مبتدأ است
چنانچه گذشت و گاهی جامد است چون زَيْدٌ اَسَدٌ
۲ - جمله اسمیه چون الظُّلُمُ مَرْتَعَةٌ وَخَيْمٌ که در اعراب آن
میگوئی الظلم مبتدای اول مرتعه مبتدای دوم و خیم خبر مبتدای دوم
و جمله مرتعه و خیم خبر مبتدای اول

۳ - جمله فعلیه چون العَدْلُ یَحْسَنُ اَثَرَهُ

۴ - شبه جمله که ظرف و جارو مجرور است چون بلاء الانسان

من اللسان ، الحیة تَحْتَ العُشْبِ

تبصره - شبه جمله ای که خبر واقع شود ظرف مستقر نامیده

میشود و متعلق بکلمه مقدر است که کائن یا مستقر باشد

قاعده - معمولا متبداء مقدم بر خبر ذکر میشود و تاخیر آن هم

جایز است مگر در چهار صورت که واجبست مقدم باشد

۱ - هرگاه از الفاظ واجب الصدر باشد چون اسماء شرط و

استفهام و ماء تعجیبه و کم خبریه و اسماء مقرون بلام ابتداء و مبتدائی که

خبرش فاء دارد چون مَنْ یَكْسِلُ، یَخْصِرُ، مَنْ فِی الدَّارِ، مَا أَحْسَنَ الصِّدْقَ،

کَم عَبِدَ لِي، لَصَدِيقُكَ عَالِمٌ، الذی یدُلُّنی علی مَطْلُوبِی فَلَهُ دِینَارٌ

۲ - هرگاه حصر در خبر شود چون مَا الْكَسْلَانِ إِلَّا خَاسِرٌ،

أَمَّا الْفَارِسُ شَجَاعٌ

۳ - هرگاه در صورت تاخیر مشتبه بفاعل شود چون الشُّجَاعُ

لَا یَخَافُ

۴ - هرگاه در معرض اشتباه بخبر باشد برای آنکه هر دو معرفه

اند و قرینه ای نیست چون صَدِيقُكَ عَدُوٌّ و در چهار صورت هم

واجب است خبر مقدم باشد

۱ - هرگاه لفظ واجب الصدر باشد چون آئِنَ الْمَنْزِلِ

مَتَى الْوَفَاءُ

٢ - هر گاه محصور بر مبتداء باشد چون انما شجاع الأمير ،

ما خاسر الا الكسلان

٣ - هر گاه مشتبه بصفت شود چون عندي ثوب ، لي حاجة

٤ - هر گاه مرجع ضمیری باشد که در مبتداء است چون في الدار

صاحبها

تمرین مبتداء و خبر جملات زیر را تشخیص بده و بعلامت اعراب

آنها را معین کن

مادة حروف المطابع مسبوك الرصاص واللاتيمون . الفحم

المعتاد وقود لا يحدث دخانا وهو يتنج عن احراق الحطب . الفحم الحجري

(ذغال سنگ) انفس وقود يستعمل في الصنائع . المعادن لا توجد

في الطبيعة على حالة النقاء بل مختلطة مع اجسام آخر . الرصاص (قلع)

ممدن لين جداً سهل الذوبان (زود آب ميشود) - لين الكلام قيد

القلوب - الولد المتمردي غضب الله ويحزن اقاربه ويقیم في الجهل الفاحش

- المصريون الاقدمون متمدون - أم العيوب البطالة - ام الاختراع الحاجة

تمرین - خبر مفرد را بخط زیرین امتیاز بده و خبر جمله را

خط زیرین و عبارات را بفارسی ترجمه کن

من استبد برأيه هلك - سيرة المرء تنبئ عن سريره - الدرس

رأس العلم - الصمت يكتسب اهله المودة - الرجل العزيز يعز به الذليل

الظلم ترجع عاقبته الى صاحبه - البطالة و الكسل مفسدة لكل انسان -

رَأْسُ الْبَطَالِ دَكَانُ الشَّيْطَانِ - الْكَاذِبُ وَالْخَائِنُ وَالسَّكِرُ وَالْمَقَامِرُ
وَالْمُتَكَبِّرُ لَا يَفْلَحُونَ - الْقَلِيلُ مَعَ التَّوْفِيرِ خَيْرٌ مِنَ الْكَثِيرِ مَعَ التَّبْذِيرِ
الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ وَاحِبُ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِيَالِهِ - النَّوْمُ الْكَافِي يُرَضِّى
عَلَى الْجِسْمِ مَا فَقَدَهُ وَيَقْوِيهِ وَالنَّوْمُ الْكَثِيرُ يُضَعِّفُ الْجِسْمَ
تمرین - خبر جمله را از شبه جمله تمیزه بده و جمله ها را

بقارسی ترجمه کن

إِداءُ الدِّينِ مِنَ الدِّينِ - رَفَاهِيَّةُ الْعِيشِ فِي الْأَمَنِ - جَوْدَةُ الْكَلَامِ
فِي الْإِخْتِصَارِ - مَنْ لَانَتْ كَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مَحَبَّتُهُ - مَنْ لَا يَصْبِرُ عَلَى كَلِمَةٍ
يَسْمَعُ كَلِمَاتٍ - ادْوِيَّةُ الدُّنْيَا تَقْصُرُ عَلَى سُمُومِهَا - حَامِلُ الْمَسْكِ لَا تُخْفِي
رَوَائِحَهُ - كُلُّ طَيْرٍ يَأْوِي إِلَى شَكْلِهِ - كَمَالُ الْعِلْمِ فِي الْحِلْمِ - هُنَا الْعِيشُ
فِي سَلَامَةِ الْبَدَنِ - الْكَسَلُ عَاقِبَتُهُ الْفَقْرُ - الْإِحْمَقُ لَا يَجْدِلُذَّةَ الْحِكْمَةِ
تمرین - سبب وجوب تقدیم مبتدا را در جمله های زیر

بیان کن

سِلَاحُ اللَّثَامِ قُبْحُ الْكَلَامِ - إِنَّمَا السَّلَامَةُ فِي الصُّمْتِ - أَمَّا الْجَمَلُ
فَحَيَوَانٌ كَبِيرُ الْجَنَّةِ - مَنْ الذِّي مَا سَاقَطَ - مَا آخَرَ كَمْ عَنِ الْقُدُومِ ؟ -
أَيُّ أَتْسَانٍ لَا يَتَقَنَّ مِهْنَتَهُ لَا يَحْصُلُ مِنْهَا خَيْرٌ - جِهَادُ النَّفْسِ أَفْضَلُ الْجِهَادِ -
إنما الحياةُ الشبابُ

تمرین سبب وجوب تقدیم خبر را در جمله های زیر معین کن
این وعْدُكَ - كَيْفَ حَالُ الْمَرِيضِ - فِي الْخَمْرِ شَرٌّ لَيْسَ فِي النَّبِ

لی قَلَمٌ لکنه غیر مَبْرُی (تراشیده) عند التلمیذ کتاب - ما فائز الا اهل
المعارف و الکد - متی نصر الله - الجاهل لا تقبل النصیحة

تمرین - مثالهای زیر را ترکیب کن
کیف حال المریض - فی الخمر شرّ لیس فی العنب متی
عون الله - ما احسن الدین والدنیا اذا اجتماعا - لكل سراهل - ابن المنزل؟
من فی الدار ؟ بلاء الانسان من اللسان

بگو: کیف اسم استنهام مبنی بر فتح در محل رفع خبر مقدم
حال مبتدای مؤخر مرفوع بضمه مضاف به مریض که مضاف الیه
است و مجرور بکسره است فی الخمر جار و مجرور خبر مقدم شر
مبتدای مؤخر لیس فعل ناقصه اسم ضمیر مستتر راجع به شر فی العنب
جار و مجرور خبر لیس ...

درس بیست و پنجم

ششم از مرفوعات افعال ناقصه است

افعال ناقصه ۱۳ است

کان ، اصبح ، اضحی ، ظل ، بات ، امسى ، مازال ،
ما یرح ، ما انفک ، ما فتی ، مادام ، صار ، لیس
این افعال بر مبتداء و خبر داخل میشوند و اسم خود را که
در اصل مبتداءست رفع میدهند و خبر را نصب میدهند و بهمین مناسبت
آنها را نواسخ مبتداء و خبر مینامند میگوئیم کلن الیرد قارصاً (سرما
بسیار سخت بود) یكون المطر نازلاً

افعال ناقصه بر سه قسم است

۱ - تمام متصرف چون کان ، امسى ، اصبح ، اضحى ، ظل ،

بات ، صار ، دام

۲ - غیر متصرف چون ايس

۳ - متصرف ناقص چون مازال ، هاتى ، مابرح ، هاتك

که فقط مضارع آنها استعمال شده . متصرفات آنها هم مثل خودشان عمل میکنند

تبصره - گاهی خبر این افعال بر اسمشان مقدم میشود چون

صار ابريقاً الطين و گاهی بر خود فعل هم مقدم میشود چون ابريقاً

صار الطين ولى در ايس و افعالیکه لفظ ما دارد تقديم خبر بر فعل

جائز نیست و گفته نمیشود مشغولاً ما زال التلميذ

تبصره - کان میان این افعال سه امتیاز دارد

۱ - بعد از ما تعجب زائده واقع میشود چون ما کان اجملة (چقدر

زیاست) ، ها یکون اطوله (چقدر دراز است)

۲ - بعد از ان و لو شرط غالباً با اسمش حذف میشود و خبرش

باقی میماند چون سنجازی ان خيراً وان شراً ، الظالم هالك ولو ملكاً

۳ - نون لام الفعل از مضارع مجزوم آن که بضمير و ساکن

متصل نباشد بطور جواز حذف میشود چون ان تك حسنة بضاعفها

که تكن بوده

تمرین - زیر اسم افعال ناقصه جمله های زیر يك خط و زیر
خبر آنها دو خط بگذار

كُنْ مَسَالِمًا لِلنَّاسِ وَلَيْكُنْ صَاحِبُ سِرِّكَ وَاحِدًا مِنَ الْف - لَا تَكُنْ
فُظًّا لِأَنَّ الْفَمَ الْعَذْبَ يَكْثُرُ إِلَّا صَدَقَاءَ - لَا تَعْجَبْ مِنْ كَوْنِ
الْإِشْرَارِ يَسُودُونَ أَحْيَانًا فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ خَيْرَ أَتْنَهَا لَيْسَتْ فِي عَيْنِ اللَّهِ شَيْئًا
لَيْسَ الْمَخَاطِرُ مَذْمُومَةً وَلَوْ سَامَ - يَا بِي اللَّهِ أَنْ يَنْزِلَ سَخَطُهُ بِالْبَشَرِ مَا دَامَ
بَيْنَهُمْ صَلَاحٌ ، - مَا زَالَتِ النَّاسُ مُخْتَلِفَةً - لَا يَبْرِحُ اللَّهُ رَحِيمًا - مَا فَتَى
الْحَقُّ مُتَّصِرًا - مَا يَنْفَكُ الْبَاطِلُ مَهْزُومًا - أَضَحَّتِ الصَّلَاتُ مِنْ بَعْدِ
الْبُؤَاخِرِ وَ سَكَّكَ الْحَدِيدُ (كَشْتِي وَ رَاهِ آهَنْ) قَرِيبَةً - إِذَا انْشَقَّتْ
طَرِيقُ بَيْنِ مَدِينَتَيْنِ تُصْبِحُ الْمَسَافَةُ قَصِيرَةً - يَظُلُّ الْعَدْلُ سَائِدًا - قَدْ
يَبْيِثُ الْمَوْسِرُ (دَارًا) مُقَلًّا

تمرین جملات زیر را بنویس و میان اسم ظاهر و ضمیر تمیز بده
كان ناهليون الاول اعظم قائمدا يكون الحدادون (آهنگرها)
صلاب الاجسام (محكم بدن) لتعود هم الحركة البدنية - لا يصير
احد مشهورا في امر الا اذا اتقنه و تفوق فيه - الحق لا يصير نطلا
و النور لا يضحى ظلاما - يظل المقصرون عن ادراك الحظوظ يلومون
الاقدار - دوما بخير و سلام - لاندومين صحيحة الا اذا اجتنبت كل
اسباب المرض - ما يبرح الجهل ممقوتا - النساء لا يزلن متعلقات
بالازياء والعلی (روش و زیور)

تمرین - خبر مفرد را از جمله و شبه جمله تمیز بده
صار الخوخ (شفتالو) ناضجاً - لا یرح الدخان - تصاعد - ما یرح الناس
فی اختلاف - کونوا فی امان - كانت العلوم فی الزمان القديم منحصرة
فی معارف قليلة

تمرین - در جمله های زیر اسم را مقدم بر خبر و بر خود فعل
بنویس

قد یصیر الصديقُ عدوًّا - ليس العالمُ باقياً - كانت قرطبة دارَ
العلوم فی اندلس - ظل التلميذ يدرس - اصبح المريض يأكل من غیر
لذة - اصبحتم بعد الفقر غنیاء - اضحی اهل المدينة بهجرونها الكساد
التجارة فیها - ما یكون العلماء الا نافعین للبشر - ایها التلامذة اذا
اجتهدتم تضحون مستفیدین و مکرهین - اصبح فتاك رفيقی الوحيد
فی سفرتی - انما یكون الفضل دلیل العقل - ما یكون فی البيت اصحابه
تمرین - سه جمله ترکیب کن که کان در آن زائده باشد و
سه جمله که کان با اسمش در آن حذف شده باشد و سه جمله که باء
درخبرش زیاد شده باشد

تمرین - مثالهای زیر را ترکیب کن
اعطنی ولو رغیفاً - ماکان البحر بشدید - ليس العالمُ باقياً - کن
مسالماً للناس - لا یفتأ الکریم محبوباً
بگو: اعطانی فعل امر مبنی بر حذف حرف عله لام الفعل نون

نون و قایه یا ضمیر متصل در محل نصب مفعول اعط و لو حرف شرط رغیفاً
خبر کان که با اسمش حذف شده و تقدیرش اینست که ولو کان المعطی
رغیفاً

درس بیست و ششم

هفتم از رفعات اسم افعال مقاربه است

افعال مقاربه شانزده تا است : کَادَ ، کَرَبَ ، أَوْشَكَ (نزدیک است)
میگوئی کَادَ الْفَارِسُ يَسْقُطُ : نزدیک است سوار از اسب خود بیفتد ،
يَكَادُ الْمَطَرُ يَنْزِلُ : نزدیک است باران بیارد : عَسَى حَرَى ، اِلْمَرْ لَقَ
(امیدست)

میگوئی عَسَى اللهُ يَرْحَمَنَا : امید است خدا بر ما رحم کند : شَرَعَ
اِنْشَاءً ، طَفِقَ ، اَتَبَلَ ، عَلِقَ ، اَخَذَ ، جَلَّ ، هَبَّ ، اِبْتَدَأَ : قام (شروع کردن)
میگوئی شَرَعَ زَيْدٌ يَكْتُبُ : شروع کرد زید بنویسد ، طَفِقَا يَخْصِفَانِ
عليهما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ : شروع کردند از برگهای بهشت بر خود
پیوشانند

قاعده لازمست همیشه خبر همه افعال مقاربه فعل مضارع باشد
و باحری و اخواق مقرون بان مصدریه گردد بطور وجوب و با عسی
و اوشک بطور غالب و با شرع و ما بعدش مجرد از آن باشد بطور
وجوب و با کاد و کرب بطور غالب

قاعده جمله بندی این افعال اینست که فعل و اسم و خبر بترتیب ذکر شوند چنانچه گذشت ولی جائز است خبر جانشین اسم شود چون عسیَّ اَنْ یَقُومَ زید در این صورت تامه نامیده شود

تبصره - اسم و خبر این افعال هم در اصل مبتداء و خبر اعتبار میشود و خود افعال هم مانند افعال ناقصه نواسخ مبتداء و خبر اند تمرین - در جمله های زیر اسم را از خبر تشخیص بده

شَرَعَ الاسْکَنْدَرُ یُحَارِبُ مِنْ نَازِعُهُ - یَکَادُ النِّیلُ یَکْفِی لِرَیِّ اَرْضِی مِصرَ کُلِّهَا - اَوْشَکَتْ الْمِیَاهُ اَنْ تَقِیضَ عَلَی الْبَلَدَةِ فَتَغْمُرُهَا - اخَذَتِ الْمَرْأَةُ تُصْلِحُ الثِّیَابَ - لَا یَکَادُ یَمُرُ الظَّالِمُ بِبَلَدَةٍ اِلَّا خَرَّبَهَا - هَبَّتِ الْعَبْدُ یُقْبِلُ الْاَرْضَ بَیْنَ یَدَی سِیدِهِ - عَلِقَ السَّائِقُ (راننده) یَزْجُرُ الْخَیْلَ (براند اسبانرا) اخْلَوُلِقْتَ السَّمَاءَ اَنْ تَمَطِّرَ - کَرُبَّ الْبِستَانِیِّ اَنْ یَقْطَعَ الشَّجَرَةَ - قَامَ الْمُؤَدَّبُ یَضْرِبُ الصَّبِیَّ - عَلِقَ التَّسْفِیةُ یَشْتَمُ - اَوْشَکَتْ اِمَانِیُّ الْکِسلَانَ تَقْتُلُهُ لِأَنَّ یَدَیهِ تَأْ بَیَانَ الْعَمَلِ - جَعَلَ الْمُعَوِّزُ « نَدَار » یَسْأَلُ فَتَبَاعِدُ عَنْهُ اخُوَّتُهُ

کادت تبلیغ الروح التراقی

تمرین - در جمله های زیرین کجا واجب است ان مصدریه باخیر باشد و کجا جائز است و کجا ممنوع است

تَکَادُ النَّفْسُ مِنْ شِدَّةِ الْخُطُوبِ « گرفتاریها » تَزْهَقُ « از قالب دراید یوشک العرا اذا وَصَلَ عَلَی غَايَةِ یَذِیْبُ الْاَجْسَامَ - کَرُبْتُ سَهُولَ منشوریه « بیابانهای منجوری » تُزَلْزَلُ مِنْ وَقَعِ اقْدَامِ الْمُقَاتِلَةِ - لَمَامَاتِ

المَسِيحُ عَلَى الصَّلِيبِ اخْلُوقِ الْجَوْ يُظْلَمُ وَالْهَيْكَلُ يُشَقَّقُ - كَرْبُ الْحَطَبِ
يَشْتَعِلُ لَمَّا عَظُمَتْ وَطْأَةُ الْحَرِّ - عَسَى اللَّهُ يَأْتِيَ بِالْفَرَجِ - يَاوَى الْعَصْفُورِ
(گنجشک آشیانه میکند) الى الاشجار الغضة (تازہ و سبز) يلتقط
من ثمارها حتى اذا اصفر الصبح علق يغرد (شروع میکند بخواندن)
كانه يُسَبِّحُ الخالق على ما وهبه من العيش الهنيء - كثيرا ما يسطو
(غلبه میکند) كلبُ البحر على التماسيح يقفز في فمه (میجهد در
دهن آن) مُلَطَّخًا بالطين ، گل آلوده ، حتی اذا بلغ جوفه طفق تمزق
احشائه و بیته شرمیته - فی الحکایات ان دُبًّا ، خرسی ، طلح علی
جوزة ، درخت گردو ، و شرع یَقْطِفُ ثمارها و یُکَسِّرُها علی ضَوْءِ
القمر و کان فی الجوزة انسان قد هرب ، گریخته بود ، لخوفه من الدب
فأخذ يحتال علی قطع الفصن حتی هوى ، افتاد ، حیوان و
تخلص الانسان

تمرین - در کدام جمله های زیر تقدیم خبر بر اسم جائز است
و در کدام ممنوع

یکاد الآسی اندوه ، یقضی علینا ، یکشد مارا ، لولا تأسینا
کربت الصلوة تنقضی - هوی الصدیق ان یزورنا - او شکت
اموت من شدة الا لم - علق رئیس الفرقة یمرن جنوده - شرع السکان
یرحلون - هب العامل کار گر ، یشتغل صباحا - ابتدأت الوالدة تصبیح

وَتَوَلَّوْا لَمَّا انْتَهَى إِلَيْهَا نَعْيٌ وَلَدَهَا - عسى المريض أَنْ يَشْفَى - اقبلت
الابنة تَخِيْطُ ثَوْبَهَا - عَلَّقَ صَاحِبُ الْبَيْتِ يُحَدِّثُ ضَيْوَفَهُ
تمرین - پانزده جمله ترکیب کن که در هر کدام یکی از
افعال مقاربه باشد

تمرین - مثالهای زیرین را ترکیب کن
عسى فَرَجَ يَأْتِي بِهِ اللهُ - اَوْشَكَ اللَّيْلُ اَنْ يَدْرُ كُنَّا - كَادَ الْغَرِيقُ
يَخْتَنِقُ - جَعَلْتُ تَخْمُدُ النَّارَ
بگو عسى فعل ماضی افعال مقاربه مبنی بر فتح تقدیری فرج اسمش
يَأْتِي فعل مضارع ناخص به جارو مجرور الله فاعل و جمله آن خبر
عسى و در محل نصب...

درس بیست و هفتم

هشتم از مرفوعات خبر حروف مشبهة بالفعل

حروف مشبهة بالفعل شش است اَنْ ، اَنَّ ، كَانْ ، لَيْتَ ، لَكِنْ
لَعَلَّ، بر مبتداء و خبر داخل میشوند و مبتداء را نصب میدهند و اسم
آنها نامیده میشود و خبر را رفع میدهند تا خبر آنها باشد چون اَنْ
الْبَرْدُ قَارِسٌ ، عَجَبْتُ اَنْ التَّلْمِيزَ لَاعِبٌ ، كَانَّ الْاِسْتَاذَ مُرَاقِبٌ ، لَكِنَّ اللهَ
شَاهِدٌ ، لَيْتَ الشَّبَابَ عَائِدٌ ، لَعَلَّ اللهَ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ امْرَأً
قاعده - لازمست خبر این حروف پس از اسمشان ذکر شود مگر

در صورتیکه خبر ظرف یا جار و مجرور باشد و اسم معرفة که بطور جواز بر اسم مقدم میشود چون **إِنَّ فِي الصَّوْمِ صِحَّةَ الْبَدَنِ** و اگر اسم نکره باشد بطور وجوب مقدم میشود چون **إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** قاعده - در هر جا ان با اسم و خبرش معنی مصدر مضاف بدهد بفتح همزة تلفظ میشود و در غیر آن بکسر تلفظ میشود

موارد فتح آن پنج است

- ۱ - بعد از حروف جر : **عَلِمْتُ بِأَنَّكَ مُسَافِرٌ** - علمت مسافرتك
- ۲ - در موقع فاعل و نائب فاعل : **بَلَّغْنِي أَنَّكَ رَاحِلٌ** ، **سَمِعَ انْ الْعَسْكَرُ مَنْصُورٌ** - بلغنی رحيلك
- ۳ - در محل مفعول : **عَرَفْتُ أَنَّكَ مُقِيمٌ** - عرفت اقامتك
- ۴ - در محل مبتداء : **عِنْدِي أَنَّكَ مُسْتَحَقٌّ لِلْكَرَامَةِ** -

استحقاقك

- ۵ - در محل خبر : **خَلَاصَةُ الْوَصَايَا انْ الْإِنْسَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ** - عبادة

الانسان لله

موارد کسر هفت است

- ۱ - در ابتدای کلام : **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ**
- ۲ - در حکایت قول : **قُلْتُ إِنَّكَ وَدُودٌ**
- ۳ - بعد از طلب : **أَفِقْ** « بیدار شو » **إِنَّ الْفَجَرَ قَدْ طَلَعَ**
- ۴ - بعد از نداء : **يَا بَطْرُسُ إِنَّكَ تَكْفُرُ بِي**

۵ - در ابتدای صله : جائنی الذی انه طالب

۶ - بعد از قسم : والله انک صدیق

۷ - بعد از نَمَّ، حَيْثُ، اِذْ، اَلْاَسْتَفْتَا حَیَّة: ثمَّ اَنَّهُ نَهَضَ فَتَكَلَّمَ مِنْ

حَيْثُ اَنَّهُ عَالَمٌ خَطَبَ بِقَصَاحَةٍ - تَبَّ اِذْ اَنَّهُ رَاحِمٌ - اَلَا اِنَّ
الانسانَ هَالِكٌ

تبصره - هر گاه ماء كافه بآخر این حروف ملحق شود عمل
نکنند و سر فعل هم در آیند چون انما المنظرُ جمیل ، کانما یساقون
الی الموت

تبصره - لام ابتداء با اَنْ جمع نمیشود و بر سر اسم و خبر
مؤخر آن در آید چون اَنَا لَمُقِیْمُونَ عَلَی الْوَفَاءِ ، اَنْ مِنْ
الحکمة للمحذر

تمرین - اسم و خبر را در جمله های زیرین تشخیص بده
ان الضمیر (وجدان) خلاصة الاخلاق - لیت الشباب یعود - الفقریز عج
الادیب لکنه لا یمیته - الا تعرف ان لاهل العلم اعتباراً و مقاماً -
من عیوب بعض العلماء انهم لا یحسنون مؤانسة جلسائهم - ان الرجل
الذی لا یخطی فی اعماله هو الذی لا یعمل عملاً - ان مع العسر یسراً
تمرین - خبر مفرد را از جمله و شبه جمله تشخیص بده

ان فی الاکتشافات الکهربائیة « الکتریسته » لعجبا - فی یقینی
ان حقیقة الخبر لا تنفی - ان المتشاعلین بالاکتشافات لایملون من التجارب

لَعَلَّ الْخَلِيلَ يَزُورُنَا فَنَأْنِسُ بِهِ - لَيْتَ الشَّبَابَ يَعُودُ - لَكِنْ فِي الْخَمْرِ شَرًّا
ليس في الغنْبِ - ان العلماء اكتشفوا آلة لمعرفة كميّة البخار المائي
في الهواء وسّموها هكروميترًا - من اقوال الاطباء أَنَّ الهَوَاءَ فِي الْمَسَاكِنِ
من الامور الضرورية لحفظ الصّحة

تمرین - در جملات زیر تشخیص بده کجا اسم حروف مشبّهه
ضمیر است و کجا ظاهر

ان الحرّ و البرد یختلفان باختلاف الاماکن - من المعلوم
ان رجلا افرنسیّا خرق برزخ « کانال » السّویس الذی
انفصلت به افریقیه عن آسیة - لیت لی مالا فاحسن الی الفقراء و اتصدق
علی البائسین « بد حالان » لعل الله یدلّ من العسر یسرا - لیتکم اذا
خبرتم الامور تتعلّقون باحسنها - لما ترک الشاب عادة التدخين جادت
صحته فاصبح کانه شخص آخر غیر الذی کنت اعرفه - ان ضغط « فشار »
الهواء فی الجبال و المرتفعات اقلّ فیها ممّا سواها - لعلکم اذا افتقرتم
تفکرون فی ربکم - سار المحکوم علیه الی المشنقة « دار » کانه لا یبالی
بالموت - تحقّق لدیّ ان الصداقة لا تدوم الا اذا تأسست علی مبادئ شریفه
تمرین - مواردیکه لازمست یا جائز است خبر بر اسم مقدم
شود تعیین کن

لا تلثم (سرزنش مکن) الغائب لعلّ له حجة - ان فی الفضيلة

حياة النفوس - اما تعلم أنّ في المطالعة حياة العلم - ان في القصص حياة
ليت للمذنب عذراً - ان للمتقين جزاء حسناً - اسع في الحال فان
للمناظرة ألف ابن يتسابقون - ان مع العسر يسراً - لعل في المطبعة
مديرها

تمرین - سبب فتح انرا در جمل زیر بیان کن
اصبر لان الله راحم - اذا صليت فاتبه لان الكلام الذي يقال
بلا فکر لا يصعد الى السماء - من الثابت ان الصوت عبارة عن ارتجاجات
دقائق الهواء - وضح من مجرى الدعوى ان المدعى مبطل - يلو مؤننى
على انى لم ازرهم - يحكى عن بعض الاتقياء انه كان يقطع ليله بالصلوة
يعتقد الجميع انه شاب مهذب - يعلم الكل ان الروايات الحسنة تهذب
الاخلاق - خلاصة العلوم ان المرء يعرف قدره ويقف عنده - لو انهم
صبروا لفازوا

تمرین - ان مكسوره را از مفتوحه در جمله هاى زیر تمیزه بده
ان الهواء النقي ضرورى للصحة - لا تخطأ ان الله منتقم - الا ان الدنيا
كاحلام نائم - من حيث ان الدنيا فان يجب على الناس ان لا يتعلقوا بخطاياها
قال الشهود ان الحق فى جانب المدعى - ان الاسم لا يؤثر شيئاً الا تفوح
رائحة الورد ولو سميناه باسم آخر - ان مجارى الامور اذا كانت رديئة

فَلَنْ تَكُونَ عَوَاقِبَهَا - خيراً - انتهی الى المدينة آن اسعار الاقطان مرتفعة لقلّة
المحصول - يؤ كذا المراقبون ان الذين يموتون من الشراة (بر خوری)
اکثر من الذين يموتون من الجوع - ألا ان الانسان من تراب - لانتّم
ان الدلیل قد اقبلت

تمرین - مثالهای زیر را ترکیب کن
ان الله غفور - بلغنی آنک قادم - ان فی الدار صاحبها - لکنک
سقیم - ان مع العسر یسرا - ان من البیان لسخراً

بگو: ان حرفی از حروف مشبهة بالفعل دلالت بر تأکید میکند
الله اسمش غفور خبرش بلغنی فعل ماضی مبنی بر فتح بانون و قایه و ضمیر
متکلم که مفعول آنست انک حرف مشبهة بالفعل با کاف ضمیر مخاطب
که اسم آنست و محلاً منصوب است قادم خبرش و جمله آن با اسم و
خبرش معنی مصدر مضاف می دهد یعنی بلغنی قدومک

تمرین - انواع مرفوعات عبارات زیر را با افعال مبنی آن
بیان کن

الفخر الذی نناله من اعمالنا اکثر مما یأتینا من اسلافنا - لن نزال
السماء اعلی کل شیء یراقبها دیان لا یقبل رشوة - اعطی للانسان اذنان
وعینان ولسان واحد لیسمع ویری اکثر مما یتکلم - تؤثر الاشياء
الصغيرة فی العقول الصغيرة - ان الطبيعة والزمان والصبر ثلاثة اطباء
عظام - لا یمر یوم الا و فیه شیء من الحزن - مهما كانت الام شريرة فیهی

أَبْدَأَ تَطْلُبُ أَنْ يَكُونَ أَوْلَادُهَا صَالِحِينَ - تَتَحَوَّلُ الصَّدَاقَةُ فِي بَعْضِ الْإِحْيَانِ
عِدَاوَةً - يُحَاكِمُ الْمَجْرُمُونَ حَتَّى إِذَا ثَبَتَ خَطَأُ وَهُمْ حُبِسُوا - عَسَى الْكَرْبُ
يَكُونُ وَرَائَهُ فَرْجٌ - قَامَ التَّلْمِيزُ يَدْرُسُ - إِنَّا مُتَمَتِّعُونَ بِكَمَالِ الصَّحَةِ -
إِنَّمَا الدُّنْيَا هَيَاةٌ مُسْتَرْدَّةٌ

درس بیست و هشتم

۱. کنونکه مرفوعات هشتگانه را شناختیم لازمست معمولات
منصوبه را از فعل واسم بشناسیم و آن دوازده است

- ۱ - فعل مضارع بعد از نواصب ۲ - مفعول به ۳ - مفعول مطلق
- ۴ - مفعول له ۵ - مفعول فیه ۶ - مفعول معه ۷ - حال ۸ - منصوب بنزع خافض
- ۹ - تمیز نکره ۱۰ - خبر کان ۱۱ - خبر کاد ۱۲ - خبر حروف مشبیه بفعل
- ۱ - فعل مضارعیکه یکی از عوامل نصب بر سرش داخل شود
عوامل نصب چنانچه گذشت چهار است اَنْ، لَنْ، کَیْ، اِذَنْ
- علامت نصب مضارع در چهار صیغه یفعل، تفعل، افعل، نفعل
- فتح آخر است و در صیغه تشبیه و جمع مذکر و مفرد مخاطبه مؤنث حذف
نون آخر است میگوئی

لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَا لَنْ يَنْصُرُوا ، لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَا لَنْ تَنْصُرُوا

لَنْ تَنْصُرِي ... لَنْ أَنْصُرَ لَنْ نَنْصُرَ

تبصرة - اَنْ حرف مصدریست - یعنی با فعلیکه بعد از آن واقع
میشود معنی مصدر مضاف میدهد: اَنْ تَصُومُوا : صومکم میشود و

هرگاه بعد از علم و مشتقات آن باشد ناصبه نیست بلکه مخفف آن است و چون بعد از ظن و مشتقات آن واقع شود جائز الوجهین است تبصره - اذن افاده جواب و جزاء میکند و به شرط مضارع را

نصب میدهد

۱ - در صدر جمله باشد

۲ - میان آن و فعل فاصله نباشد - فاصله بقسم ضرر ندارد

۳ - فعل بمعنی استقبال باشد نه حال چنانچه در جواب کسیکه

میگوید اَؤُرُكْ میگوئی اذن اُكْرِمَكَ و اگر بگوئی اذن انا اكرمك

نصب نمیدهد

قاعده در دو موضوع مضارع بآن مقدر بطور جواز منصوب

میشود .

۱ - هرگاه باسم صریحی عطف شود چون للبس عباة و تقرعینی

أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ لُبْسِ الشُّفُوفِ

۲ - بعد از لام علت بدون لاء نفی چون اسَلَّمْتُ لَادْخَلَ الْجَنَّةِ

و بعد از پنج حرف بطور وجوب بتقدیر آن منصوب میشود

۱ - بعد از لام وجود و آن لام علتی است که بعد از کان

منفی واقع شود چون و ما کان الله ليعذبهم

۲ - بعد از او بمعنی الی ، الا چون لَا تَزِمَنَّكَ أَوْ تَعْطِينَ حَقِّي

٣، ٤ - بعد از فاء سببیت و واو معیت مسبوق بطلب یا نفی چون
زُرْنِي فَأَكْرِمْكَ ، لَا تَأْكُلِ السَّمَكُ وَتَشْرَبِ اللَّبَنَ

٥ - بعد از حتی بمعنی الی یا کی چون اسیر حتی تَغْرُبَ الشَّمْسُ ،
اسلمتُ حتی ادخَلَ الجنَّةَ

تبصرة - آن زائده و مفسره فعل را نصب نمیدهد
ان زائده غالبا بعد از لُماست چون لما اَنَّ جاء البَشِيرُ
یا میان قسم و لو چون اَقْسَمَ اَنَّ لَوِ التَّقَى الْجَيْشَانِ لَنَشَبَتْ
مَعْرَكَةٌ عَظِيمَةٌ

ان مفسرة بعد از جمله ایست که معنی قول دارد چون اَوْعَزُوا
اليهم ان سافروا : بآنها اعلام شد که مسافرت کنید
تمرین عبارات زیر را بنویس و فعلهای واجب نصب آنرا
تشخیص بده

مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِيَ بَيْتًا يَجْدُرُ بِهِ أَنْ يَسْتَدْعِيَ مِهْنَدَسًا لِيَضَعَ لَهُ
رِسْمًا مُوَافِقًا وَيَقْدِرَ لَهُ النِّفْقَةَ اللَّازِمَةَ - يَتَعَيَّنُ عَلَى مَنْ يَعِيشُ مِنْ عَمَلِ
عَقْلِهِ أَنْ لَا يَنْدَهَلَ عَنْ تَرْوِضِ جِسْمِهِ (ورزش دادن تن خود) وَعَلَى مَنْ
يَعِيشُ مِنْ عَمَلِ جِسْمِهِ أَنْ لَا يَغْفَلَ عَنْ تَثْقِيفِ عَقْلِهِ (پرورش) - مَا كَانَتْ
الْغِذَاءُ النَّبَاتِيَّ لِنَضْرٍ بِالْجِسْمِ أَوْ تَنْحَلَهُ وَلَكِنَّهَا تُكْسِبُهُ قُوَّةً - قَالَ إِنِّي
أَقْرَأُ لَيْلًا عَلَى نَوْرِ ضَعِيفٍ - فَقُلْتُ : الْقِرَاءَةُ إِذِنْ تُؤْذِي عَيْنَيْكَ فَاجْتَنِبْ

المطالعة ليلاً ما استطعت لتَحْفَظَ بِصَرَكَ - من يَأْلَفُ في حَدَاتِهِ عَادَةً لَنْ يَتْرُكَهَا ولو شَابَ فالواجبُ ارشَادُ الاولادِ الى الخصال الحميدة -
لَنْ يَأْمَنَ المَرَضُ من لَمْ يَجْتَنِبِ الاسبَابَ المَضْعُفَةَ مثل التَّعَبِ المُفْرِطِ للعقلِ
و الجَسَدِ - عليك بتبديل هواءِ مَنْزِلِكَ لكى تَحْفَظَ صِحَّتَكَ - نابر
(شكيبا باش) على الاجتهاد (كوشش) حتى تَحْصُلَ فى مُسْتَقْبَلِكَ منزلة
و اعتباراً لَأنَّ الكَسَلَ ما كَا لِيُنْجَحَ احداً
تمرين - اعراب فعلية ميان پرانتز است باسبب آن بيان
كنيد .

١ - ياليتنى كنت مجتهداً (فاربح) الجائزة ٢ - اصنعوا فى
الحياة ما تشتهون صنيعه عند الموت (فتربحون) سعادة الدارين
٣ - عامل الناس بمثل ما تريد اَنْ يُعاملوك به (فتحفظ) افضل وصية
يامر بها الخالق ٤ - اتكلموا على الله (فتنجح) امور كم
٥ - اياكم و انشاء معائب الناس (فتحسبون) من المتعابين
٦ - هل تعلم ايها الولد (فيتهذب) عقلك (و يتمهد) لك سبيل التقدم
لان نجاح المرء بقدر علمه
تمرين - ان مصدريه را از زائده و مفسره تشخيص بده

ينبغي للانسان ان لا يُبالغ في الحرص و الادخار (پس انداز)
فى غير حينه - اوحى الله الى نوح اَنْ اصنع الفلک و ادخل فيه من كلِّ

حَيَوَانٍ ذَكَرًا وَ أُنْثَى - لَمَّا أَنَّ ظَهَرَ الْعَلَامَةَ بِاسْتِثْنَاءِ أَنْ أَصُولَ كَثِيرٍ
 مِنَ الْأَمْرَاضِ مَوْجُودَاتٌ حَيَّةٌ لَا تُرَى إِلَّا بِالْإِنِّظَارَةِ الْمَكْبَرَةِ (ميكروسكوب)
 فَأَنْقَلَبَ وَجْهُ الطَّبِّ

تمرین - چند جمله ترکیب کن که فعل مضارع در آنها منصوب
 باشد باین طریق دعنی وَلَا أَعُوذُ أَزُورُكَ
 تمرین جمله های زیر را اعراب کن
 أَرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ - أَذَرُّسُ كَيْ تَحْفَظَ - صُمْ حَتَّى تَغِيْبَ الشَّمْسُ - تَاجِرٌ
 فَتَرِيحُ - لَا أَزُورُكَ وَتَهْجُرَنِي

بگو: اريد فعل متکلم وحده از مضارع فاعلش ضمير مستتر
 ان حرف ناصبه اتعلم فعل مضارع منصوب بفتح فاعلش ضمير مستتر
 بتاويل مصدر ميروود وتقديرش اينست که . اريد التعلیم ...

درس بیست و نهم

۲ - از منصوبات مفعول به است

مفعول به لفظی است که دلالت کند بر آنچه فعل فاعل بر او
 واقع شده و نایب فاعل نباشد چون بَرَى (تراشید) التلمیذ قلماً مفعول به
 معمولاً بعد از فعل و فاعل ذکر میشود ولی تقدیم آن بر فاعل و فعل
 جائز است چون زیداً لَقِيتُ ، بَنَى الْبَيْتَ اِبْرَاهِيمُ

ولی درسه صورت تقدیم فاعل بر آن واجبست

۱ - در مورد اشتباه بواسطه عدم ظهور اعراب چون ضرب
فناك اخى

۲ - در وقتی فاعل ضمیر متصل باشد چون اَكْرَمْتُ الرَّسُولَ

۳ - در وقتی محصور باشد چون اِنَّمَا يَنَالُ الْمُجْتَهِدُ نَجَاحًا
چنانچه در سه صورت تقدیم آن بر فاعل لازمست

۱ - در صورتیکه مرجع ضمیر متصل بفاعل باشد چون كَرَّمَ
السَّيِّدَ عَبْدَهُ

۲ - در صورتیکه ضمیر متصل بفعل باشد چون عَذَّبَنِي الْمَرَضُ

۳ - در صورتیکه محصور باشد چون مَاشَفَى الْمَرِيضَ الْاَلَلَهُ

و هر گاه مفعول به از الفاظ لازم الصدر باشد چون اَسْمَاءُ شَرَطَ
و استفهام و کم خبریه یا ضمیر منفصل آید تقدیم آن به فعل لازم باشد:
مَا تَفْعَلُ مِنْ خَيْرٍ تُكْرِمُ عَلَيْهِ . مَنْ رَأَيْتَ ؟ كَمْ تَفَاحَةً أَكَلْتَ . إِيَّاكَ نَعْبُدُ
تمرین - در عبارات زیر با خط زیرین فاعل را معرفی کن و با
خط زیرین مفعول را

أَطْلُبُوا الْأَدَبَ فَإِنَّهُ مَادَّةُ الْعَقْلِ . يَسْتَفِرِّقُ الْبَالِيفُ الْمُتَقَنُّ زَمَانًا مَدِيدًا .
إِذَا لَمْ يَتَجَاوَزِ الْكَاتِبُ الْفَنَّ الْوَاحِدَ مَلَنَهُ الْقُلُوبُ . اصْنَعِ الْحَسَنَاتِ وَ اتْرُكِ
السَّيِّئَاتِ . خَيْرُ النَّاسِ مَنْ لَا يُمْسُ عَشْرَاهُ بِضُرٍّ وَلَا يَتَهَضَّمُ (زیر پا نکند)
لَهُمْ حَقًّا

تمرین - سبب تقدیم فاعل یا مفعول را در جمله های زیر بیان کنید

نَظَمْتُ الشَّعْرَ وَ اَنَا صَغِيرٌ . مَا تَرَجَّمَ ابْنُ الْمُقَفِّعِ الْاَكْبَابَ كَلِيلَةَ
و دَمْنَةَ عَنِ الْبَهْلُويَّةِ . لَطَمَ سَيْلَى زِدَ ، فَتَاكَ جَارَتْنِي . جَاوَزْتُ السَّيِّئِينَ .
سَرَّحُوا النَّظَرَ فِي الْاَتَالِ الْخَضِرَةِ . اَكْرَمَ مِنَ الْفَقِيرِ . وَبَخَّ الْكَسْلَانِ مُعَلِّمَهُ .
اَفَادَنِي الدَّرْسُ

تمرین - مثالهای زیر را اعراب کن

مَا تَصْنَعُ الْيَوْمَ تَلْقَهُ غَدًا - مَنْ تَطْلُبُونَ - ثَلَاثُ لُغَاتٍ تَعَلَّمْتُ - مَهْمَا
تَفْعَلُ تُحَاسِبُ عَلَيْهِ

بگو : ما اسم شرط مفعول مقدم تَصْنَعُ فعل مضارع مجزوم بشرط
ولی برای اینکه ما بعدش ساکن است بکسره تلفظ میشود فاعلش
ضمیر مستتر انت تَنْقَهُ فعل مضارع ناقص که لام الفعلش بعلامت جزم
ساقط شده با ضمیر مفعول غدا ظرف

درس سی ام

سوم از منصوبات مفعول مطلق است
دفعول دطابق مصدریست که بعد از فعلش ذکر میشود چون
رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً و آن بر سه قسم است
۱- برای تاکید فعل و آن همیشه مفرد است و گاهی لفظ

مراد فش بجای آن واقع میشود چون قَتَلْتُ الْعَدُوَّ قَتَلًا، قُمْتُ وَقُوفًا

۲ - برای بیان نوع فعل چون اَصْبِرْ صَبْرًا جمیلا و گاهی

صفة، لفظ کل وبعض، اسم اشاره، عدد، اسم آله نائب آن میشود
چون اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا، مَا لَ كُلِّ الْمَيْلِ وتأثر بعض التأثر، قل ذلك القول،
فاجلِدُوهُمَا جَلْدَةً، ضَرْبُهُ سَوَاطًا

۳ - برای بیان عدد فعل و در آن ثنیه و جمع صحیح است

چون ضَرْبُهُ ضَرْبَةً، دَقَّتِ السَّاعَةُ دَقَّتَيْنِ. حَمَلْتُ حَمَلَاتٍ

تمرین - در جمله های زیرین مفعول مطلق را از مفعول به

تشخیص بده

فَرَحْتُ فَرَحًا لَا يُوصَفُ لَمَّا بَلَغْتَنِي بُشْرَى (مژده) نَجَاحُكَ فَاحْيَيْتُ

لَيْلَةً سَاهِرَةً (بیدار) دَعَوْتُ إِلَيْهَا الْأَصْحَابَ وَالْأَصْدِقَاءَ وَاحْتَفَلْتُ بِهِمْ

احتفالاً لَا مَزِيدَ عَلَيْهِ. يُضَرُّ التَّدَخِينُ أَضْرَارًا بَلِيغًا فَاتُرْكَهْ تَرَكَ أَبَدِيًّا -

الشَّابُّ الْمَهْدَبُ يَلَاقِي مِنْ مَعَاشِرِهِ احْتِرَامًا وَمِنْ وَالِدَيْهِ حُبًّا

تمرین - در جمله های زیرین اقسام مفعول مطلق را تشخیص بده

اكتشف العلماء في هذا العصر اكتشافات كثيرة أفادوا بها الإنسانية

إذا أذنب إليك أخوك فاعف عنه عفوًا جمیلًا واصبر علی هفواته

(خطاهایش) صبرًا لاخ المحب - إذا كانت الملابس منسوجة نسجًا

مُتَشَابِكًا أعانت علی حفظ الحرارة الداخلية حفظًا يمنع وصول البرد

اجتهد اياها التلميذ اجتهداً - نأكل في النهار اكلتين . هئانه تهنيئين
بزواجه ثم بولادة غلام له - متى وصلت القرية الى الساعة الاولى دقت
دقة واحدة وفي الثانية دقتين وفي الثالثة دقات

تمرین - معین کن در جمله های زیر چه چیز نائب مفعول
مطلق شده

ان المتتورین یفضلون کل الفضیل علی الجهلة فیتعین عذیک ایها
التلميذ ان تدرس احسن الدرس - اذا اكرمت اللثیم بعض الاكرام ظن
انك فی احتیاج الیه فخلیق بك ان تعرض عنه غاية الاعراض ولا تعاشر
الا اصحاب المكارم - ان بعض السوقة (بازاریها) قساة علی البهائم
فكثيرا ما يضرب احدهم حصانه سوطاً (تازیانه) يشق جلده ويسيل
منه الدم - ينبغي ان نصبر كل الصبر علی حوادث الايام - اضرب الولد
المتمرّد عشرين عصاً فی عشرين حتی تحسن طباعه

تمرین - مثالهای زیر را ترکیب کن

ضربت ضربتين . سار سلوكا حسنا . سجد المصلي للثنا . يميل

الصالح الى الفضيلة كل الميل . ظننت ذلك الظن

بگو : ضربت فعل و فاعل ضربتين مفعول مطلق عددي منصوب

بیا که علامت نصب تشبیه است سار فعل ماضی ساو کا مفعول مطلق
نوعی حسنا صفت آن...

درس سی و یکم

چهارم از منصوبات مفعول له است

مفعول له مصدریست که بعد از فعل ذکر میشود برای بیان علت فعل چون وَقَفَ الْجُنْدُ أَجْلَالاً لِلْأَمِيرِ . اجلالاً مفعول له است که بیان علت وقوف را میکند- باید مفعول له مصدر باشد و با فعلش در وقت و فاعل متحد باشد و اگر علتی که برای فعل ذکر میشود دارای این شرائط نباشد مجرور بلام تعلیل میشود چون وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ . نَضَّتْ لِلنَّوْمِ ثِيَابَهَا . عَرْضَتْنِي لَذِكْرِكَ هَزَّةً (لرزه ای) . قاعده- مفعول له سه حالت دارد

۱- ختم بتنوین شود چون قُمْتُ اِذَا كَرَامًا در این صورت جر او بلام چون قمت للاکرم کم است

۲- مضاف شود چون ضربت ابنی تأدیه در این صورت جر او بلام مثل ذکر بدون لامست و گفته میشود ضربت ابنی لتأدیه

۳- با لام تعریف باشد و در این صورت جر آن بلام بهتر است از نصب آن چون وَ بَخْتُ ابْنِي لِلتَّأْدِيبِ يَا التَّأْدِيبِ تمرین - مفعول له جمله های زیر کدامست ؟

تُعْفَى الْحُكُومَةُ شَجَرَ التَّوْتِ عَنْ الْعُشْرِ تَشْجِيعاً لِلْفَلَاحِينَ عَلَى غَرْسِهِ لِتَرْبِيَةِ الْفَزِّ (کرم ابریشم) يَكْتُمُ الْمُحَارِبُ خَسَارَاتِهِ فِي الْحَرْبِ خَوْفاً مَنْ أَنْ يَعْرِفَ ضَعْفَهُ- تُزَيِّنُ الْمَدُنُ فِي الْأَعْيَادِ احْتِرَاماً لِلْأَدَابِ وَالْمَقَامِ عَيَّنَتْ شَرَكَةَ السَّكَّةِ الْحَدِيدِيَّةِ (راه آهن) أَحَدُ مُسْتَعْدِمِيهِارَقِيْسَاعَلَى

قَلَمَ الحسابات اعتماداً على خُبْرَتِهِ ونشاطه - ذابَ الوالدُ شوقاً الى أولاده
الغائبين - يجدُّ التلامذة في دروسهم تحصيلاً لقواعد العلم و رجاء
التقدم في المستقبل

تمرین - هفت جمله ترکیب کن که مصدر های زیر در آن
مفعول له باشد

اختیاراً . حسداً . ارضاء . اكتساباً . تخلّصاً . خَشية .
رغبة في العلم

تمرین - جمله های زیر را اعراب کن
ذُبْتُ (آب شدم) شوقاً - يتصدق ابتغاء الخير - تُتاجر آملاً بالربح
بگو ذبت فعل و فاعل شوقاً - مفعول له منصوب يتصدق فعل
مضارع مفرد مغائب مذکر از باب تفعل ابتغاء مفعول له مضاف
به الخير . . .

تبصره مفعول له بر دو قسم است تحصیلی ، حصولی
تحصیلی آنست که از فعل آن بوجود آید چون ضربته تأديبا
حصولی آنست که فعل از آن بوجود آید چو هربت خوفاً

درس سی و دوم

پنجم از منصوبات مفعول فیه است
و آن اسمی است که بیان میکند زمان عامل خود یا مکان آنرا

چون حَضَرَت صَبَاحاً اَمَامَ الْمُعَلِّم - اولی ظرف زمان و دومی ظرف مکان نامیده میشود

قاعده- هر اسمیکه دلالت بر زمان کند صلاحیت دارد که منصوب شود و مفعول فیه باشد چون سَافَرْتُ شَهْرًا ، یوما ، سَاعَةً ولی اسمیکه دلالت بر مکان معین دارد مفعول فیه واقع نمیشود و فقط اسمهای مبهم مکان مفعول فیه میشود

اسماء مکان مبهم الفاظ جهات ست است: امام ، خُف ، فوق ، تحت ، یمین ، یسار ، و الفاظ مقادیر: فرسخ . میل . برید ... تبصره - ظرف بر دو قسم است

۱ - متصرف و آن در غیر مفعول له هم استعمال میشود چون

یوم ، مکان میگوئی یَوْمَ الْجُمُعَةِ مَبَارَكٌ ، مَكَانُكَ عَالٍ

۲ - غیر متصرف که همیشه مفعول فیه است چون قَبْلَ . بَعْدَ . لَدُنْ . و گاهی هم مجرور بحرف میشود گوئی جَلَسْتُ عِنْدَ زَيْدٍ ، جِئْتُ مِنْ عِنْدِهِ ...

قاعده - چهار چیز نائب مفعول فیه میگردد

۱- مصدر چون جِئْتُ طُلُوعَ الشَّمْسِ : وقت طلوع الشمس

۲ - وصف چون نَمْتُ طَوِيلاً : زَمَانًا طَوِيلاً

۳ - عدد و اسم اشاره چون سَرْتُ خَمْسَةَ أَيَّامٍ ، وَقَفْتُ تِلْكَ النَّاحِيَةَ

۴ - لفظ کل و بعض چون مَشَيْتُ كُلَّ النَّهَارِ وَ رُبَّ اللَّيْلِ

تمرین - ظروف مکان و زمان زیر را از هم جدا کن
 دهرأ . حینا . فوق . تحت . نهار . ابدأ . امدأ . زمنا . قرنا . یمینا
 شمالا . یسارأ . ثم (انجا) امام . قدام . خلف . وراء . بینا
 تمرین- در جمله های زیر چه چیز نائب ظرف شده
 قرب الحیة أفرش و نمّ و قرب العقرّب لا تقرب - یشتغل العملة
 طول النهار و یعودون الی مساکنهم غیاب الشمس و ینهضون طلوع
 الفجر فبذهبون ثانیة الی أعمالهم ، یقضی المسافر بین قم و تهران
 بالسکة الحديدیة نصف یوم . عاد الرسول بعد ان سار خمسين ميلا
 تمرین - ظروف متصرفه زیر را جدا گانه جمع کن
 لما . الآن . شهراً . قطّ . لدن . لدى . مساء . مذّ . منذ . ايان .
 عشية . حیث . اذ . دهرأ . ساعة . ميلا . بريد . امام
 تمرین - مثالهای زیر را اعراب کن
 ما خطر قطّ لی هذا الفکر - ضرب العسكر خيامه قرب الشام-
 قرأت طويلا - مشيت كل النهار
 بگو ما حرف نفی خطر فعل ماضی مبنی بر فتح لی جار و مجرور
 قط ظرف زمان هذا اسم اشاره فاعل خطر الفکر بدل هذا

درس سی و سوم

ششم از منصوبات مفعول معه است
مفعول معه اسمی است بعد از واو معیت که بیان میکند آنچه را فعل
بهمراهی آن واقع شده چون اَذْهَبَ و الشَّارِعَ الجَدیدِ : رفتن خود را
با خیابان نو قرار بده
مفعول معه بعد از جمله ای که فعل دارد یا بعد از ما و کیف
استفهامیه واقع میشود

قاعده - اسم بعد از واو سه حالت دارد

۱ - وجوب نصب بواسطه امتناع عطف و این در دو جاست
الف در صورتیکه ماقبل واو ضمیر مرفوع متصل باشد بدون
فاصله چون سَرَتْ وَالصَّبَحَ - ب- ماقبلش ضمیر مجرور بحرف جر باشد
چون سَلَّمْتُ عَلَيْهِ و اقَارَبَهُ

۲ - وجوب عطف بواسطه فقد شروط مفعول معه چون ضربت
زیداً و عمراً

۳ - جواز نصب و عطف چون سَافِرُ اِبْرَاهِيمَ و خالدا ، و خالد
تمرین - سبب نصب اسم واقع بعد واو معیه مثالهای زیر را
بیان کن

هَبَّ الرَّاقِدُ و طُلُوعُ الْفَجْرِ . اَكْرَمَ بِهِ وَاخَاهُ . سِيرَى وَالطَّرِيقِ

کیف حالک و الحوادث . مالک ایها التاجر والمباحث الفلسفیه . کن و جارك متوافقین . کیف انت و صاحبنا - هلموا نُسافر و ایاہ . اما تَقِیْمِین و اخاک

تمرین - اسم بعد از واو در جمله های زیر کجا واجب نصب است و کجا نصب و عطف هر دو در آن جایز است

اترك المغترَّ والدَّهر . طَلَعْتُ والنَّور . سَافَرْتُ الى الشَّام انا و اخوك . مَشِيتُ و والدَّكم . جِئْتُ مِنَ البیت و ایاہ . رَأَيْتُكَ و صديقنا ماشیین على ضَفَّة النهر (کنار نهر) . البیت لك و جارك

تمرین - مثالهای زیر را اعراب کن
سر و الطريق . کیف انت و العالم - مالک و ایاہ
بگو سر فعل امر و فاعلش انت در آن مستتر واو بمعنی مع
طریق مفعول معه ...

تمرین - هر نوعی از مفعولهای جمله های زیر را معین کن
دع الخصام و شأنه . لا تسألنَّ بنی آدم حاجةً . انَّ العیال التي تجرى على سنن الديانة تعيش عیش السعداء . لا تفقد الثروة شيئاً اذا كانت الخصال قبيحة . سكت دهرأ و نطق هَجْراً . ينهض العامل و طلوع الفجر و يرقد و غيَاب الشمس منهو کا من التعب

درس سی و چهارم

هفتم از منصوبات منصوب بنزع خافض است

منصوب بنزع خافض لفظی است مفرد یا جمله‌ای بتأویل مفرد که بتقدیر حرف جر منصوب میشود چون ذهبْتُ الشَّامَ ، عَجِبْتُ أَنَّكَ بَخِيلٌ : بمعنی ذهبْتُ الی اشام ، عَجِبْتُ مِنْ بَخْلِكَ . لفظ مفرد منصوب بنزع خافض باید از زبان عرب شنیده شود دستور کلی ندارد ولی در جمله ایکه مصدر بلفظ آن ، آن باشد قیاسی و دارای دستور کلی است چون أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ ، عَجِبْتُ أَنْ زَيْدٌ قَائِمٌ

هشتم از منصوبات حال است

حال لفظی است که بیان وضعیت معمول فعل یا شبه فعل را مینماید چون جَاءَ الْقَائِدُ ظَافِرًا ، شَرِبْتُ الْمَاءَ صَافِيًا ، مَرَرْتُ بِالْأُيُونِ عَامِرَةً . حال معمولاً نکره و مشتق و مقارن با عامل خود است چنانچه گذشت و گاهی معرفه استعمال میشود چون آمَنْتُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ ، صَنَعَ جُهْدَهُ وَ

در چهار مورد جامد استعمال شده

۱ - در مورد تشبیه چون كَرَّ عَلَى اسْدَأْ

۲ - در مورد افاده ترتیب چون ادْخُلُوا الْاَفْاُولَا

۳ - در مورد تسعیر و بیان ارزش چون بَیْعَ الْقَمَحِ مَدَّ اَبْرَهْمَ

۴ - در مورد مفاعله و مقابله چون بَعَثَ يَدَا بَيْدَ

قاعده حال بر سه قسم استعمال میشود

۱ - مفرد چون جاء القائد ظافرا

۲ - جمله چون اطلب العلم و انت فتى ، لا تمش تا كل شيئاً

۳ - شبه جمله چون رأيت الهلال بين السحاب . أبصرت شعاعه

فی الماء

تبصره - جمله حالیه باید دارای رابط باشد و آن سه است

۱ - واو تنها چون سرنا و الليل مُمَرَّة

۲ - ضمیر تنها چون نهض الشاعر يُنشد

۳ - ضمیر با واو چون خرجوا من ديارهم وهم ألوف

تمرین - کدام از جمله های حالیه زیر بیان هیئت فاعل است و

در کدام بیان هیئت مفعول و در کدام بیان هیئت مجرور

خاض اليا بانيون غمار الحرب (ژاپنی ها در سختیهای جنگ

فرو شدند) مستعدین لها من سنوات عديدة فنزلوا عدوهم فى البر

و البحر منتصرين وعادوا رابحين. أدرس أیها التلميذ مجتهدا حتى اذا

زائلت المدرسة تتركها فائزا بمقصودك . يجب على من شاء ان يحفظ

اسنانه (دندانها) سليمة ان لا يتناول الطعام سُخْنا (گرم) و الماء

باردا . يجب تقليم الاظافر (گرفتن ناخنها) طويلا وقطع الاشجار

يابسة . اكلت الثمرة (میوه) ناضجة (رسیده)

تمرین - حال های معرفه و نکره جامد جمله های زیر را معلوم کن

اصطفَ التَّلامذة (صف کشیدند شاگردان) ثَلَاثًا ثَلَاثًا . لَا تَخْرُجْ
فِي اللَّيْلِ وَحْدَكَ . قَلَّبْنَا الْكِتَابَ صَفْحَةً صَفْحَةً وَقَرَأْنَاهُ بَابَا بَابَا . مَشَى
الْحُلَفَاءُ إِلَى قِتَالِ خُصُومِهِمْ جَنْبًا إِلَى جَنْبٍ وَكَتَفًا إِلَى كَتَفٍ . مَتَى عَدَلَ
الْحَاكِمُ جَارِيًا عَلَى مَنْطُوقِ الشَّرِيعَةِ صَلَحَتْ أَحْوَالُ الرِّعَايَةِ

تمرین - حالهای مفرد و جمله عبارات زیر را تشخیص بده
هَرَبَ الْمُحِبُّوسُونَ وَ الْخُفَرَاءُ نِيَامَ (زندانیانها خواب بودند)
فَلَمَّا أَفَاقُوا (بیدار شدند) جَدُّوا فِي طَلِبِهِمْ إِلَى أَنْ أَدْرَكَوهُمْ وَأَعَادُوهُمْ
إِلَى الْحَبْسِ مُكْبَلِينَ بِالْقَيْدِ (بسته بکنند) . ضَيَّقَتِ الْحُكُومَةُ عَلَى الْمُخْلِينَ
بِالرَّاحَةِ فَجَاؤُوا إِلَيْهَا مُسْتَسْلِمِينَ . فَارْقَتُ بِلَدَتِي وَ أَنَا مُنْقَبِضُ الصَّدْرِ
(تنگ سینه) لِبُعْدِي عَنْهَا وَلَوْ كَانَ لِي مَا يَقُومُ بِمَعَاشِي لَأَقَمْتُ فِيهَا
مَسْرُورًا مَعَ عِيَلَتِي وَ أَقَارِبِي (خانواده و خویشانم) . يَمُوتُ التَّقِيُّ
وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ وَ السَّعَادَةُ تَنْتَظِرُهُ وَ يَمُوتُ الشَّقِيُّ وَ ضَمِيرُهُ يَعَذِّبُهُ وَ الشَّقَاءُ
الْأَبَدِيُّ يَتَوَقَّعُهُ

تمرین - رابطه جمله حالیه عبارات زیر را بیان کن
مَا نَزَلْتُ فِي أَثْنَاءِ سَفَرِي مِنْزِلًا إِلَّا وَ أَصْحَابُهُ رَحِبَنِي (خوشامد
گفتند بمن) لَا تُصَلُّوا وَ اتَّمِ مُتَفَكِّرُونَ فِي أَمْرِ الدُّنْيَا . قُطِفَتِ الْأَنْمَارُ
وَلَمَّا تَنَضَّجَ . زَحَفَ الْأَسْكَندَرُ قَشُونِ كَشِيدٍ عَلَى أَعْدَائِهِ لَا يَأْوِي عَلَى
بِلَدِ الْآخِرِ بِهِ . وَ عَظَمَتِكَ الْإِيَّامُ وَقَدْلَهَوَتْ عَنْهَا . نَامَ الْحَرَسُ « بِاسْمِ بَنَانٍ »
وَقَدْ غَابَ النُّجْمُ

تمرین - مثالهای زیر را اعراب کن

يموت الکسلان مقهوراً ذليلاً . اصطفَ التلامذة اثنین اثنین
أدرُس جُهدک . جائنا رجلٌ هاربٌ ه گريخته ، وقلبه يَخْفَق من الخوف
بگو : يموت فعل الکسلان فاعلش مقهوراً و ذليلاً حال از
فاعل .

تبصرة - هر حال دارای ذی الحال و عامل میباشد و ذی الحال
چنانچه گذشت یا فاعل فعل است یا مفعول آن یا مجرور و عامل آن
عامل در ذی الحال آنست

درس سی و پنجم

نهم از منصوبات تمیز است

تمیز اسم نکره ایست که بیان مقصود اسم مبهم پیش از خود را
میکند چون اشتریت رطلا زیتا : خریدم يك كيلو از زيت ميگوئيم
زیتا تمیز رطل است زیرا رطل مُردّد است میان قند ، صابون ،
و چون لفظ زيت گفته شود بمقصود از آن معلوم میشود

قاعده - الفاظیکه محتاج تمیز است دو قسم است مفرد ، جمله
الفاظ مفرد که تمیز منصوب دارد : اسماء وزن ، کيل ،
مساحت ، شماره میان ۱۰ - ۱۰۰ و آنچه شبیه آنست چون اشتریت
رطلا سَمْنَا و مَدّاً قُمَحًا و ذِراعا ارضا و عشرین کتابا

جمله تمیز طلب آنست که مقصود آن واضح نباشد و احتمال
معناهای متعدده در آن برود چون اَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا : مالا تمیز جمله
پیش از آنست زیرا اکثریت از غیر در مال ، و اولاد ، عشیره ...
ممکن است و ذکر مال مقصود را واضح میکنند

تبصرة - جایز است تمیز وزن و کیل و مساحت را باضافه ممیز یا
بکلمه من جاره مجرور تلفظ کرد چون اشتریت رطل سمن و یارطلا
من سمن و مد قمح (یک چارک گندم) یا مدأ من قمح و ذراع ارض
یا ذراعا من ارض

تبصره - تمیز عدد از ثلثه تا عشرة جمع و مجرور است و تمیز
مائة و الف مفرد و مجرور چنانچه گذشت

تمرین - تمیز مفرد و جمله عبارات زیر را معین کن
الانسان اعدل الحيوان مزاجا و اكمله افعالا والطفه حسا . اذا مشى
الانسان فى ايام الحر يتصبب بدنه عرقا . يفيض قلب الوالد سرورا متى
بلغه ان اولاده ناجحون . اشتروا عشرة اكيال قمحا لمؤتتهم فى ايام
الشتاء و اخذوا عشرين رطلا سمننا و خابية عسلا . طاب ربى المدرسة
نفسا بتقدم التلامذة

تمرین - مثالهای زیر را اعراب کن
يساوى الذهب خمسة اضعافه فضة . اشتعل الرأس شيئا . عندى
احد عشر درهما . فجّر الله الارض عيونا . الولاء اعلى من القضاة مرتبة

بگو: یسوی فعل مضارع از باب مفاعله ناقص و مرفوع است
بضمه مقدره الذهب فاعلش مرفوع بضمه ظاهره خمسة مفعول به مضاف به
اضافه فضة تميز اضعافه منصوب بفتحه ظاهره

تتمیم

دهم از منصوبات خبر افعال ناقصه است چون کان زید
کریماً .

یازدهم خبر افعال مقاربه است چون کادالامیر ینعزل
دوازدهم اسم حروف مشبهة بالفعل است چون ان الانسان
لیطغی .

تبصره - تفصیل این افعال و حروف مشبهة در مرفوعات گذشت

درس سی و هشتم

نوع سوم معربات مختلطة است که منصوب و غیر منصوب واقع
میشود و آن چهار است
۱ - منادی

منادی اسمی است که بعد از یا، آیا، هیا، آی، ا ذکر میشود
برای توجه بمتکلم

منادی بر دو قسم است منصوب در سه مورد

۱ - مضاف چون یا عبدالله

۲ - شبه مضاف چون یا ساعياً فی الخیر

۳ - نکره غیر مقصوده چون یا غافلاً تنبه

و مبنی بر علامت رفع در دو مورد : علم غیر مضاف چون یا خالداً

یا خالداً یا خالداً و نکره مقصوده چون یا رجل، یا مؤمنون

تبصره - شبه مضاف لفظی است نکره که در استعمال محتاج بتمم است و استعمالش بدون آن متمم صحیح نیست و نکره مقصوده آنست که خطاب بمعین باشد اگر چه خود لفظ دلالت بر تعیین ندارد تبصره - اصل در منادی همانست که منصوبست زیرا در حقیقت

مفعول فعلی است که اَدْعُو یا اُنَادِ است و حروف نداء نایب آنست و در آنجا که مبنی شده برای تضمن خطابست که معنی حرفی است

قاعده - ضمیر و معرف بالف و لام منادی نمیشود مگر بطور ندرت و کلمه الله استثناء شده و یا الله گفته میشود ولی غالباً حرف نداء را از آن حذف میکنند و میم مشدیدی بجای آن در آخر لفظ میآورند و اللهم میگویند و چون خواهند معرف بلام را منادی کنند پیش از آن در مذکر کلمه اَیُّهَا و در مؤنث اَیَّتْهَا یا اسم اشاره اضافه میکنند : یا اَیُّهَا الْاِنْسَانُ ، یا اَیَّتْهَا الْمَرْأَةُ : یا هَذَا الْاِنْسَانُ یا هَذِهِ الْمَرْئَةُ در ترکیب میگویند اَیُّهَا یا هَذَا منادی و مابعدش صفة یا عطف بیان آنست

قاعده - دو قسم منادای مخصوص هست بنام مستغاث ، مندوب

مستغاث منادائی است که مقصود از آن داد رسی ندا کننده است و آن غالبا مفتوح و بalf ختم میشود چون یا زیدا و گاهی لام استغاثه بر آن داخل میشود و مجرور میگردد چون یا لَإِلهَ لَعْدُوْی مندوب محبوب مفقود است که بعنوان سو کواری نداء شود و حرف آن را است چون واحسیناه و آن مفتوح و مختوم بalf است باضافه هاء سکت

قاعده - چون بعد از منادای مفرد معرفة کلمه ابن یا ابنة

باشد بهتر آنست که مفتوح تلفظ شود چون یا زید بن عمرو
قاعده - هرگاه منادی مکرر شود و دومی مضاف و منصوب گردد در اولی فتح و ضم هر دو جائز است چون یا تَیْمَ تَیْمَ عَدِی
لا اباکم

قاعده - حذف حرف نداء جائز است چون رَبَّنَا آتِنَا ، یوسفُ
اعْرِضْ عَنْ هَذَا مگر در لفظ جلاله بدون عوض آوردن میم و در منادای مستغاث و مندوب

تبصره - چون لفظ ایی منادی شود اَبَ ، اَبَا ، اَبَتْ ، اَبْتَا هم تلفظ میشود

تمرین - مناداهای مفرد و مضاف و شبه مضاف جمله های زیر را جداگانه جمع کن

یا حَسُوْدًا لَا تَرْجُ فِلَاحًا . یا سَامِعَا صَلَوَاتِ الْعِبَادِ اَرْحَمٰنًا . یا طَاهِرَةً

نَفْسُهُ صَلِّ مَنْ أَجَلْنَا . يَا طَالِبَ الْعِلْمِ لَا تَكْسَلْ . يَا عَاقِدَ اذْكُرْ حَلًّا .
هِيَ سَامِعَا دَعَاءَ الْمَظْلُومِ . يَا أَكْرَمَ الْخَلْقِ . يَا مُؤْمِنًا لَا تَتَّكِلْ عَلَى غَيْرِ اللَّهِ
أَيَا رَجُلًا صَالِحًا . يَا سَاعِيَا فِي الْخَيْرِ . يَا آخِذًا بِبَيْدِ الضَّعِيفِ . أَيُّ ذِكِّيَا أَصْلَهُ
(يَا طِينَتِ) . يَا إِخْوَانَ . يَا يَوْسُفَ

تمرین - يك حرف نداء جلو اسمهای زیر بگذار و اعراب
آنها را معلوم کن

رجل عالی الهمة . مقيم في بيروت . متفنين في العلوم . مطلع
على الحقائق . سيدى الجليل . محلل المشكلات . واثق بنفسه . سيدان
راحلون . معلم . يوسف . يوسفون

تمرین جمله های زیر را اعراب کن

يَا تَلْمِيزًا فِي الْمَدْرَسَةِ . يَا يَوْسُفَ . اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي . أَيَّتِهَآلَامِ -
يَا سَاعِيَا فِي الْخَيْرِ - يَا ذِكِّيَا أَصْلَهُ
بگو : يا حرف نداء تلميذا منادی شبه مضاف فی المدرسة جار
و مجرور.....

درس سی و هفتم

دوم از معربات مختلطه مستثنی است

مستثنی لفظی است که بعد از الا، غیر، سوی، حاشا، خلا،

عدا، لیس، لایکون ذکر میشود و مخالف حکم ما قبل آنست :

خرج التلامذة من المدرسة الا خالداً - خالداً مستثنی است چون بعد از
الا واقع است و از حکم خروجیکه نسبت بتلامذه داده شده خارج است
تبصره - لفظ عامیکه پیش از الا واقع است مستثنی منه نامیده
میشود و آن غالباً مذکور است چون تلامذه در مثال پیش و معمولاً مستثنی
داخل آنست و در این صورت متصل نامیده شود و گاهی هم داخل
آن نیست چون جاء المعلون الا بقالاً و در این صورت تام منقطع
نامیده شود چنانچه گاهی مستثنی منه اصلاً مذکور نیست و آنرا مستثنی
مفرغ میگویند

قاعده - مستثنی شش قسم دارد

۱ - مستثنی متصل در کلام تام موجب چون يعيش الناس براحة

الا الكسلان و آن همیشه منصوب است

۲ - مستثنی متصل در کلام تام منفی چون مالي مذهب الا مذهب

الحق و جائز است منصوب باشد یا تابع مستثنی منه خود باشد
در اعراب

۳ - مستثنی منقطع در کلام موجب چون جائني المعلمون الا

تاجرا و نصب آن واجبست

۴ - مستثنی منقطع در کلام منفی چون ما جائني القوم الا

هماراً و آن در لغت حجاز همیشه منصوبست و در لغت تعمیم چون قسم دوم
جائز الوجهين است

۵ - مستثنی مفرغ که جمله پیش از آن ناقص است و بمستثنی تمام میشود چون ما ساداً المجتهد، لا اکرم الا الادیب، لا اشتغل الا بالنافع و اعراب آن بمقتضی عامل پیش از آن است چنانچه در مثال اول فاعل است و مرفوع و در دوم مفعول است و منصوب و در سوم مجرور است

تبصره - مستثنی منه در مفرغ بمناسبت مستثنی تقدیر میشود چنانچه در دو مثال اول احد و در مثال سوم بعمل مناسب است

۶ - مستثنی بلفظ غیر، سوی چون لكل داء دواء غیر الموت، لا تظهر الكواكب نهراً سوی النیرین و آن همیشه مجرور است باضافه .

تبصره - اعراب خود لفظ غیر و سوی چون مستثنی به الا است مطابق پنج قسم گذشته چنانچه گوئی لا یقع فی السوء غیر فاعله، لا اتبع غیر الحق

تمرین - اقسام مستثنی و اعراب آنها را در جمله های زیر معین کن

لكل عائر (لغزش خور) راحم الا الباغی (ستم كار) . لكل داء دواء الا المنية . ما يجلس المسافرون على فراش الا الارض ولا يحلون تحت سقف الا السماء . لا يسأل الانسان الا عن عمله . ما يابی الكرامة الا اللائم . لو ملكت الدنيا لم يصحبك عند موتك الا حسن

مسماك (كوشش) رأيت الجنود الالقائد . ما تتكلم مع الناس الا
الاخيار .

تمرین - اعراب غیر و سوی را در جمله های زیر معین کن
مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ غَيْرَ اللَّهِ . كُلُّ شَيْءٍ يَزُولُ سِوَى وَجْهِ ذِي الْجَلَالِ .
لا يبقى للمتأخر عن وقت الطعام الا العظام . الناس موعودون بالسعادة
غير الاشرار . الناس متشابهون في الطبع غير انهم متخالفون في الاخلاق .
ما عاشت من اهل القرية سوى افاضلهم . ان الدهاء (سياست بازی)
الذي يحسبه قوم ضامنا لنجاحهم و هم لا يخذع (گول نمیزند) غير
المعجبين بانفسهم . الكسلان يمارض غير يوم التنزه

تمرین - معنای جمله تامه ، ناقصه ، موجهه ، منفیه را بیان
کن و با مثال توضیح بده

تمرین - مثالهای زیر را اعراب کن
ما يَهْرُ الخلق الا من يَظْهَرُ الحق . ما يجد المحن « رنجها »
غير من يَظْهَرُ الاحن « دشمنی و کینه » . صادقت كل الجيران الا المتكبرين
مالی مذهب الا مذهب الحق

بگو : يا حرف نفی يَظْهَرُ فعل مضارع مرفوع بضمه الخلق
مفعول به منصوب الاحرف استثناء من موصوله فاعل يَظْهَرُ فعل مضارع
مرفوع فاعلش ضمير مستتر راجع به من الحق مفعول به منصوب و
این جمله صله من ...

درس سی و هشتم

سوم از معربات مختلطه مشغول عنه العامل است
 مشغول عنه العامل اسمی است که مقدم شده بر فعلیکه در ضمیر
 آن یا لفظ مربوط بآن بجای خود آن عمل کرده چون الْكِتَابَ قَرَأْتُهُ
 الْقَلَمَ كَسَرْتُ رَأْسَهُ

و دارای سه حالت است و جوب نصب، و جوب رفع، و جواز
 نصب و رفع. و جوب نصب در صورتیست که بعد از مختصات فعل واقع
 شود چون حروف شرط، عرض «درخواست» و تحضیض «و ادا کردن»،
 و لفظ هل: اِنَّ الْعِلْمَ خَدَمْتُهُ نَفَعَكَ . هَلَّا خَيْرَ نَفْسِكَ تَرِيدُهُ . هَلَّ
 الْخَبَرِ عَرَفْتَهُ

و جوب رفع در دو صورتست الف بعد از اداء فجائیه، و احوال
 دَخَلْتُ الْبَيْتَ فَاِذَا الْوَلَدُ يُؤْبِخُهُ وَالِدُهُ ، سَافَرْتُ وَ الشَّعْبُ يَنْهَاهُ الْخَطِيبُ
 عَنْ الْحَرْبِ -

ب - هر گاه پیش از الفاظی باشد که ما بعدش در ماقبلش
 عمل نمیکند « چون حروف شرط، استفهام، عرض، تحضیض، لام ابتداء
 ماء نافی، کم خبریه، حروف مشبیه بالفعل، موصولات: العلم ان
 اتقنته رفعتك . الفقير كم اعطيته
 جواز رفع و نصب در غیر این موارد است

تمرین - جمله هائی که مشغول عنه العامل دارد تشخیص بده
العلماء و الاتقیاء عاشرهم لتَنفَع من مُخَالَتَطِهِمْ . لاتعاشر السفهاء
لثلا یسرق طَبَعُكَ من طباعهم سفهاً . اذا اخذت الدواء ابرأكَ من المرض .
متی الربیب اَدْخَلْتَهُ من الباب خَرَجَتْ الصَّدَاقَةُ من النَّافِذَةِ « بنجره » .
حينما الفقير وَجَدْتَهُ فَاكْرَمَهُ . السَّائِل لَا تَنْهَرَهُ « نیازارش » و طالب
المعروف لَا تَرُدَّهُ انْ قَدَرْتَ عَلَى اجَابَتِهِ

تمرین - در کدام يك از جمله های زیر واجب است نصب مشغول
عنه العامل و در کدام واجبست رفع آن و در کدام هر دو
جائز است

ابوك ليرحمه الله فقد كان مُمْتَلِكًا غَيْرَةً و مَرُوءَةً . الجائع أَطْعَمُوهُ
و العريان أَكْسُوهُ و الغريب آوَوْهُ (منزلش دهید) فان هَذِهِ وَصِيَّةُ الرَّبِّ
ما العادات الأوربية احببَتهَا كُلَّهَا فَاِنِّي اَرى الكثير من عاداتنا أَوْفَقُ
و افضل . لا الا فراط اُرِيدُهُ و لا التفريط ابْتَغِيهِ و الاعتدالُ هُوَ مَذْهَبِي .
المحاسن النفسية أَفْضَلُهَا عَلَى المحاسن الجسْمِيَّةِ . هل العبارة الفخيمة
تستحسنونها فى المواضيع المُبْتَدَلَةِ؟ . حينما الْمُحْسِن وَجَدْتُمُوهُ فَعَظَّمُوهُ
لأنَّهُ يَسْتَحِقُّ كُلَّ اِكْرَامٍ . رجاله السُّوء لَا تَعَاشِرْهُمْ . الكتب النافعة اقرأها
دائماً . النَّاسُ تَغَرَّهَمُ الدُّنْيَا . الصَّدِيقُ الْمُخْسرُ أَشْبَهَهُ بِعدُوٍّ مَبِينٍ

تمرین - جمله های زیر را اعراب کن

اِنَّ الْعِلْمَ خَدَمْتُهُ نَفَعَكَ - السَّائِلُ لَا تَنْهَرُهُ - مَا الدَّرْسُ اَدْرَكَتُهُ -
صديقنا اَنْ رَأَيْتُهُ فَبَلَّغَهُ سَلَامِي - الثَّمَرَةُ اَقْطَفْتُهَا

بگو ان حرف شرط العلم مفعول فعل محذوف و فیکه فعل مذکور
بعد آنرا تفسیر میکند و تقدیرش خدعت است خدعت فعل و فاعل و
مفعول نفعت فعل فاعلش در آن مستتر راجع به العلم کاف ضمیر مخاطب
مفعولش السائل مبتداء لا تنهره فعل نهی فاعلش درس مستتر هاء
ضمیر مفعولش ...

تبصره - چنانچه ملاحظه میشود مشتغل عنه العامل یا مفعول است
یا مبتداء و معمول جدا گانه ای نیست

درس سی و نهم

چهارم از معمولهای مختلط تمیز اسماء عدد است

تمیز عدد مفرد از ثلاثة تا عشرة جمع است و مجرور چون ثلاثة
رجال، اربع نسوة ...

و در مفرد و مرکب از احد عشر تا تسعة و تسعين مفرد است
و منصوب چون احد عشر كُوفياً : ثلاثة عشر رجلاً ، عشرون امرأة ...
و در لفظ مائة و الف مفرد است و مجرور چون مائة ناقه ، الف
كتاب .

تبصره - خود لفظ عدد مفرد بحسب عاملش معرب میشود ولی
عدد مرکب از احد عشر تا تسعة عشر در هر دو جزء مبنی بر علامت

نصب است که فتحه یا یاء تنبیه است در اثنی عشر کو کبأ و عدد معطوف
ثلثة و عشرين حکم دو عدد مفرد دارد و معرفت - احکام عدد و تمیزش
در فصل عوامل گذشت

درس چهارم

نوع چهارم مجرور تنها و آن دو تاست

۱ - مجرور بحرف جر که تفصیل آن در ضمن عوامل گذشت

قاعده - جار و مجرور همیشه محتاج يك متعلق هستند که
مربوط بآن باشند و معنی آنها تمام باشد و باید فعل یا اسمی باشد
که معنی فعل در آن مندرج است . مُتَعَلِّق گاهی مذکور است چون
نَزَلَتْ فِي الدَّارِ میگوئی فی الدار جار و مجرور متعلق به نزلت و گاهی
مقدر چون رَأَيْتُ الذِّی فِي الدَّارِ میگوئی فی الدار جار و مجرور متعلق
به کان مقدر و مقصود اینست که رَأَيْتُ الذِّی کان فی الدار
تبصره - ظرف هم که مفعول فیه است و معنی مجرور بلفظ
فی میدهد همین حکم را دارد چون نَزَلْتُ عِنْدَكَ ، رَأَيْتُ
الَّذِي عِنْدَكَ

تبصره - وقتی متعلق مذکور است ظرف لغو نامیده میشود
یعنی متضمن فعل نیست و وقتی مقدر است و آن مقدر از الفاظ عمومست
(کان : ثبت ، حصل ، وجد) ظرف مستقر نامیده میشود.
تبصره - در چند جا واجبست مُتَعَلِّق جار و مجرور و ظرف
مقدر باشد

۱ - هر گاه خبر باشند چون زید فی الدار ، انَّ زیداً فی الدار ...

۲ - هر گاه صله باشند چون رَأیتُ الَّذی عندک یا فی الدار

۳ - هر گاه حال باشند چون رَأیتُ صدیقی علی فرس

۴ - هر گاه صفت باشند چون مرَّ رجلٌ فی ثياب السفر

تمرین - مُتعلِّق جار و مجرور جمله های زیر را معین کن
 یَکْثُرُ الْجَلِیدُ (برف) علی قَمَمِ الْجِبَالِ . العلمُ فی الصدور .
 یتسَعُ العِمرانُ بِالْعَدْلِ . الحَفْظُ فی الصَّغَرِ کَالنَّقْشِ فی الْحَجَرِ . العِزَّةُ لِلَّهِ
 ابْتَعَدَ عَنِ الشَّبهَاتِ . حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِیمَانِ . لَکُلِّ امْرِئٍ مِنْ دَهرِهِ
 مَا تَعَوَّدَ . اللَّهُ أَعْلَمُ بِخَفَايَا الصُّدُورِ . وَجَدْتُ مَنْ لَا مَالَ لَهُ إِذَا أَرَادَ امْرَأً
 قَعَدَ بِهِ الْفَقْرُ عَنِ الَّذِي يُرِيدُهُ . وَاللَّهُ لَا يَهْلِكُ الْمُؤْمِنُ بِاللَّهِ . لَيْسَ عَلَيَّ
 مِنْهُ مَخَافَةٌ . إِذَا بَلَغَ اللَّئِيمُ مَنْزِلَةَ تَأَقَّتْ نَفْسُهُ إِلَى مَا فَوْقَهَا . عَنْ قَلِيلٍ تَرَى
 دِيَارَ الظَّالِمِينَ خَرَابًا . هُمْ شَافِعُونَ بِكَ لَدَى الْحَاكِمِ . وَيَلِ الْمُصْلِينَ
 الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَواتِهِمْ سَاهُونَ . جَعَلَ يُحَدِّثُنِي حَتَّى طُلُوعِ الْفَجْرِ

۲ - مضاف الیه

مضاف الیه لفظی است که اسم پیش از آن بدان نسبت
 داده شده چون خادم الامیر - اولی مضاف نامیده میشود و دومی
 مضاف الیه

قاعده - تنوین و نون تشنیه و جمع از آخر اسم مضاف بواسطه
 اضافه ساقط میشود چون سور المدینة ، یدالرَّجل ، قاصدوا البلاد که

سور ، یدان ، قاصِدُونَ بوده و باضافه حرف آخرش ساقط شده
 قاعده - اضافه بر دو قسم است معنویه ، لفظیه. اضافه معنویه
 مضاف بمعرفه را معرفه میکند و مضاف بنکره را تخصیص میدهد چون
 خادمِ زید، کتابِ تلمید و مضاف الیه آن غالباً جنس مضاف است چون خاتم
 فضة که در این صورت لفظ من میتواند معنی اضافه را ادا کند و گفته شود خاتم
 من فضة یا ظرف مضاف است چون ماء الکوز و در اینصورت افظ فی میتواند
 معنی آنرا ادا کند و گفته شود ماء فی الکوز . یا غیر مضاف است
 چون خادم الامیر که لفظ لام چاره معنی آنرا اداء میکند و میشود
 گفت خادمٌ للامیر یا عین مضاف است چون سعیدٌ کرز و آنرا بیانیه مینامند
 و اضافه لفظیه اضافه وصف است بمعمولش چون ضارب زید
 که نه موجب تعریف است و نه تخصیص بهمین مناسبت ضارب زیدا
 با آن تفاوت معنوی ندارد و فائده اش تخفیف در تلفظ است که اسقاط
 تنوین آخر مفرد و نون آخر تشبیه و جمع سالم است چون ضارب زید
 ضاربو زید
 تبصره - ال تعریف بمضاف باضافه معنویه داخل نمیشود ولی
 بمضاف باضافه لفظیه داخل میشود در دو صورت

۱ - مضاف الیه هم ال داشته باشد چون رأیت الضاربَ الرَّجُلَ

رأیت الضَّارِبَ ابنَ الرَّجُلِ

۲ - در صورتیکه مضاف تشبیه یا جمع باشد چون رأیت الناصرا

زید، رأیت العطاءَ البوزَیدَ

تبصره - لفظ حیث واذا همیشه مضاف بجمله استعمال میشوند
چون مَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ ، اذْ رَأَيْتَهُمْ ولفظ اذا بخصوص جمله فعلیه چون
اذا اَصَابَتْهُمْ - لفظ وَحَدَهُ و لَبَّيْكَ همیشه اضافه بضمیر استعمال میشود
تمرین - مضاف و مضاف الیه و علامت جرّ آن را معین کنید
دَمَشْقُ جَنَّةِ الشَّامِ وَنَزْهَتُهَا . كُلُّ كَلْبٍ بِيَابِهِ نَبَّاحٌ (عوعو کننده)
اختراعاتُ الْمُحَدِّثِينَ غَيَّرَتْ وَجْهَ الدُّنْيَا . كَانَتْ مَدِينَةُ أَوْرُ وَطَنَ إِبْرَاهِيمَ
شَيْخِ الْأَنْبِيَاءِ . لَا يَشَاهِدُ ضِيَاءُ النَّيِّرِينَ سَاطِعًا إِلَّا إِذَا كَانَ الْجَوُّ نَقِيًّا مِنَ الْغَيُومِ
(پاك از ابرها) الْحَيَاةُ مُزْدَهُمُ الْأَقْدَامَ . رَسَخَ فِي عُقُولِ الْأَقْدَمِينَ أَنَّ
عِلَّةَ خُسُوفِ الْقَمَرِ تَنِينَ يُحَاوِلُ ابْتِلَاعَهُ (اژدها ئیکه میخواهد آنرا
بلعد) فَكَانُوا يَصِيحُونَ وَيُطْبِلُونَ لَارْهَابِ التَّنِينِ

تمرین - در کجا جائز است ال بر مضاف داخل شود
مَصْرَاعَا الْبَابِ (دو لنگه در) ضَفَّتَا (دولب) النهر . كَفَّتَا
الْمِيزَانَ . مُجِيرَا الْقَاتِلِ (دوپناه قاتل) زَارِعُوا الْأَرْضَ . مُلْتَقِطُوا الذَّهَبَ
قَاتِلُوا الْحَقَّ . مَادِحُوا أَخِيكَ . مُكْرِمُوا الضَّيْفَ . حَاصِدُوا الْقَمْحَ (درو
گران گندم) مُثِيرُوا الْفِتْنِ (فتنه انگیزان)

تمرین - جمله های زیر را اعراب کنید
غَابَ عَنَّا أَحِبَّاؤُنَا . صَهِيلُ الْخَيْلِ يَسْمَعُ إِلَى بَعِيدٍ . قُدُومُ الثَّلُوجِ
عَلَى قِمَمِ الْجِبَالِ الْمَرْفَعَةِ . زَارِعُوا الْمَعْرُوفَ يَحْصِدُوا الْجَمِيلَ

نوع پنجم از معربات مجزوم تنهاست
مجزوم همان فعل مضارع است که بواسطه دخول عاملهای جزم
که در فصل عوامل دانسته شد معرب بجزم میشود چون لَا يَضْرِبُ
علام جزم و اقسام آن در ضمن احکام اعراب بیان شد

درس چهل و یکم

همه موارد رفع و نصب و جرو جزم را شناختیم ولی باید دانست
که اعراب کلمه ای گاهی بکلمه بعد از آن سرایت میکند و آن
کلمه را تابع میخوانند و تابع با اعراب متبوع خود مرفوع، منصوب
مجزوم، مجرور میشود

توابع پنج نوع است. نعت، عطف بیان، عطف بحروف،
تاکید، بدل-نعت- لفظی است که بعد از منعت خود ذکر میشود
برای بیان وصفی در آن چون يُحِبُّ التَّלْمِيزُ الْمُجْتَهِدُ . يُكْرَهُ التَّلْمِيزُ
الْكُسْلَانُ .

قاعده - نعت بر دو قسم است حقیقی، سببی
نعت حقیقی وصف بحال خود موصوف است و دلالت میکند
بر صفتی در خود منعت: جاء الرَّجُلُ الْعَاقِلُ

نعت سببی وصف بحال متعلق موصوف است و دلالت میکند
بر صفتی در آنچه مربوط با منعت است: جاء الرَّجُلُ الْكَثِيرُ مَالَهُ
قاعده - نعت حقیقی در اوصاف لفظی که ده شماره است (اعراب
سه گانه، تعریف و تنکیر، مفرد و تشبیه و جمع، تذکیر و تانیث) با

منعوت مطابق است و همیشه چهار از این ده که در منعوت موجود است باید در نعت حقیقی موجود باشد : الولدُ العاقلُ ، الولدانُ العاقلانُ ، الا ولادُ العقلاءُ ، الابنةُ العاقلةُ ، ابنتان عاقلتان ، رأیت رجُلین مُسلمین ولی نعت سببی در دوتای از پنج اول (اعراب ، تعریف و تنکیر) با منعوت مطابق است و در صورتیکه ضمیر منعوت در آن باشد در باقی هم مطابق است :

رَأیتُ جَارِیةً کَرِیمةَ الْآبِ ، جَارِیتَینِ کَرِیمةِ الْآبِ ، جَوَارِ کَرَامِ الْآبِ و اگر نه تابع فاعل ظاهر خود میباشد و همیشه مفرد است و در صورتی که فاعلش مؤنث حقیقی باشد بدون فاصله علامت تانیث در آن لازم است و در صورتیکه مؤنث مجازی یا با فاصله باشد علامت تانیث در آن جائز است چون الولد العاقل اخوه ، الولد العاقل اخواه او اخوته . الابنةُ العاقلةُ اُختُها ، او اُختُها . البنتُ الساکنُ فی الدار جاریتُها . . . تبصره - نعت اسم نکره گاهی جمله (۱) یا شبه جمله است چون رایت

رَجُلًا یُحِبُّ الْعُلَمَاءَ ، اخَذْتُ قَلَمًا مِنَ الْقَصَبِ

تمرین - نعت حقیقی را در جمله های زیر از نعت سببی تشخیص بده
هَذَا نَوْبٌ مَمْرُقٌ . هَذَا نَوْبٌ مَمْرُقَةٌ (پاره) اطرافه . رَأَینَا غَلَامًا (بچه پسر) مَهْدَبًا اخَوَاهُ . هَؤُلَاءِ نِسَاءٌ مَهْدَبَاتٌ . هَؤُلَاءِ نِسَاءٌ مَهْدَبَةٌ بَنَاتُهُنَّ . دُونُکَ (بگیر) کِتَابًا سَهْلًا . دُونُکَ کِتَابًا سَهْلَةً تَمَارِینَهُ .

أَحَبُّ الْوَلَدِ الْمَهْذُبُ. مَرَرْتُ عَلَى وَلَدٍ عَاقِلٍ أَبُوهُ. شَاهَدْتُ وَلَدًا عَاقِلَةً أَخَوَتُهُ
 تمرین- نعت و خبر و حال جمله های زیر را تشخیص بده
 هُمْ صَادِقُونَ، هُنَّ صَادِقَاتٌ، أَخْبَرَ رَجُلًا صَادِقُونَ، أَخْبَرَ رَجُلًا
 صَادِقِينَ؛ كِتَابُكُمْ نَافِعٌ، إِنَّ الْكِتَابَ نَافِعٌ، قَرَأْنَا كِتَابًا نَافِعًا. الْأَقْلَامُ جَيِّدَةٌ
 اشتریت أقلاما جیدة، اشترا أقلام جیدة، زارنی استاذ کریمه طبائعه
 تمرین در جای سفید جمله های زیر نعتی مناسب منوعت بگذار
 الطَّيِّبُ ... يَقْتُلُ الْمَرِيضَ - عَدُوٌّ ... خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ -
 تَسْعُدُ الرَّعِيَّةَ بِالْمَلِكِ ... - الْوَلَدُ ... يَسُرُّ وَالِدَيْهِ وَالْمُتَمَرِّدُ يَحْزَنُ نَهْمَا
 تمرین - مثالهای زیر را اعراب کن

فَرَحْنَا فَرَحًا لَا يُوصَفُ. خَاضَ الْجَيْشَانِ حَرْبًا تَشِيبُ لَهَا الْأَطْفَالُ
 هَذَا مُعَلِّمٌ يَتَفَانِي فِي إِفَادَةِ تَلَامِيذِهِ - هُوَ فَضْلٌ رَجُلٌ كَرِيمٌ عُنْصَرُهُ
 بَكُو: فَرَحْنَا فَعَلَ مَاضِي وَضَمِيرٌ مَتَكَلَّمٌ مَعَ الْغَيْرِ فاعلش فرحاً مفعول مطلق
 لَا يُوصَفُ فَعَلَ نَفْيٌ مَجْهُولٌ نَائِبٌ فاعلش ضمير مستتر راجع بفرح ...

درس چهل و دوم

دوم از توابع عطف بیان

عطف بیان تابعی است که حقیقت متبوع خود را بیان میکند
 بهمین مناسبت غالباً نام مشهورتر چیزی بعد از نام دیگر آن عطف بیان
 واقع میشود چون عَرَفْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيًّا
 قاعده - عطف بیان مانند نعت حقیقی در چهار چیز از ده چیز

گذشته با متبوع خود موافقت مینماید

سوم از توابع عطف بحروف است

و آن تابعی است که واو، فاء، ثَمَّ، اَوْ، اَمْ، لَكِنْ، لا، بَل، حَتَّى

میان آن و متبوعش واسطه میشود چون كَسَرْتُ الْقَلَمَ وَالِدَوَاةَ

لفظ دَوَاةَ بتبع لفظ قَلَم منصوب شده. ماقبل حروف عطف معطوف

علیه و ما بعدش معطوف نامیده میشود

هریک از حروف عطف معنای مخصوصی دارد باین تفصیل

واو : مطلق جمع از لاحق بسابق و سابق بلاحق و موافق بموافق

فاء : ترتیب و تعقیب چون جَاءَ فَذَهَبَ

ثَم : ترتیب با مهلت چون جَاءَ ثَم ذَهَبَ بَعْدَیَوْمٍ

او : یکی از دو چیز چون اَنَا اَوْ اَيَّاكُمْ لَعَلِّيْ اَوْفِيْ ضَلَالٍ مُّبِينٍ

ام : معادله چون اء نذرتهم ام لم تُنذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ

لکن : استدراک و دفع توهم چون مَا جَاءَ زَیْدٌ لَّکِنْ عَمْرُو

لا : نفی چون لَمْ یَجِیْ زَیْدٌ وَلَا عَمْرُو

بل : اضراب و صرف نظر چون جَاءَ زَیْدٌ بَلْ عَمْرُو

حتی : غایت چون اَکَلْتُ السَّمْکَةَ حَتَّى رَأَسِهَا

قاعده - عطف اسم باسم و فعل و عطف فعل بفعل و اسم هر دو

جائز است چون جَاءَ الْکَرِیْمُ وَ الْبَخِیْلُ ، قَامَ الْمُصَلِّیُّ وَ سَجَدَ ، یُخْرِجُ الْحَیَّ

مِنَ الْمِیْتِ وَ یُخْرِجُ الْمِیْتِ مِنَ الْحَیِّ

ولی هر گاه معطوف علیه ضمیر مرفوع مستتر یا متصل باشد واجب است ضمیر منفصلی مطابق آن قبل از حروف عطف ذکر شود چون اُسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ ، نَجُوتُمْ اَنْتُمْ وَ مِنْ مَعَكُمْ و چون ضمیر مجرور متصل باشد جار یا معطوف تکرار شود چون سَلَّمْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ اخُوْتَه

تبصره - خوبست دو فعلی که بهم عطف میشوند در انشاء و اخبار و زمان مطابق باشند چون قَامَ وَقَعَدَ ، يَقُومُ وَيَقْعَدُ

تمرین - معانی حرف عطف را در جمل زیر بیان کن
دَخَلَ الشَّيُوخُ وَ الْأُمَرَاءُ . دَخَلَ الشَّيُوخُ فَلَا أُمَرَاءَ . دَخَلَ الشَّيُوخُ نَمِ الْأُمَرَاءُ . دَخَلَ الشَّيُوخُ أَوِ الْأُمَرَاءُ . أَدَخَلَ الشَّيُوخُ أُمَ الْأُمَرَاءِ . ؟
ما دَخَلَ الشَّيُوخُ لَكِنْ الْأُمَرَاءُ . دَخَلَ الشَّيُوخُ لَا الْأُمَرَاءَ . مَا دَخَلَ الشَّيُوخُ بَلِ الْأُمَرَاءُ . دَخَلَ الشَّيُوخُ حَتَّى الْأُمَرَاءُ

تمرین - واو عطف را از واو حال امتیاز بده
زَحَفَ نَابِلْيُونُ عَلَى الْإِنْكَلِيزِ وَ مَعَهُ سَبْعُونَ أَلْفًا وَ كَانَ يَرْجُو أَنْ يُهَوِّلَ عَلَيْهِمْ بِكَثْرَةِ الْعَدَدِ . كَتَبَ التَّمْلِيذَ فَرَضَهُ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ أَجَادُ وَ فَازَ .
الْجَاهِلُ وَائِقٌ وَ الْعَالَمُ مُرْتَابٌ . جَزَاءُ الْفَضِيلَةِ وَلَدٌ يَسْرُو الدَّهَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ وَ زَوْجَةٌ تَهْمَاهَا مَصْلَحَةُ زَوْجِهَا وَ صَدِيقٌ فِي الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ . اَقَمْتُ فِي مِصْرَ
هَامَا وَ رَجَعْتُ وَ اَنَا عَالِمٌ بِأَحْوَالِهَا

تمرین - آخر کلمه های زیر را اعراب گذار و معین کن کدام
واو برای عطف است و کدام برای معیت

جِئْتُمْ اَنْتُمْ و الْجَمْعُ . قُمْتُ و الْفَجْرُ . اَنْارَاضُ عَنْكَ و عَنْ اِيكَ .
اَحْسَنُ اِلَى اَخِيكَ و اِلَيْكَ . نَزَلْنَا فِي الْقَرْيَةِ و اَيَّاهُمْ . يَمِيلُ الْاَدِيبُ عَنْ
السَّفِيهِ و حَدِيثِهِ . نَهَضْتُ بَغْتَةً و رَفِيقَتَهَا

تمرین - مثالهای زیر را اعراب کن
مَنْ ارَادَ الْخَيْرَ لَا خَوَانَهُ فَعَلَ وَلَمْ يَقُلْ . الْجَاهِلُ كَأَنِيَّةٍ مِنَ الْفَخَارِ
سَهْلٌ كَسَرُهَا عَسَرَ جَبْرُهَا . يَمُوتُ النَّاسُ حَتَّى الْاَبْنِيَاءِ . سِوَاءٍ عَلَيَّ الْاَرْدِيَاءِ
وُعْظُوا اَوَّلَمْ يُوْعْظُوا فَانْهَمُ لَا يَرْتَدِعُونَ

بگو : من اسم شرط جازم دو فعل در محل رفع و مبتداء اراد
فعل ماضی از باب افعال اجوف الخیر مفعولش لاخوانه جار و مجرور
متعلق به اراد مضاف بضمیر مغائب فعل فعل ماضی فاعلش درش مستتر
واو حرف عطف لم يقل فعل جحد از باب قال مجزوم فاعلش درش
مستتر راجع به من ...

درس چهل و سوم

چهارم از توابع توکید است که تأکید هم گفته میشود
توکید تابعی است که احتمال مجاز گوئی و سهو را برطرف
میکند و آن بر دو قسم است لفظی ، معنوی
تأکید لفظی تکرار خود لفظ است و آن در فعل ، اسم ،

حرف، جمله جاریست چون أَقْبَلَ، أَقْبَلَ الشَّتَاءُ، الْمَطَرُ. الْمَطَرُ نَازِلٌ،
نَعَمْ. نَعَمْ، طَلَعَ النَّهَارُ. طَلَعَ النَّهَارُ

تأکید معنوی با هشت لفظ ادا میشود: نفس، عین، درمفرد،
تشبیه، جمع ولی در تشبیه و جمع انفس و اعین بصیغه جمع گفته میشود
چون جَاءَ الرَّجُلُ نَفْسُهُ عَيْنُهُ. جَاءَ الرَّجُلَانِ أَنْفُسُهُمَا، عَيْنُهُمَا. جَاءَ
الرِّجَالُ أَنْفُسُهُمْ، عَيْنُهُمْ. جَاءَتِ النِّسَاءُ أَنْفُسُهُنَّ، عَيْنُهُنَّ

کلا در تشبیه مذکر کلتادر تشبیه مؤنث چون جَاءَ الرَّجُلَانِ کلاهما
رَأَيْتِ الْمَرْتَتَيْنِ کلتیهما

کل، جمع، عامه، اجمع در جمع مطلقاً و در مفردیکه باعتبار
اجزاعش حکم جمع داشته باشد چون جَاءَ النَّاسُ کُلُّهُمْ، جَمِيعُهُمْ
عامتھم، اجمعهم ولی لفظ اجمع همیشه باید در استعمال بعد از لفظ کل
باشد و بامتبوع خود در مفرد و جمع و مذکر و مؤنث مطابق باشد
صیغه های مذکرش اجمع، اجمعین، اجمعون است و صیغه هامؤنثش
جمعاء جمعاعات استعمال شده و الفاظ تاکید دیگری هم بتبع آن و
هموزن آن استعمال شده چون ابْصَعْ...

تبصره - باهمه الفاظ تاکید معنوی ضمیری مطابق مؤکد لازمست
چنانچه در مثالهای گذشته ملاحظه گردید

تمرین - اعراب تأکید و مؤکد جمله های زیر را معین کنید
العقلاء أَنْفُسُهُمْ يُحِبُّونَ الْهَزْلَ فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ. الْبَنَاتُ الْمُتَنَوِّرَاتُ

البناتُ الْمُتَنَوِّرَاتُ اعْيُنُهُنَّ يَصُدَّقْنَ خِرَافَاتُ الْعَجَائِزِ . النَّاسُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
يُنُونُ عَلَى الْمُجْتَهِدِ . بَحَثْتُ فِي اسْوَاقِ الْمَدِينَةِ كُلِّهَا فَمَا شَاهَدْتُ مُطْلُوبِي
أَحْسَنَ إِلَى وَالِدَيْكَ كُلِّيهِمَا . اغْسِلْ يَدَيْكَ كُلِّيهِمَا مِنَ الْوَسَخِ . قَدِمُ
الْقَوْمَ عَامَتَهُمْ

تمرین - جمله هائی ترکیب کن که الفاظ تأکید معنوی با اعراب
سه گانه در آن وجود داشته باشد باین ترتیب
(التَّقَى نَفْسَهُ قَدْ يَخْطِئُ . اِنَّ التَّقَى عَيْنُهُ يَسْتَقْبِحُ الظُّلْمَ . حَيَاةُ التَّقَى .
بِنَفْسِهِ عُرْضَةٌ لِلنَّكَبَاتِ)
التَّقَى . الشَّرِيرُ . الْمَرْأَةُ الْفَاضِلَةُ . الْمَدَارِسُ الْعَالِيَةُ . الطَّبِيبُ
الْبَارِعُ . الْاَغْنِيَاءُ الْكِبَارُ

درس چهل و چهارم

پنجم از توابع بدل است

بدل تابعی است که مقصود اصلی متکلم است و غالباً خود
متبوع یا جزء آن یا یکی از مشتملات آنست چون أَخُوكَ اِبْرَاهِيمُ
صَدِيقُنَا ، قَرَأْتُ الْكِتَابَ نِصْفَهُ ، يَسْعُكَ الْاَمِيرُ عَفْوُهُ که اِبْرَاهِيمِ بدل
اُخْوَسْتِ عَيْنِ آنست و آنرا بدل کل از کل گویند و نصف بدل الْكِتَابِ
است جزء آنست و آنرا بدل بعض از کل خوانند و عَفْوِ بدل الْاَمِيرِ
است از مشتملات امیر است و آنرا بدل اشتغال نامند و گاهی بدل مباین

مبدل منه خود باشد و آن بر سه قسم است

۱ - بدل بدا چون حَبِیبِی قمر شمس و در کلام فصیح واقع شود

۲ - بدل نسیان

۳ - بدل غلط. این هر دو در صورتیست که متکلم خلاف مقصود

خود را از روی نسیان یا غلط بر زبان آورده و بدکر مقصود بعد از آن

تدارك كند و این دو قسم بدل در کلام فصیح واقع نشوند

تبصره - شرط بدل بعض از کل و بدل اشمال آنست که

متصل بضمیر مبدل منه خود باشند چنانچه در مثال آنها ملاحظه شد

تمرین - جمله هائیکه دارای بدل کل از کل، بعض از کل،

بدل اشمالند جداگانه جمع کن

يَنِمَا كَنَانِيَا مَا سُرِقَ الضَّيْفُ فَرُسُهُ ، قَبِلْتُ الْإِسْتَاذِيْدَةَ . لَمَّا نَكَبَ

(سرکوب شدند) الْبِرَامِكَةُ رَثَاهُم الشُّعْرَاءُ فَضْلَهُمْ . هَوْلَاءُ النَّاسِ

تُجَار . أَيُّهَا الرِّجَالُ أَغْيَاثُنَا . سَرَّنِي الْقُرْآنُ تِلَاوَتَهُ . تَفَرَّسَ فِي الْمَدِينَةِ

أَبْنِيَّتَهَا . كَانَ الْخَطِيبُ شَيْشُرُونَ أَفْصَحُ الْمَتَكَلِّمِينَ عِنْدَ الرُّومَانِيِّينَ . كَانَ

السلطان عثمان أول مؤسس للدولة العلية العثمانية

فصل تعبيرات و اصطلاحات متفرقه علم نحو

درس چهل و پنجم

اصول عوامل و معمولات کلام عربی همین است که گذشت ولی بعضی از معمولات بنامهای مخصوصی در علم نحو ذکر شده که دانستن آن برای دانش آموزان لازمست برای آنکه در اشتباه نیفتند

۱ - چون (منصوب باغراء ، اختصاص) ترخیم - نعت مقطوع ، باب

حکایت ، اخبار بالذی

اغراء و ادار کردن مخاطب است بکاری که لازم یا مستحسن

است چون نماز و تحصیل علم و مراعات خویشان

و منصوب آن مفعول فعل تقدیرست که بقرینه فهمیده شود و در

دو صورت تقدیر آن واجب باشد

۱ - در صورت عطف چون الْاَهْلَ وَالْوَلَدَ که تقدیرش احفظ

الاهل والولد میباشد

۲ - در صورت تکرار چون اَخَاكَ اَخَاكَ اِنْ مِّنْ لَّا اِخَالَهُ + كَسَاعِ

النَّيِّ الْهَيْجَا (جَنَكَ) بَدُونِ سَلَاَح - الزَّمِ اَخَاكَ و در غیر آن ذکر عاملش

جایز است چون الصَّلَاةُ جَامِعَةً : احضر الصَّلَاةَ جَامِعَةً

۲ - منصوب بتحدیر و آن در مورد الزام بکناره گیری از بدی

می آید و غالباً بلفظ آياك آيا كم ادا میشود چون اياك الاسد
:جَنَّبَ نَفْسَكَ الْاسَدَ و در این صورت حذف عاملش واجبست مانند
صورتیکه ایا ندارد ولی عطف دارد چون رَأْسُكَ وَالسَّيْفُ :جَنَّبَ رَأْسُكَ
یا تکرار چون الضَّيْعَمَ الضَّيْعَمَ (شیر) : جَنَّبَ الضَّيْعَمَ ولی در غیر
این سه صورت حذف عامل جایز است چون نَفْسَكَ الشَّرَّ : جَنَّبَ
نَفْسَكَ الشَّرَّ

تبصره - استعمال تحذیر برای خود متکلم چون اَيَّايَ أَنْ تَحْضُرَ
أَحَدُكُمْ الْخَمْرَ : نَحْنِي عَنْ حَضُورِ الْخَمْرِ و نَحْيَا (دورش کن) عَنِّي
کم است و استعمالش برای غایب چون اَيَّاهُ الشَّوَابَّ (خانمهای جوان) :
نَحْنَهُ عَنِ الشَّابَّاتِ کمتر است

۳ - منصوب باختصاص

و آن لفظی است که غالباً بعد از ضمیر متکلم یا مخاطب واقع
میشود و منصوبست بلفظ أَخَصُّ که مقدار است چون نَحْنُ الْعَرَبُ
اسخى النَّاسِ : أَخَصُّ الْعَرَبِ ، بِكَ اللَّهُ نَرْجُو الْفَضْلَ : أَخَصَّ اللَّهُ

تبصره - گاهی اختصاص چون منادای بی یا بلفظ اَيَّاهَا و اَيَّتَها
استعمال میشود و در این صورت مضموم است و دنبالش اسم مرفوع
بال می آید که صفتش باشد چون أَرْجُوْنِي اَيَّاهُ الْفَتَى ، اللَّهُمَّ أَفْرِ
لَنَا اَيَّتَها الْعَصَابَةَ

۴ - ترخیم - حذف آخر منادی است و در این صورت منادی

را مرخم میخوانند چون یا حار - دریا حارث و آن بر چند قسم است
 ۱ - هرگاه آخر منادی تاء تانیث باشد ترخیم آن بحذف
 خصوص آن تا جایز است چون یا فُل در فُلَّة ، یا مُسَلَم در مُسَلَمَة و
 در این صورت حرکه منادی در تاء مجذوفه تقدیر میشود و حرف پیش
 از آن بحالت و حرکت خود باقی است

۲ - هرگاه آخر منادی تاء تانیث نباشد ترخیم آن مشروط
 است باینکه علم (نام) باشد و بیش از سه حرف باشد چون حارث ،
 مالک ، ثمود و علم مضاف و اسنادی چون عبدالله ، تأبط شرأ نباشد
 و چون حرف آخر بترخیم حذف شود جائز است در تقدیر گرفته شود
 و حرکت منادی در آن اعتبار شود و حرف ماقبل بحالت ماقبل خود
 ثابت باشد چون یا حار ، یا ثمود بکسر راء و سکون واو ماقبل مضموم
 و جائز است حرکت منادی نقل بحرف ماقبل از مجذوف شود چون
 یا حار ، یا ثمی بضم راء و قلب واو بیاء زیرا اسم معربیکه آخرش یاء
 ساکنه ماقبل مضموم باشد جز اسماء سته در کلام عرب یافت نمیشود
 ۳ - هرگاه منادی علم مرکب باشد چون معدی کرب ، سیبویه
 جزء آخرش بترخیم ساقط شود چون یا معدی ، یاسیب

۴ - هرگاه ماقبل آخر منادای مرخم حرف لین ساکنه (و ،
 ی ، ا) باشد بتبع حرف آخر ساقط میشود چون یاعثم ، یا منعی ، یا
 مسک در عثمان ، منصور ، مسکین

درس چهل و ششم

۵ - نعت مقطوع - هر گاه متبوع نعت در تمامیت و توضیح مقصود بآن محتاج نباشد جایز است نعت را از آن جدا قرار داد تا در اعراب تابع آن نباشد و آنرا نعت مقطوع می نامند و در این صورت بضمیمه يك لفظ مقدری جمله جداگانه ای تشکیل میدهد و اگر آن لفظ مقدر مبتداء اعتبار شود نعت مقطوع مرفوع میشود تا خبرش باشد چون الحمد لله الحمید : هو الحمید و اگر فعل تقدیر شود منصوب میگردد تا مفعولش باشد چون و امرأته حمالة الحطب: اذم حمالة الحطب و بنا بر نصب کلمه اعني هم مطلقا میشود تقدیر کرد ولی فعل منصوص بمناسبت مقام تقدیر میشود

تبصره - اگر نعت متعدد برای لفظی ذکر شده باشد و ببعضی آنها محتاج نباشد همانها را میشود نعت مقطوع قرار داد

۶ - حکایت

حکایت لفظی است که در مقام پرسش و درخواست توضیح لفظ نکره ای مطابق کلام گوینده استعمال میشود و لفظی که بآن حکایت میشود آی (کدام) و مَنْ (کی) میباشد

لفظ ای مطابق افظ نکره مورد سؤال استعمال میشود بهمان اعراب و در افراد و تشبیه و جمع، تذکیر و تانیث هم موافق آنست

مثلاً کسی میگوید رأیت رجلاً میپرسی آیا۔ یا۔ رأیت : کدام
مرد را دیدی و اگر بگوید رأیت جارتین (دو دختر) گوئی
ایتین و اگر گوید جانی رجال گوئی آیون
باین ترتیب آیا ، آیه ، آیین ، ایتین ، این ، آیات
تبصره - در حکایات با لفظ ای حال وقف و وصل تفاوت نمیکند
چنانچه از مثال فوق دانسته شد

لفظ من چون برای حکایت از لفظ نکره ای واقع شود در حال
وقف بر آن مطابق آن لفظ مرفوع ، منصوب ، مجرور تلفظ میشود
با اشباع که از رفع واو ، از نصب الف ، از جر یاء تولید شود چنانچه
اگر کسی گفت لقینی رجل میپرسی منو و اگر گفت رأیت رجلاً
گوئی منا و اگر گفت مررت بتلمیذ گوئی منی و اگر لفظ نکره ای که
حکایت آن میشود تثنیه و جمع یا مؤنث باشد علامت آنها که الف
و نون یا واو نون یا یا و نون یا تاء یا الف و تاست با آخر لفظ من
ملحق میشود و محتاج باشباع نیست چنانچه در پرسش از جانتنی شابتان
گوئی متان

باین ترتیب منان منین ، منون منین ، منة ، متان متین ، منات

باب اخبار بالذی

اخبار بالذی و سائر موصولات وال موصوله يك تمرینی است
برای دانش آموزان نحو و ترتیب آن اینست که هر گاه گفته شود

بالذی از کلمه فلان جمله مانند زیداً در ضَرْبَتُ زیداً خبر بده آن کلمه را خبر قرار میدهی و الذی یا موصول دیگری که مطابق آن کلمه است از جهت تذکیر و تأنیث و غیر آن مبتداء و سایر متعلقات آن جمله را در بین آنها ذکر میکنی چون الذی ضَرْبَتُهُ زید و بایدیک ضمیر عاید هم موافق موصول بان اضافه کنی

چون اللّٰذان بَلَغَتْ مِنْهُمَا رِسَالَةٌ إِلَى الْأَمِيرِ التَّمِيمِذَانِ، اللّٰذَيْنِ بَلَغَتْ
من الشّاكِيَيْنِ إِلَيْهِمْ رِسَالَةُ الْمُنْدُوبُونَ (نمایندگان) الَّتِي سَلَّمَ عَلَيْهَا
فِي الشَّارِعِ مَرِيْمٌ ...

ولی در کلمه ایکه با لفظ الذی وفرو عش از آن اخبار میشود

بنج شرط دارد

۱ - قابل تأخیر باشد و لازم الصدر نباشد چون ضمیر شأن و اسماء استفهام ...

۲ - انکه صلاحیت تعریف داشته باشد که بشود از آن تعبیر بموصول که معرفه است نمود و در مثل حال و تمیز که لازم است نکره باشند نباشد

۳ - قابل استقلال در تلفظ باشد و تبع لفظ دیگر نباشد چون هاء زید نصرته یا نعت بدون متبوعش یا مضاف الیه بدون مضاف ...

۴ - صلاحیت ورود در جمله مثبت داشته باشد و مختص بنفی نباشد چون احد در ما جائنی احد

د - صلاحیت رفع داشته باشد و از مصادر و ظروف غیر متصرفه مانند سبحان ، عند نباشد

- و در اخبار به ال موصوله دو شرط دیگر اضافه میشود
- ۱ - آنکه کلمه ایکه از آن اخبار میشود در جمله بعد از فعل باشد
 - ۲ - آنکه آن فعل متصرف باشد چون کلمه جلاله یا بطل در جمله وَ قَى اللّٰهُ الْبَطْلُ که گفته میشود الْوَأَقَى الْبَطْلَ اللّٰهُ - یا - الْوَأَقَى اللّٰهُ الْبَطْلُ بنا بر این اخبار بالذی از جمله زید قائم ، زید قام ، کاد زید جائز نیست چون شرائط آن موجود نیست

درس چهل و هفتم

فصل در احکام و موارد استعمال بعضی از مفردات
چون پاره الفاظ مفرد عربی معانی متعدد و موارد استعمال مختلف دارد در اینجا فهرست مختصری برای توضیح آنها آماده شده که دانش آموزان و طالبین آنها را بشناسند و در خاطر داشته باشند

لفظ	معانی
۱- همزة أ	: ندای نزدیک و متوسط
	: یکی از حروف مضارعه أَنْصَرُ
	: تسویه: جمله بعد از آن بتأویل مصدر میرود و دنبال آن
	لفظ ام میآید چون أَعَانَدْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
	: استفهام چون أَرَيْدُ فِی الدَّارِ أَمْ عَمْرُو ، أَفِی الدَّارِ زَيْدٌ
	أَمْ فِی السُّوقِ

لفظ	معنی
۲- آن	: ضمیر مخاطب چون انت ، اتما . . . متمم آن حرف خطابست . : یکی از نواصب مضارع : مخففه از مثقله : مفسره که جمله قبل از آن معنی قول میدهد چون نادینه آن یا ابراهیم : زائده بعد از لما و میان قسم ولو
۳- آن	: نافیه چون ان الکافرون الا فی غرور : شرطیه چون ان تنصرو الله ینصرکم : مخففه از مثقله چون و ان کل لما جمیع لدینا تبصره - چون لفظ ان با ما جمع شود دومی زائده است : مفرد مؤنث امر حاضر و آی ، یأی مؤکد بنون تاکید خفیه
آن	: حرفی از حروف مشبیه بالفعل است برای تاکید و با اسم و خبرش بتأویل مصدری میرود که خبرش از آن مشتق شده : بلغنی انک ناجح : بلغنی نجا حک : تبصره - اگر خبر جامد باشد بتأویل لفظ کون مصدر کان میرود چون بلغنی ان هذا زید : بلغنی کونه زیداً

لفظ	معانی
انَّ	: حرفی از حروف مشبیهة بالفعل ، نصب اسم میدهد و رفع خبر : حرف جواب چون نعم : آری : مؤنث امر حاضر مؤ کد بنون تا کید ثقیله (نشیمن کن)
اِذَا	: ظرف ماضی است و داخل جمله اسمیه و فعلیه هر دو میشود و گاهی مضاف الیه اسم زمان دیگری میشود : حینثند ، یومئذ : مفاجاة و غالباً بعد از کلمه بیننا و بیناواقع میشود
اِذَا	: ظرف مستقبل است و معنی شرط میدهد خودش مفعول فیه جزاء است ولی اضافه بجمله شرط خود میشود چون و اِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ : مفاجاة (ناگهانی) چون خَرَجْتُ فَاِذَا السَّبْعُ وَقَفَّ و در این صورت مختص بجمله اسمیه است
ام -	: حرف عطف بر دو قسم است متصله ، منقطعه : متصله بعد از همزه تسویه و استفهام واقع میشود منقطه معنی بل (اضراب) میدهد : بجای ال تعریف در لفة حمیر چون ام رَجُلٌ : الرَّجُل

لفظ	معنی
أَمَّا	: حرف تفصیل است و دارای معنی شرط . گویند اصلش مهما بوده شرطش مقدر است و جزئی از جمله جزاء بجای آن قرار دارد و فاء جزا بعد از آن واقع شده کلمه افتتاح و معمولاً در صدر کتب عربی سابق استعمال شده

درس چهل و هشتم

أَمَّا	: حرف عطف است و در مورد تفصیل (اما شا کراً و اما کفوراً، ابهام، شك، تخخیر، اباحه استعمال میشود
أَيُّ	: اسم شرط چون أَيْمًا تَدْعُو فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى : اسم استفهام چون أَيْ الرَّجُلَيْنِ قَامَ : برای افاده کمال چون جَاءَنِي صَدِيقٌ أَيْ صَدِيق : واسطه ندای اسم با ال چون يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ : موصولة چون أَكْرَمُ أَيْ أَكْرَمَكَ
بَلَّ	: حرف عطف و چون بعد از اثبات باشد حکم معطوف علیه را بمعطوف نقل میکنند چون أَخَذْتُ كِتَابًا بَلْ قَلَمًا و بعد از نفی و نهی ضد حکم سابق را برای معطوف ثابت میکنند و گاهی حکم سابق را نقل بمعطوف میکنند

لفظ	معانی
حَاشَا	: استثناء بر دو وجه - الف - حرف جر - ب - فعل جامدیکه فاعلش در آن مستتر است و مرجعش از ضمن کلام فهمیده میشود و ما بعدش منصوبست بمفعولیت آن : تنزیه چون حاشالله : منزّه است خدا
حَتَّى	: عطف جزء اقوی یا اضعف چون مَاتَ النَّاسُ حَتَّى الْاَنْبِيَاءُ قَدَمَ الْمُسَافِرُونَ حَتَّى الْمَشَاةُ (پیادگان) : حرف ابتداء که بر سر جمله هاداخل میشود چون سَرْتُ حَتَّى تَقْرُبَ الشَّمْسُ : حرف جریکه مخصوص باسم ظاهر است و اگر مضارع بعد از آن واقع شود منصوب میشود به اَنْ مقدره چون حَتَّى يَلْجِ الْجَمَلُ
فَ	: جزاء و در صورتیکه جزاء نشود شرط باشد و جودش لازمست چون مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ : رابطه جمله خبریه ایکه مبتدای آن موصول است چون الَّذِي يَأْتِينِي فَلَهُ دَرَهْمٌ : عاطفه چون خَلَقَ فَسَوَّى : سببیه چون فَتَصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً : فصيحه که دلالت بر متحدوفی دارد چون فَاضْرِبْ بِمَصْرِكِ الْحَجَرِ : ضَرْبَ فَإِنْفَجَرَتْ

درس چهل و نهم

قَدْ	: اسم بمعنای حسب (بس) چون قَدْی درهم : حرف تحقیق با تقلیل و بمعنی اول غالباً با ماضی استعمال میشود و بمنی دوم با مضارع
قَطَّ	: اسم فعل بمعنی آتته و غالباً با فاء استعمال میشود چون قام زید قَطَّ : ظرف تمام زمان ماضی منفی چون ما رَأَيْتُهُ قَطَّ : هرگز
کَمْ	: خبریه بمنی چندین و تمیزش هم مفرد میآید و هم جمع و مجرور بلفظ من میشود : استفهامیه بمعنی چند و تمیزش همیشه مفرد و منصوبست
کیف	: شرطیه فعل شرط و جزای خود را جزم میدهد : استفهامیه چون کَیْفَ زید ، کَیْفَ ظَنَنْتَ زیداً
لو	: حرف شرط ماضی است و دلالت دارد بر اینکه شرط آن نشدنی است چون جزای آن نشده است چون لَوْ کَانَ فیها آلَہُ الا اللہ لَفَسَدَتَا : بمعنی لیت چون لَوْ اَنَّ لَنَا کَرَّةً : و حرف مصدری چون یُوَدِّ الدِّینَ کَفَرُوا لَوْ کَانُوا مَسْأَمِینَ

لفظ	معانی
لَوْ لَا	: دلالت دارد بر وابسته بودن عدم جزای آن بوجود شرطش چون لَوْ لَا عَلَيَّ لَهْلَكَ عُمرٌ و غالباً خبر شرطش لفظ مَوْجُود است و محذوف است : توییخ و سرزنش با فعل ماضی : فرمان و درخواست با فعل مستقبل
لَمَّا	: ظرف متضمن معنی شرط چون لَمَّا اجْتَهَدْتُ نَجَحْتُ : استثناء چون اِنْ كُلِّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ : جازم مضارع بمعنی لَمْ چون لَمَّا يَحْضُرُ
مَا	: موصولة چون مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ (تمام میشود) : نكرة موصوفة چون مَرَرْتُ بِمَا مُعْجَبٌ لَكَ : صفة نكرة چون لَا مَرٍ مَا جَدَّ عَ قَصِيرٍ اَنَّهُ : شرطیه زمانیه : فَمَا اسْتَفَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقْبُوا لَهُمْ : شرطیه غیر زمانیه : مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللهُ : استفهامیه : مَا تَرِيدُ : مشبیه بلیس : مَا هَذَا بِشَرٍّ : مصدریه زمانیه : مَا دُمْتُ حَيًّا : مصدریه غیر زمانیه : ذُقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ

لفظ	معنای
ما	کافه : اِنَّمَا رَبُّنَا لَيْتَمَا... زائده :
هَلْ	حرف استفهام مخصوص بطلب تصدیق و ایجاب است داخل حرف عطف و شرط و نفی نمیشود

درس پنجاهم

فصل - در احکام جمله ها

معمولا عبارات عربی از شعر و نثر و خطابه و کتاب و رساله از جمله های بسیاری ترکیب شده و جمله ها در ضمن ترکیب عبارات دارای احکام و اصطلاحات مخصوصی میباشند بنابراین لازمست دانش آموزان آنها را بدانند تا بتوانند جمله های متعدد عبارات عربی را تحلیل و ترکیب کنند

کلام: جمله ایست مستقل و تمام که در افاده معنی بمخاطب نقصانی ندارد ولی جمله ممکن است مربوط بلفظ دیگر باشد و غیر مستقل و ناتمام بود بنا براین جمله اعم از کلام است و دو قسم است جمله مستقل ، جمله مربوط

جمله اگر با اسم شروع شود چون الله ربنا اسمیه است و اگر بفعل شروع شود چون جاء الحبيب جمله فعلیه است و حروفیکه در صدر جمله واقع میشود محل اعتبار نیست

تبصره - اَنْ تَصُوْموْا خَيْرٌ لِّكُمْ اسمیه است زیرا تقدیرش صومکم میباشد و مثل هَلَّا زیدَا ضَرَبْتَهُ ، یا عبد الله : اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ فعلیه است زیرا در حقیقت بفعل شروع میشوند

جمله ای که خبر واقع شود صغری نامید شود چون قام در زید قام
و جمله ای که خبر مبتدای آن جمله باشد کبری نامیده شود چون مجموع
زید قام

تبصره - جار و مجرور و ظرفی که متعلق بعامل مقدر عام باشد
چون فِی الدَّارِ در زید فِی الدَّارِ ، و عندک در زید عندک جمله ظرفیه
نامیده میشود و بعضی آنرا شبه جمله گفته اند

درس پنجاه و یکم

جمله های مستقل که معنی کامل و تمام دارند محلی از اعراب
ندارند و علامت آنها اینست که لفظ مفرد محل آنها واقع نمیشود و
معنی آنها را نمیدهد و بعضی جمله های نیمه تمام هم مانند جمله های
تمام محل اعراب ندارند زیرا تعلق و ارتباطی با عاملی ندارند و روی
هم رفته جمله هائیکه محل از اعراب ندارند هفت شماره است

۱ - جمله مستأنفه یعنی جمله ای که کلام با آن شروع میشود

و آن بر دو قسم است

الف - اولین جمله شعر و خطابه و هر نوع سخن که باشد

ب - هر جمله ای که از ماقبل خود از نظر ترکیب و جمله بندی جدا باشد چنانچه کوئی یا آب، اشترلی کتاباً جمله اشترتا آخر مستانفه محسوبست چون ربط اعرابی به جمله قبل از خود که آن هم مستانفه است ندارد و چون قُلْ سَأْتَلُو عَلَیْكُمْ مِنْهُ ذِکْرًا أَنَا مَکْنَالَهُ فِی الْأَرْضِ . جمله انا مکننا مستانفه محسوبست

تبصره - جمله فعل و فاعل افعال قلوب و قتی از هر دو مفعول خود مؤخر شد و ملغی گردید مستانفه محسوب شود چون الاستاذ ارحل اظن تبصره - در علم بیان جمله مستانفه را بخصوص آن جمله ای استعمال کنند که در ضمن کلام جواب سؤال مقدری باشد چون فقالوا سلاماً قال سلام که جمله دومی باعتبار سؤال مقدریست زیرا قتی مخاطب شنید که واردین سلام گفتند جای سؤال است که صاحب منزل در جواب آنها چه گفت و بهمین مناسبت از جمله متقدم جدا استعمال شده و بآن عطف نشده

۲ - جمله معترضه و آن میان اجزاء جمله دیگری واقع می شود (چون فعل و معمولات آن، متبداء و خبر آن) بمنظور تقویت و تحسین کلام یا مقاصد مطلوبه دیگر چون وقد ادر کتنی (و الحوادث جمّة + اسنة قوم لاضعاف ولا عزّل) : مراد دریافت (و حوادث بسیار است) نیزه های مردمیکه نه ضعیف بودند و نه بی سلاح - جمله الحوادث جمّة معترضه است میان فعل ادر کتنی و فاعلش اسنة

- نَحْنُ (بَنَاتُ طَارِق) نَمْشِي عَلَى التَّمَارِقِ . ما (دختران طارق
بروی دوشك راه میرویم) بَنَاتُ طَارِق منصوب باختصاص است و معترضه
است میان نَحْن مبتدا و جمله نَمْشِي که خبر است .

تبصره - جمله معترضه میان شرط و جوابش ، قسم و جوابش ،
موصول و صله اش ، اجزاء صله ، مضاف و مضاف الیه ، جار و مجرور ،
ناسخ و معمول آن ، قد و فعل ، حرف نفی و فعل هم واقع میشود

۳ - جمله تفسیری و آن جمله تمامی است که بیان و شرح ماقبل
خود را میکند چون وَ أَسْرَوُا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا الْبَشَرُ
مِثْلُكُمْ . جمله استفهامیه بیان نجوای ظالمین را میکند ، اِنَّ مِثْلَ عِيسَى
عِنْدَ اللَّهِ كَمِثْلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ، جمله خلقه من تراب تفسیر جمله
کَمِثْلِ آدَمَ است

تبصره - گاهی جمله مفسره مصدر بحرف تفسیر (اِی ، اَنْ)
میشود چون وَ تَرَى مِیْنَنِي بِالْطَّرْفِ اِیْ اَنْتَ مُذْنِبٌ

۴ - جمله اِیْصَکَ در جواب قسم واقع میشود چون وَالْقُرْآنِ -
الْحَكِيمِ اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ، جمله اِنَّكَ ... جواب قسم است و محلی
از اعراب ندارد

۵ - جمله جواب شرط جازم در صورتیکه آن جواب مقرون
بفاء و اذا فجائیة نباشد

حرف شرط غیر جازم پنج است لَوْ ، لَوْلا ، لَوْما ، اِما ، كَيْفَ شرط

جازم مجرد از فاء و اذا چون اَنْ تَقُمْ اقم ، اَنْ قُمْتَ قمت - در اینصورت فعل جزا لفظا یا تقدیرا مجزوم است ولی جمله آن محلی از اعراب ندارد

۴ ۶ - جمله صله چون جاء الذی نجح

۷ - جمله ای که تابع یکی از این جمله ها باشد که محل از اعراب ندارند

درس پنجاه و دوم

جمله هایی که در ضمن کلام محلی از اعراب دارند غالبا جمله های غیر مستقل و نا تمامند که در حقیقت معنی يك لفظ مفردی میدهند و ممکن است لفظ مفردی بجای آنها قرار داد كه معنی آنرا ادا کند و آنها هم هفت است

۱ - جمله خبریه که بعد از مبتداء و حروف مشبهه بالفعل محلا مرفوع است و بعد از افعال ناقصه و افعال مقاربه و افعال قلوب محلا منصوبست چون التلمیذ جاء ، اَنْ التلمیذ جاء ، كان التلمیذ جاء . . . جمله جاء خبریه است و معنی جاء و اسم فاعل که لفظ مفردیست می دهد با اشعار بزمان گذشته

۲ - جمله حالیه که محلا منصوبست چون ولا تمنن تستكثر ،

لا تقربوا الصلوة واتم سکاری ، اَنْوَمْنُ لَكَ وابتعك الارذلون

تبصره - احکام جمله حالیه و روابط آن در باب حال گذشت
 ۳ - جمله مفعول به و محل آن نصب است مگر در صورتیکه
 نایب بجای فاعل واقع شود که محلاً مرفوع است
 جمله مفعول به در سه مورد استعمال شده

۱ - بعد از قول و هر چه معنی آنرا دهد چون قال انی عبدالله
 و ترمیننی بالطرف ای انت مذنب : جمله انت مذنب مفعول به ترمیننی
 محسوب شود چون اشاره ایست که معنی قول میدهد ، کَتَبْتُ اِلَیْهِ
 اَنْ اَفْعَلَ : جمله ان افعَلَ مفعول کتبت است ، وَصَّی اِبْرَاهِیْمَ بَنِیْهِ وَ
 وَیَعْقُوبَ یَا بَنِیَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی لَکُمُ الدِّیْنَ . جمله یا بنی مفعول
 وَصَّی است

تبصره - این جمله ها را محکی بقول مینامند
 ۲ - مفعول دوم باب ظن و سوم باب اعلم چون در اصل خبر اند
 و لاهی جمله استعمال میشوند چون فَاِنْ تَزْعُمَنِیْ کُنْتُ اَجْهَلُ فِیْکُمْ
 فَاِنِّیْ شَرِیْتُ الْحِلْمَ بِعَدِّکَ بِالْاَجْهَلِ : جمله کنت ... مفعول دوم
 زعمت است

۳ - مفعول عامل مُعَلَّق که گاهی آن عامل از باب ظن است و
 گاهی از افعال یك مفعولی چون اَوَلَمْ یَتَفَكَّرُوْا مَا بِصَاحِبِکُمْ مِنْ
 جَنَّةٍ : جمله بصاحبکم من جنه مفعول یتفکروا است که بواسطه مء
 نافیہ معلق شده ، فَلِیَنْظُرَ اَیُّهَا اَزْ کِی طَعَامًا : جمله ایها ... مفعول

فلینظر است که بواسطه استفهام معلق شده ، یَسْئَلُونَ آیَانَ یَوْمِ الدِّینِ :
جمله ایان...مفعول یَسْئَلُونَ است

تبصره - این جمله ها مفعول بواسطه اند زیرا اتصالشان بواسطه

حرف جر (فی ، عن) مفعول میگیرند

۴ - جمله مضاف الیها که محلا مجرور است چون یَوْمٌ وُلِدْتُ :

جمله مضاف الیه لفظ یوم است

تبصره - الفاظیکه مضاف بجمله شوند هشت قسم اند

۱ - اسمهاییکه دلالت بزمان دارند : یوم ، اذا ، اذ ، لما -

اضافه سه تای اخیر بجمله واجبست

۲ - حیث چون الله اَعْلَمَ حَيْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ

۳ - آیه (نشانه) چون بآیه تَقْدُمُونَ الْخَیْلَ شُعْمًا : بنشانه

آنکه پیش میروند اسبها را گرد آورده

۴ - ذو چون اذهب بذی تَسْلَمُ . برود روقتیکه سالم باشی

۵ - لدن . از آن وقت ، از آنجا چون لَرْمَالِدُن سَأَلْتُمُونَا

رفاقتکم - فَلَایْکَ مِنْکُمْ لِلْخِلَافِ جُنُوحٌ . ازوقتیکه شما خواستید ملازم
رفاقت شما شدیم مبدا از طرف شما میل مخالفت شود

۶ - رِبِّثْ مصدر راث و کند رفت ، چون خَلِیْلٌ رَفَقًا رِبِّثْ اَقْضِی

لبانة - مِنَ الْعَرَصاتِ الْمَذْکُراتِ عَهْدًا . ای دوستان آرام باشید تا وقتی

من حاجت خویش را در میدانهاییکه عهد ها را بیاد می آورند

انجام دهم .

۷ - قول چون قَوْلُ يَا لِلرَّجَالِ يَنْهَضُ مِنَّا - مُسْرِعِينَ الْكَهُولَ

و الشَّبَابَا، فریاد یا للرجال بیره مردان و جوانان ما را بشتاب نهضت می دهد .

۸ - قائل چون وَاجَبْتُ قَائِلُ كَيْفَ أَنْتَ بِصَالِحِ

۵ - جزاء شرط جازم بعد از فاء و اذا چون مَنْ يُضِلُّ اللَّهَ فَلَهِادِي لَهُ وَيَذَرُهُمْ ، و ان تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ اِذَاهُمْ يَقْنَطُونَ

تبصره - گاهی فاء جزاء مقدر میشود چون مَنْ يَفْعَلُ الْحَسَنَاتِ اللَّهُ يَشْكُرْهَا

۶ - جمله تابع لفظ مفرد و آن بر سه قسم است

۱ - جمله نعت چون يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ ، يَوْمَا تُرْجَعُونَ فِيهِ ، لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ

۲ - معطوف بحرف چون التَّلْمِيزُ مُشْتَغَلٌ وَأَبُوهُ رَاضٍ عَنْهُ

۳ - بدل چون هَلْ هَذَا الْإِبَشْرُ مِثْلَكُمْ که بدل النجوى در واسرّوا النّجوى است

۷ - جمله تابع جمله ای که محل از اعراب دارد و این در دو مورد استعمال شده

۱ - عطف نسق چون زید قام أبوه و قعد أخوه بعطف بر جمله خبر

۲ - بدل چون اَقُولْ لَه اَرْحَلْ لَا تُقِيمَنَّ عِنْدَنَا - والافکن فی السر
والجهر مسلماً

تبصره - بعضی دو تکرار دیگر بجمله هائیکه محل از اعراب
دارند اضافه کرده اند

۱ - جمله مستثنی چون لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُسيطِرٍ الْآمِنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ
فِيَعَذِّبُهُ اللَّهُ

۲ - جمله مبتداء چون سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَاذَنَرْتَهُمْ - بنا براینکه سواء
خبر مقدم باشد

تدریسات - اکنون چند فصل در مکالمات محل حاجت بعنوان
تمرین اقسام جمله ها در اینجا درج میشود
۱ - مکالمات با فرزندان

يَا وَلَدِي قُمْ صَلِّ وَ اشْرَبْ چای و رُح « برو ، الی المدرسة . یا
أَبْ اعْطِنِي الْفُلُوسَ لِأَشْتَرِيَ كِتَابًا وَقَلَمًا وَ كَاغْدًا . یا ولدی قرأت بالامس
دُرُوسَكَ ؟ نعم سیدی . اِذَا تَرُوحَ فِي الْمَدْرَسَةِ احْتَرِمِ الْأَسَازَ وَ اِذَا حَضَرْتَ
قَاعَةَ الدَّرْسِ اسْتَمِعْ نَشِيطًا وَ احْفَظْ مَا يَقُولُ الْمُعَلِّمُ وَ لَا يُلْهِيكِ الْمَلَاعِبُ .
لَا تَخْتَصِمْ مَعَ الْوُلْدَانِ وَ لَا تُعَاشِرْ مَعَ الْإِنْدَالِ « مردمان پست و هرزه ،
بَا كَرِيَوْمُ الْجُمُعَةِ تَجِي وَ اِيَايَ نَرُوحُ فِي الْبِسْتَانِ لِلتَّفْرِيحِ وَ نَمْشِي اِلَى
السُّوقِ وَ نَشْتَرِي حَذَاءً جَيِّدًا « كَفَشْ خُوبَ ، يَا بَنِيَّ مَا تَرِيدُ اِنْ اَشْتَرَيْ
لَكَ . تَعَلَّمِي الْخِيَاطَةَ وَ طَبَخِ الْغَدَاءَ . لَا تَخْرُجِي سَافِرَةً « سربرهنه ،

